



گفت‌وگوی جهانی

۳ شماره در سال به چندین زبان

گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه
با نانسی فریزر

آرمین تورنهر

دیدگاه‌های
نظری

مایکل فاین
گی. گونتر فوس

رفیعه کاظم، کریس تیلی،
بریگیت اولن‌باخر، آرانکا وانسا بناژا،
هلمه لوتز، ورونیکا پریر،
کارین شوویتز، جنیفر استینر،
روث کسل-برانکو، سارا کوک،
هانا داوسون، ادوارد وبستر،
سندیسوا مپوکاتا، شفیع وراثتیا،
کل هاوس، پاتریک فویرستین،
فوندا اوستک-اسپیلدا، السیو برتولینی،
هانا جانستون و مارک گراهام

کار و نیروی کار

آریل ساله
شوگو یونه‌یاما
گایا جولیان
اولریش براند
مارکوس ویسن
جیسون مور

آنتروپوسین:
مواجهات انتقادی

منیر السعیدانی
محمد الطبولی
حسن رمعون

جامعه‌شناسی
مغرب عربی

بخش آزاد

< رویارویی با نابرابری‌ها در واکنش به کووید
< پارادایم ابن‌خلدون در فلسفه کوهن
< مخیله اجتماعی و جامعه‌شناسی حقوق در برزیل

درحالی که کریس تیلی روی پدیده جهانی کار بی ثبات و غیررسمی تعمق می کند. مطالعه ای مقایسه ای میان اتریش، آلمان و سوییس شیوه های گوناگون ارائه مراقبت خانگی را شرح می دهد. کار دیجیتال کانون توجه پژوهشگرانی از آفریقای جنوبی و بریتانیاست که عملکرد و تأثیر الگوریتم ها، ارتباط کار پلتفرمی در جنوب جهانی با چشم اندازهای آینده و همچنین اقتصاد آنلاین گیگ و امنیت به اصطلاح «کارگران ابری» را به بحث می گذارند.

پرونده دوم به بحث مهمی پیرامون مفهوم آنتروپوسین می پردازد. درحالی که برخی از تحلیل گران دیدگاه خود را در این باره به روز کرده اند، برخی دیگر بازبینی انتقادی تری از این اصطلاح را پیشنهاد می کنند. جملگی تحلیل ها درباره روابط سلسله مراتبی میان انسان ها و طبیعت (غیرانسانی) تأملاتی انتقادی ارائه می دهند و طیف وسیعی از موضوعات را در مباحث جامعه شناختی به بحث می گذارند. آریل ساله برداشت مدرن از طبیعت و شکل سرمایه دارانه و پدرسالارانه سلطه را به نقد می کشد و با ایده ها و رویکردهای اکوسوسیالیستی و اکوفمینیستی جنبش های اجتماعی با آن ها مواجه می شود. شوکو یونیا و گایا جولیان، از رشته های متفاوت پژوهشی، با تمرکز بر شناخت معاصر آنتروپوسین، محدودیت های آن را به نمایش می گذارند و درباره امکان های رهیافت های گوناگون برای بازتعریف روابط میان انسان و طبیعت بحث می کنند. اولریش براند و مارکوس ویسن بررسی می کنند که «شیوه زندگی امپریالیستی» و شیوه های خاص استثمار کار و طبیعت مربوط به آن چگونه هژمونیک شده اند. مقاله جیسون دابلیو. مور از نقطه نظری مشابه از مفهوم آنتروپوسین به عنوان امری ایدئولوژیک پرده برمی دارد و در عوض تحلیلی ژئوتاریخی از کپیتالوسین ارائه می کند.

بخش مهم دیگر شامل بینش هایی درباره تحولات جامعه شناسی است. منیر سعیدانی مقالاتی از جامعه شناسان مغرب جمع کرده است. آن ها با گردهم آوردن دیدگاه هایی از الجزایر، تونس و لیبی، درباره اجتماع علمی، پژوهش و آموزش، جامعه شناسی حرفه ای و (نا)مردم مدار در منطقه تأمل می کنند.

در نهایت، در «بخش آزاد» تحلیلی از فعالیت های مردمی در مواجهه با پاندمی در زامبیا، بحثی درباره الگوی علم عمران ابن خلدون و تأملاتی درباره مفهوم مخیله در بستر جامعه شناسی حقوقی برزیل ارائه می شود. ■

بریگیت آلن باخر و کلاوس دوره،

سر دبیران نشریه گفت و گوی جهانی

تغییرات اقلیمی و فجایع زیست محیطی، بی ثبات کاری، شرایط نامناسب کار و فقر، نابرابری های اقتصادی و اجتماعی در سراسر جهان - شماری از مسائل اضطراری عصر ماست. در مباحث جامعه شناسانه می توان درباره مدرنیته و سرمایه داری و شیوه های ایده های پیشرفت و رشد و نظام اقتصادی، بازتولید زیست محیطی و اجتماعی را در معرض خطر قرار می دهند، به تأملات عمیقی دست یافت. تمرکز این شماره از گفت و گوی جهانی بر تحلیل مشکلات ناشی از برداشت های غالب از روابط انسان و طبیعت و اصول اقتصادی در رابطه با شغل و کار و همچنین شیوه زندگی در نقاط مختلف جهان است. برخی از مقالات به آثار کلاسیک ها بازمی گردند، برخی دیگر در پی تحلیل ابعاد جدید از جهت اهمیت و مناسبتشان برای آینده هستند و سایر مقالات بر شناسایی خطیر تحولات معاصر تأمل دارند.

این شماره با مصاحبه ای آغاز می شود که آرمین تورنهر، روزنامه نگار برجسته اتریشی با نانسی فریزر، مشهورترین فیلسوف و نظریه پرداز انتقادی آمریکایی، ترتیب داده است. فریزر تأملی دارد بر تجربه های زندگی نامه ای خود در جناح چپ، تحلیلش از سرمایه داری معاصر را ارائه می کند و نشان می دهد که پاندمی را باید همچون پیامد اقتصادی در نظر گرفت که بنیان اجتماعی و زیست محیطی زندگی را تباه و ویران می کند.

در بخش نظری، مایکل فاین بازاری سازی مداوم مراقبت و کار مراقبتی و اشکال حکمرانی خاص آن و پیامدهای آن ها از حیث تأمین نابسند مراقبت و شرایط نامناسب کار را تحلیل می کند. همه گیری و به ویژه مرگومیر ناشی از آن در خانه های سالمندان گرایش های مخرب این جامعه بازاری را عیان می کنند. گی. گوتتر فوس با بهره گیری از کلاسیک ها و کلاسیک های مدرن فلسفه، علوم سیاسی و علوم اجتماعی، بحثی عمیق درباره شغل و کار ارائه می کند. به علاوه، مقاله او به روشن تر شدن تأثیر متقابل و پیچیده کار مزدی و غیرمزدی و اهمیت آن ها برای زندگی اجتماعی کمک می کند.

اولین پرونده با ترکیب تفکرات نظری و یافته های تجربی، تأمل درباره شغل و کار را پی می گیرد. این پرونده ما را به سیاحتی به سراسر جهان فرامی خواند، اشکال مختلف شغل و کار را بررسی و شرایط کاری خاص آنها را تحلیل می کند. رفیعه کاظم نحوه اثرگذاری پاندمی بر کارگران مهاجر در هند را نشان می دهد،

< گفت و گوی جهانی را به چندین زبان در وبسایت انجمن بین المللی جامعه شناسی بخوانید.

< مقاله هایتان را به globaldialogue.isa@gmail.com بفرستید.

< شورای سردبیری

سردبیر: بریگیت آولنباخر، کلاوس دوره.

کمک سردبیران: جوآنا گروینر، ولید ابراهیم.

دستیار سردبیر: آپارنا سوندار

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتیل، آگوست باگا.

مشاور: مایکل بوراووی

مشاور رسانه‌ای: خوآن لخاگارا

سردبیران مشاور:

ساری حنفی، ژفره پله‌یرز، فیلمین گوتیرز، الویسا مارتین، ساواکو شیراهاسه، ایزابلا بارلینسکا، توا بنسکی، چیه‌جو جی چن، جان فریتز، کویچی هاسه‌گاو، هیروشی ایشیدا، گریس خانو، آلیسون لوکوتو، سوزان مک‌دنیل، الینا اویناس، لورا اوسو کاساس، پاندانا پور کایاستا، رودا ردوک، مونیر سعیدانی، آیسسه ساکتانیر، سلی سکالون، نازنین شاه‌رکنی.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: (تونس) منیر السعیدانی، فاطمه الرضوانی، حبیب الحاج سالم؛ (الجزایر) صوریه مولوجی قروچی؛ (مراکش) عبدالهادی الحلحولی؛ (لبنان) ساری حنفی.

آرژانتین: مگدالنا لمس، پیلار پی پویگ، مارتین اورتاسن

بنگلادش: حبیب الحق خوندکار، خیرول چودھاری، محمد جسیم اودین، بیجوری کریشنا بانیکسبک کومار ساها، ساینبا شارمین، ابدور رشید، عمر فاروق، محمد چهیرول اسلام، سرکار سوھل رانا، شهیدول اسلام، نجموس سکب، عیشرت جهان ایمون، هلال ادین، مسودر رحمان، سیکا پروین، یاسمین سلطانا، روما پروین، اکرامول کبیر رانا، شارمین اکثر شپلا، شاهین اکثر.

برزیل: گوستاو تانیگوتی، آنجلو مارتینز جونیر، آندریزا گالی، دمتری سربونسینی فرناندز، گوستاو دیاس، خوزه گویرادو نتو، جسیکا مازینی مندس.

فرانسه/اسپانیا: لولا بوسوتیل.

هند: راشمی جین، مانیش یاداو، راکش رانا، سندپ میل.

اندونزی: کامانتو سونارتو، هاری نوگروهو، لوسیا راتیه کوسومادوی، فینا ایتریاتی، ایندرا راتا ایراواتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیانو، محمد شهیب‌الدین، دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارجانا، دایانا ترسا پاکاسی، نورالینی، گگر ریانتو، ادیتیا پارادانا ستیادی.

ایران: ریحانه جواد، نیایش دولتی، عباس شهرابی، سید محمد مطلبی، فائزه خواجه‌زاده.

قزاقستان: آیگول زابیروا، بیان اسماکامبت، آدیل رودینوکف، الماش تلسپایوا، کوآنیش تل، آلمانل موسینا، آکئور ایمانکول.

رومانی: رالو کا پوپسکو، رایسا-گابریلا زامفیرسکو، ایلینا گابور، مونیکا جورگسکو، ایونا اینوش، بیانکا میهیل، ماریا استویچسکو.

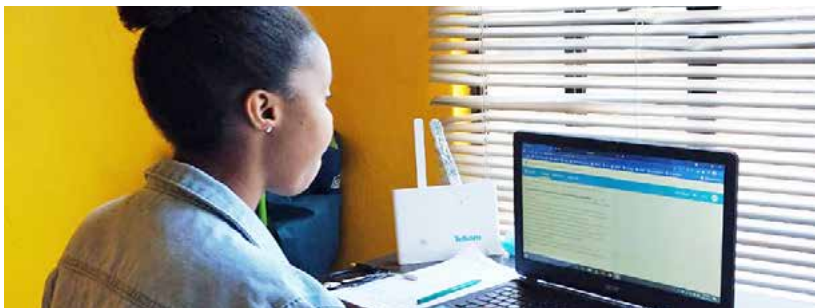
روسیه: النا زدرانو میسلووا، آناستسیا دائور، داریا خولدووا.

تایوان: وان-جو لی، تائو-یونگ لو، تسونگ-جن هانگ، یو-چیا چن، یو-ون لیائو، پو-شانگ هونگ، کرک ژئی-هائو، یی-شائو هائونگ، چانگ-وی هائونگ.

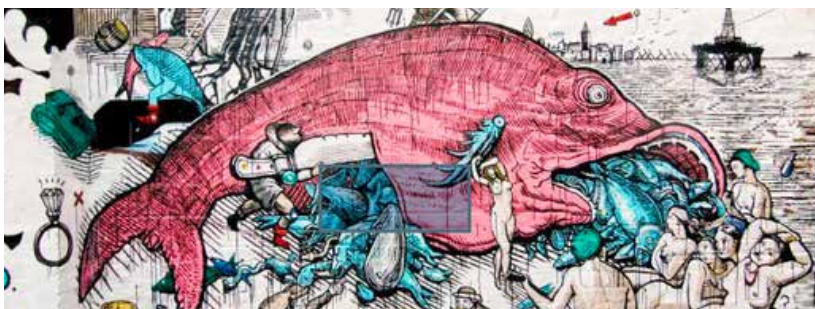
ترکیه: گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن.



نانسی فریزر در مصاحبه با آرمین تورنهر تأملی دارد بر تجربه‌اش از چپ و ضمن به اشتراک گذاشتن تحلیل خود از سرمایه‌داری معاصر توضیح می‌دهد که چرا پاندمی از پیامدهای اقتصادی است که بنیان‌های اجتماعی و بوم‌شناختی زندگی را تباہ و ویران می‌کند.



این پرونده با کنار هم نهادن اندیشه‌های نظری و یافته‌های تجربی، تحلیلی از شکل‌های مختلف کار و نیروی کار در سراسر جهان ارائه می‌دهد.



مفهوم **آنتروپوسین** که بسیار درباره آن بحث شده است، در اینجا با پرداختن به منادیان نظری‌اش و آکاوی انتقادی آن از مناظر بسیار متفاوت مورد بحث قرار گرفته است.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه
انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

< گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه

پاندمی: طوفان تمام‌عیار نابخردی سرمایه‌داری

گفت‌وگویی با نانسی فریزر

آرمین تورنهر، اتریش

< دیدگاه‌های نظری

مرگ‌ومیر در خانه‌های سالمندان در بحبوحه کرونا

مایکل فاین، استرالیا

درآمدی بر نظریه‌پردازی معاصر درباره کار

گی. گونتر فوس، آلمان

< کار و نیروی کار

کووید-۱۹ و کارگران مهاجر هند

رفیعه کاظم، هند

کار غیررسمی و بی‌ثبات در بستر جهانی

کریس تیلی، ایالات متحده آمریکا

مناقشه مراقبت در اتریش، آلمان و سوئیس

بریگیت اولن‌باخر و ورونیکا پریر، اتریش؛

آرانکا وانسا بنازا و هلمو لوتز، آلمان؛

وکارین شوویتز و جنیفر استینر، سوئیس

آینده کار در عصر دیجیتال

روث کسل-برانکو، سارا کوک، هانا داوسون،

و ادوارد ویستر، آفریقای جنوبی

کدگذاری کنترل الگوریتمی

سندیسوا مپوکاتا، شفیع وراثتیا و ادوارد

ویستر، آفریقای جنوبی

وضعیت رو به تغییر چینی‌ها در صربستان

کل هاوس، فوندا اوستک-اسپیلدا و السیو

برتولینی و مارک گراهام، بریتانیا؛ پاتریک فویرستین،

آلمان؛ هانا جانستون، ایالات متحده آمریکا

< آنترپوسین :

مواجهات انتقادی

تیمارداری هم‌چون کار و معرفت‌شناسی

آریل ساله، آفریقای جنوبی

انیمه‌های میازاکی: جان‌دارانگاری برای عصر آنترپوسین

شوگو یونه‌یاما، استرالیا

آنترپوسین و گله‌مندانش

گایا جولیانی، پرتغال

شیوه زیست امپریالیستی و هژمونی سرمایه‌دارانه

اولریش براند، اتریش، و مارکوس ویسن، آلمان

بازاندیشی آنترپوسین: انسان و طبیعت در کپیتالوسین

جیسون مور، ایالات متحده آمریکا

< جامعه‌شناسی مغرب عربی

جامعه‌شناسی در مغرب عربی: تاریخ و چشم‌انداز

منیر السعیدانی، تونس

جامعه‌شناسی در لیبی

محمد الطبولی، لیبی

جامعه‌شناسی در الجزایر: آموزش، کاربرد و جایگاه

حسن رمعون، الجزایر

جامعه‌شناسی تونس: مواجهه با بحرانی سه‌لایه

منیر السعیدانی، تونس

< بخش آزاد

رویارویی با نابرابری‌ها در واکنش به کووید

ویلما اس. انچیتو، زامبیا

پارادایم ابن خلدون در فلسفه کوهن

محمود الذواد، تونس

مخیله اجتماعی و جامعه‌شناسی حقوق در برزیل

فرانسیسکو بدده و گابریل اس. سرکیرا، برزیل

«تنها از طریق سه‌گانه مراقبت، خودمراقبتی و زمین‌مراقبتی است که مسئولیت انسانی نسبت به زندگی انسانی و ناهسانی و نازندگی به ارزشی سیاسی بدل می‌شود.»

گایا جولیانی

< پاندمی همچون طوفان تمام‌عیار

نابخردی سرمایه‌داری مصاحبه‌ای با نانسی فریزر



نانسی فریزر در جایگاه استادی مدعو کرسی کارل پولانی، در سال ۲۰۲۱ از طریق زوم به مصاحبه با آرمین تورنهر نشست است.

نانسی فریزر، فیلسوف سرشناس و نظریه‌پرداز انتقادی، استاد کرسی هنری ای. و لوئیز لوب در علوم سیاسی و علوم اجتماعی در بخش پژوهش اجتماعی دانشگاه نیواسکول نیویورک، در ماه مه ۲۰۲۱ با **آرمین تورنهر**، بنیانگذار و ناشر *فالتِر*، هفته‌نامه مهم اتریشی، برای مصاحبه‌ای عمومی دیدار کرد. نانسی فریزر به‌عنوان اولین استاد مدعو کرسی کارل پولانی – که میزبانش شهرداری وین، دانشگاه اروپای مرکزی، دانشگاه وین، دانشگاه اقتصاد و کسب‌وکار وین، اتاق کار وین و جامعه بین‌المللی کارل پولانی بودند – و آرمین تورنهر، به عنوان روزنامه‌نگار سیاسی، درباره مسائل اضطراری عصر ما به گفت‌وگو نشستند. نانسی فریزر در این مصاحبه که به نشریه گفت‌وگوی جهانی اعطا شده است، تجربه‌های زندگی‌نامه‌ای خود در جناح چپ و تحلیل خود از سرمایه‌داری و پاندمی را ارائه می‌کند.

به چشم منی که کودک بودم عادی می‌آمد، حتی زمانی که به نظر می‌رسید خیلی چیزها خراب شده و خودم هم احساس می‌کردم یک جای کار می‌لنگد. اما خروش جنبش‌های حقوق مدنی و مبارزه برای لغو تفکیک نژادی ناگهان سبب شد که کودکی و وضعیت خانوادگی‌ام را از نو تفسیر کنم. والدین من لیبرال‌های سبک فرانکلین روزولت بودند، اما من احساس کردم که آن‌ها واقعاً آن‌طور که موعظه می‌کنند، زندگی نمی‌کنند. تمام خشم شورش گرانه نوجوانی‌ام را به سمت حوزه سیاسی

آرمین تورنهر: نانسی فریزر، یک فیلسوف سیاسی آمریکایی چطور به یک سوسیالیست تبدیل می‌شود؟ مسلماً شما یکی از اعضای نسل ۶۸ هستید، اما کسانی که از آن نسل سوسیالیست شدند زیاد نبودند. چطور این اتفاق افتاد؟

نانسی فریزر: من در بالتیمور مریلند بزرگ شدم، دوره‌ای که آنجا شهر جیم کرو بود و به مدد قانون، تفکیک نژادی شده بود. آن نظام

بی‌خبرند، بسیار مسلط شده است؟

ن.ف: مواجهه ابتدایی من با پولانی در دوران دانشجویی‌ام در برین‌مار بود. آن‌جا برای درس علوم سیاسی کتاب دگرگونی بزرگ را خواندم. اما او در آن زمان تأثیر زیادی روی من نگذاشت، چراکه در آن زمان روی مارکس متمرکز بودم و فکر می‌کردم پولانی در مقایسه با او بی‌رنگ‌ولعاب است. سال‌ها بعد که دوباره پولانی را خواندم فهمیدم که چه متفکر شگفت‌انگیزی است و آن کتاب چه گنجینه بزرگی است. پس شروع به تدریس او کردم. در روند بازخوانی و حالا تدریس پولانی، او تأثیر عظیمی بر من گذاشت. و من شروع به تفکر درباره جهان‌بینی‌ام کردم که حول «دو کارل» - مارکس و پولانی - می‌چرخید که هر کدام بینش‌هایی فوق‌العاده و همین‌طور چند نقطه کور دارند. من پروژه خود را ادغام بینش این دو کارل در یک چارچوب واحد و جامع‌تری در نظر گرفتم که بر نقاط کور فائق بیاید. در واقع دقیقاً هم این‌طور نیست. نه فقط دو کارل، بلکه «دو کارل و بیشتر» هستند که بر آن‌ها متمرکزیم. آن «و بیشتر» یعنی نظریه فمینیستی، نظریه زیست‌بومی، نظریه ضداستعماری و ضدامپریالیستی که مارکس و پولانی هیچ کدامشان را به قدر کفایت بسط ندادند.

آ.ت: بیا بید درباره پاندمی صحبت کنیم. وقتی درباره پاندمی می‌اندیشیم، آن را به منزله فاجعه‌ای طبیعی و چیزی غیرقابل پیش‌بینی در نظر می‌آوریم که هیچ ربطی به چیزهای بشر ساخته، ندارد. پس از آنکه متن شما را در کتاب در دست چاپتان خواندم، دریافتم که اوضاع قدری متفاوت است. لطفاً این بحث را شرح بدهید.

ن.ف: عمده کتاب سرمایه‌داری هم‌نوع‌خوار پیش از شیوع کووید نوشته شده است، اما این کتاب مؤخره‌ای با عنوان «طوفان تمام‌عیار نابخردی و بی‌عدالتی سرمایه‌داری» دارد. من پاندمی را این‌گونه، به عنوان نقطه تلاقی همه نابخردی‌ها و بی‌عدالتی‌های سرمایه‌داری، درک می‌کنم. در ابتدا من هم دیدگاه نخست شما را درباره ویروس داشتم و آن را فاجعه‌ای طبیعی می‌دانستم. اما از آن به بعد با چیزی آشنا شدم که اپیدمی‌شناسان آن را انتقال بیماری‌های عفونی (زئونوزها) از گونه‌های دیگر به انسان می‌نامند. ویروسی که منجر به کووید ۱۹ شد از خفاش‌هایی نشئت می‌گیرد که در غارهای دورافتاده و دور از انسان زندگی می‌کنند. این امر مدت‌های مدید مشکلی برای کسی ایجاد نکرده بود. اما اتفاقی افتاد که این خفاش‌ها را با گونه‌های واسط و میانی در تماس قرار داد و سپس آن گونه‌ها را با ما در تماس قرار داد. این‌طور بود که ما ویروس را گرفتیم. بنابراین پرسش این است: چه چیزی علت این مجاورت‌های جدید گونه‌هایی شد که قبلاً از یکدیگر دور بودند؟ بسیار خوب، دو چیز: گرم‌شدن زمین و جنگل‌زدایی در مناطق استوایی، که هر دو موجب مهاجرت‌های گسترده گونه‌ها شده‌اند و گونه‌های در معرض انقراض و گونه‌های ناسازگار [با شرایط جدید] را مجبور به جستجوی زیستگاه‌های جدید کرده‌اند تا در این زیستگاه‌های جدید بتوانند بیشتر زنده بمانند. در نتیجه، بسیاری از موجودات وامانده که در تلاش برای یافتن زیست‌بوم‌های جدید در تماس با گونه‌های دیگری قرار می‌گیرند که قبلاً هیچ‌گاه با آنها تماس نداشته‌اند. و در یک چشم به هم زدن: ویروس جدید مشترک میان حیوان و انسان انتقال می‌یابد. به

هدایت کردم - ابتدا به سمت و سوی مبارزه برای حقوق مدنی، سپس به سمت مبارزه علیه جنگ ویتنام و از آن‌جا، با پیش گرفتن مسیر رایج نسلم، به سمت «دانشجویان طرفدار جامعه دموکراتیک» (Students for a Democratic Society)، فمینیسم و نظایر این‌ها.

حکایتی کوتاه درباره سوسیالیست شدنم برایتان تعریف می‌کنم. من خیلی درگیر جنبش مقاومت علیه اعزام اجباری به جنگ ویتنام بودم. ما مردان جوان آمریکایی را تشویق به سوزاندن کارت‌های آماده به خدمت خود و امتناع از پیوستن به ارتش می‌کردیم. در این فضای به‌شدت رادیکال، گزارش‌هایی درباره راهبان بودایی در ویتنام که برای اعتراض به جنگ خود را زنده‌زنده می‌سوزاندند ذهن من را مشغول کرد. فقط برای این که بدانید آن دوران چقدر دیوانه بود، می‌گویم که من دانشجوی جوان دانشگاه بودم و به معنای واقعی چرخ می‌زدم و به خودم می‌گفتم: اگر واقعاً مخالف جنگی، چطور می‌توانی به آتش نکشیدن خودت را توجیه کنی؟ خوشبختانه، به‌طور اتفاقی با چند تروتسکیست آشنا شدم و آن‌ها گفتند، نگاه کن، راه دیگری هم هست (می‌خندد). این‌طور بود که من سوسیالیست شدم و به شاخه سوسیالیستی دانشجویان طرفدار جامعه دموکراتیک پیوستم.

بعدها دریافتم که ایده اولیه‌ام مبنی بر احتمال وقوع انقلابی سوسیالیستی در آمریکا طی چند سال کوتاه توهم بود. اما ارزش‌ها و روح «چپ نو» از آن موقع تاکنون برایم بسیار حیاتی مانده است. بصیرت‌های اخلاقی اساسی و تعهد سیاسی‌ام تغییری نکرده است. امیدوارم پخته‌تر شده باشم و فکر می‌کنم چیزهای خیلی بیشتری درباره معنای رشد و پرورش آن شهوها و دیدگاه‌های ما دانم. اما نسل ۶۸ همچنان برای من بسیار مهم است.

آ.ت: استادها و دانشگاه چه تأثیرات مهمی روی شما گذاشتند؟

ن.ف: من نخست در کالج برین‌مار درس خواندم که دانشگاه زنان نخبه است و آن‌جا رفتم تا روی کلاسیک‌ها، زبان یونانی و لاتین کار کنم. معلم من ریچموند لاتیمر، شاعر بزرگ و مترجم / یلیاد بود - آن‌جا رفتم تا به‌طور خاص زیر نظر او تحصیل کنم. سپس خیلی زود به سمت فلسفه که شیفته‌ام کرده بود تغییر مسیر دادم، درحالی که همچنان از دانش زبانی‌ای که می‌اندوختم بهره می‌بردم. اما همین‌طور که در دهه شصت پیش می‌رفتیم، احساس کردم که آموزش کلاسیکی که در آن تحصیل می‌کردم مناسب آن برهه نیست. خود کشگرم تسلط پیدا کرد. اما حقیقتاً با این دو ولع در کشمکش بودم: امر سیاسی و امر فکری. معلم مهمی که به من کمک کرد تا بفهمم چگونه می‌توانم توازن را میان این دو ولع ایجاد کنم، و حالا در «مدرسه جدید» همکارم است، ریچارد جی. برنشتاین بود. او مرا با مکتب فرانکفورت آشنا کرد. اولین کتابی که از این سنت خواندم انسان‌تک‌ساحتی هربرت مارکوزه بود که تجسم‌بخش حس من از زندگی در جامعه‌ای بود که در آن ایده‌های متعارف برای درک جهان بیشتر رازآمیز بودند تا روشنگر.

آ.ت: کارل پولانی چگونه وارد زندگی‌نامه شما شد؟ آیا در مقام یک تاریخ‌نگار برای شما جالب شد یا شاید به عنوان نقطه مقابل هایک، که با اینکه اغلب مردم حتی از وجود ایدئولوژی‌اش

علم سزاوار تحسین است و علم فقط از طریق حمایت دولتی می‌تواند توسعه یابد، چنان‌که اکثر مواقع همین‌طور بوده است.

آ.ت: اما دولت یک مشکل دارد، خودش قربانی نئولیبرالی شدن است و کسی به آن علاقه‌ای ندارد. ظاهراً کشورهای اقتدارگرایی مانند چین (و دولت‌های دموکراتیکی مانند استرالیا و نیوزیلند که می‌توانند خود را ایزوله کنند و اقدامات قوی‌تری انجام بدهند) در مبارزه با پاندمی موفق بوده‌اند. در اروپا گرایش‌هایی وجود دارد که در مورد به خطر افتادن آزادی‌های مدنی در خلال اقدامات لازم برای سلامت عمومی تأکید بیش از حد دارند.

ن.ف: هرچه باشد، این مشکل در آمریکا حتی از این هم وخیم‌تر است. افرادی که در ششم ژانویه به ساختمان کنگره یورش بردند، به این امید که مانع تأیید پیروزی جو بایدن در انتخابات ریاست‌جمهوری شوند یا آن را به تأخیر بیندازند، دربارهٔ چیزی که «دولت پنهان» (deep state) می‌نامند یک نظریه دارند - که ترامپ هم آن را ترویج می‌کرد. آن‌ها به برخی از نظریات توطئه عجیب و غریب و خطرناک از جمله انکار کووید باور دارند که مانند انکار تغییرات اقلیمی مدعی است، همهٔ اینها حقه‌ای است به قصد افزایش کنترل حکومت. این تفکرات ریشه عمیقی در فرهنگ سیاسی به شدت فردگرا و لیبرتارین ما دارد. و این سوءظن دیرینه به دولت حالا در اوج هیجان اکوسیستم پوپولیستی راست‌گرای ترامپیستی تشدید شده است. من به عنوان یک چپ‌گرا با کارهایی که دولت‌ها، بیش از همه دولت آمریکا، انجام داده‌اند - مثلاً حمله به عراق و بسیاری کارهای وحشتناک دیگر - بسیار مخالفم. بیشتر ترجیح می‌دادم به آژانس‌های بین‌المللی تکیه کنم، با این فرض که آنها صلاحیت دارند و مستقل از قدرت‌های بزرگند. بدبختانه شرایط ما این‌طور نیست؛ سازمان بهداشت جهانی ضعیف است و احتمالاً کار خود را به بهترین نحو انجام نداده است. به هر تقدیر، وقتی مانند ما در شرایط اضطراری سلامت باشید، مجبورید به قدرت‌های دولتی موجود اتکا کنید و دولت‌هایی که به بهترین نحو کار کردند - و من نیز مانند شما چین را هم یکی از آنها می‌دانم - کشورهایی‌اند که مردم در آن نگاه نسبتاً مثبتی به قدرت دولتی دارند. شاید آن مردم خواهان قدرت دولتی دموکراتیک‌تری باشند اما فردگرایی لیبرتارین تندرو نیستند. آمریکا همواره در تقلا بوده تا در برابر بازار، به قدرت اعتبار بخشد. این کشور به سرعت حدود یکصد میلیون نفر را واکسینه کرد، اما این تلاش‌ها به دلیل تردید و مقاومت در برابر واکسن متوقف شد. در چنین شرایطی من موافق ارائه گذرنامه واکسن هستم. اگر بخواهید به مسابقه بسکتبال بروید، بخواهید به تئاتر بروید، باید مدرک نشان بدهید که واکسن زده‌اید - یا یک مدرک معتبر مورد استثنای پزشکی ارائه دهید. در حال حاضر شاید این نقض آزادی فردی باشد. اما در شرایطی قرار داریم که باید محرک مناسب ایجاد کنیم. اگر ممنوعیت استعمال دخانیات در رستوران‌ها و جریمهٔ رانندگان به علت نبستن کمربند ایمنی اشکال ندارد، پس حذف متمردان واکسن از تجمعات عمومی در فضای بسته نیز کار درستی است.

آ.ت: در این وضعیت کنترل نشده، ضد دولت و ضد عمومی، که به اصطلاح شبکه‌های اجتماعی جدید نوعی نیروی جهانی‌اند، چطور می‌خواهید در تضاد با تولید رضایت، نارضایتی و عدم رضایت تولید کنید؟

هر حال، این همان محرکی است که شیوع ویروس‌های کرونای قبلی، مانند سارس (SARS) و مرس (MERS)، همچنین ابولا و ایدز را تسریع کرد. سارس از خفاش به زباد و سپس به انسان منتقل شد. مرس از خفاش به شتر و از شتر به انسان منتقل شد. با وجود اینکه علم قطعی نیست، این احتمال هست که کووید ۱۹ از طریق پنگولین‌ها یا گونه‌های واسط دیگر به ما منتقل شده باشد. بنابراین در همهٔ موارد عامل محرک گرمایش زمین و جنگل‌زدایی از جنگل‌های استوایی بوده است. حالا پشت این عوامل چه چیز نهفته است؟ سرمایه‌داری. سرمایه‌داری نظامی است که با بمباران جو با گازهای گلخانه‌ای گرم شدن باعث گرمایش زمین شده است. همچنین نظامی است که جنگل‌های بارانی را قطع می‌کند تا راه را برای استخراج معادن و برای ایجاد چراگاه برای دام‌ها باز کند. کووید ۱۹ فرزند سرمایه‌داری است و این به هیچ وجه آخرین همه‌گیری‌ای نیست که با آن روبرویم. چراکه این علل زمینه‌ای همچنان برقرار است. پس بله، همه‌گیری طبیعی است، اما صرفاً طبیعی نیست. طبیعتی است که سرمایه‌داری آن را بی‌ثبات و ناپایدار کرده است.

آ.ت: علاوه بر این، سرمایه‌داری به طرز شگفت‌آوری خیلی سریع واکسن را توسعه داد. سرمایه‌داری در خلال بحران بسیار خلاق می‌شود. آیا روی دیگر سکه وجه مثبت سرمایه‌داری نیست؟

ن.ف: بله و خیر. ما زیاد از حد از منظر درمان فردی به بهداشت و درمان توجه می‌کنیم. اما این امر یک جنبهٔ زیرساختی هم دارد و همه‌گیری آن وجه را برجسته کرد. آشکار شد که حفظ زیرساخت‌های بهداشت و درمان - درست مانند حفظ جاده‌ها و پل‌ها و زیرساخت‌های فیزیکی - چقدر پراهمیت است. در حال حاضر شرکت‌های خصوصی سهم عمدهٔ ظرفیت‌های جهان برای مقابله با شرایط اضطراری مربوط به سلامت را در کنترل دارند: نیروی کار، مواد خام، ماشین‌آلات و تأسیسات تولید، زنجیره‌های عرضه و مالکیت معنوی. اما آن‌ها علاقه‌ای به منافع عمومی ندارند. چیزی که برایشان اهمیت دارد، درآمد خالص، سود و قیمت سهامشان است. این موضوع را می‌توان به وضوح در کشمکش‌های فعلی بر سر مالکیت معنوی واکسن مشاهده کرد؛ این کشمکش تعیین خواهد کرد در صورتی که بخواهیم این ویروس را کنترل کنیم، واکسن آن‌طور که باید و شاید به عنوان کالایی عمومی در دسترس همهٔ جهان قرار خواهد گرفت یا خیر. خصوصی‌سازی ظرفیت بهداشت و درمان عمومی مانعی بزرگ بر سر این تلاش بوده است.

حالا به دفاع شما از سرمایه‌داری می‌پردازم. خوب، نکتهٔ اول این است که بخش عظیمی از کاری که توسعهٔ سریع واکسن را ممکن کرد، از بخش دولتی، یعنی از انستیتوهای ملی سلامت آمریکا حاصل شد. من فقط در مورد آمریکا اطمینان دارم، اما تصور می‌کنم در سایر کشورها - یقیناً کوبا، چین و روسیه و شاید کشورهای دیگر - نیز کمک‌های دولتی وجود داشته است. به‌هرحال بسیاری از کارهای مقدماتی واکسنی که ما به اسم «مدرنا» می‌شناسیم در انستیتوهای ملی سلامت آمریکا انجام شد. مثل اینترنت، وزارت دفاع آمریکا برای اینترنت پیش‌قدم بود. اینترنت ابتدا به عنوان یک کالای عمومی راه افتاد. اما بعداً گوگل، فیس‌بوک، مایکروسافت و اپل و نظایر این‌ها آن را تصاحب کردند. در هر دو مورد تکنولوژی ابتدا در بخش دولتی توسعه یافت. بنابراین، به هیچ‌وجه قطعی نیست که سرمایه‌داری سزاوار تحسین و قدردانی باشد. من معتقدم که

ن.ف: من نمی‌گویم ما نارضایتی تولید می‌کنیم. بهتر است بگویم سرمایه‌داری نارضایتی ایجاد می‌کند. ما در دل یک بحران جهانی حاد و چندوجهی هستیم، بحرانی همگانی در سراسر نظم اجتماعی‌مان. کووید یکی از جنبه‌هایش است، اما جنبه‌های زیادی دیگری هم وجود دارد: بحران اقتصادی، زیست‌محیطی، اجتماعی و سیاسی. در این شرایط حس گسترده‌ای وجود دارد مبنی بر این که نظام اجتماعی و رهبران سیاسی ما سبب شکستمان شده‌اند. نارضایتی در همه‌جا وجود دارد – به حق هم وجود دارد. پوپولیسیم راست‌گرا، اقتدارگرا و طردکننده یکی از نمودهای این نارضایتی است – البته نمودی که درباره علل و راه‌حل‌های واقعی خود سخت در اشتباه است. شکل‌های دیگر و – بهتر است بگویم – شکل‌های بهتر نارضایتی هم وجود دارد: پوپولیسیم چپ، جنبش‌هایی از نوع جنبش برنی سندرز که نماینده اشکال عقلانی‌تر، نویدبخش‌تر و رهایی‌بخش‌تر رضایتند. بنابراین نارضایتی وجود دارد. اما حق با شماست، این امر با انواع فرایندها، مانند الگوریتم‌های رسانه‌های اجتماعی و اشخاص تأثیرگذار گره خورده است که، حتی در قلب آنچه به نظر می‌رسد رویگردانی کاملی از راست‌کیشی نئولیبرال است، به گروه‌زدگی (groupthink)^۱ و سبک‌های زندگی مصرف‌گرایانه اعتبار می‌بخشند. پس موقعیت پیچیده‌ای است.

به هر تقدیر، من خودم جز نظریه چیزی تولید نمی‌کنم. مردم هم اکنون

نیز برای دلایل خود، بنا به شرایط خود و چشم در چشم با بن‌بست‌های خود در حال تحرکند و تحرکشان در جاهای مختلف و برای مردمان گوناگون شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. و امید من این است که نوع نظریه‌ای که تولید می‌کنم بتواند به روشن شدن قضایا برای این مردم کمک کند. بسیاری از مردم حقیقتاً در حال تحرکند و هم‌اکنون هم نارضایتی‌اند. آن‌ها خواهان تغییرند و در حال آزمون و خطای برداشت‌های بدیل از نوع تغییری که می‌خواهند و دیدگاه‌های بدیل درباره محقق ساختن آنند. من سعی می‌کنم این‌گونه در این فرایند دخالت کنم که نشان دهم می‌توان دلیل بسیاری از مشکل‌هایی را که موجب نارضایتی مردم و مداخله‌شان می‌شود، در یک چیز واحد و مشابه جست: طراحی سرمایه‌داری به عنوان صورت‌بندی اجتماعی‌ای که ذاتاً آماده است طبیعت را ببلعد، ثروت و نیروی کار مردمان تحت تبعیض نژادی را بالا بکشد، از کار مراقبتی بهره‌مفت و مجانی ببرد و انرژی ما برای حفظ خانواده‌ها و جوامعمان را تحلیل ببرد، و قدرت‌های مردمی مورد نیاز برای حل مشکلاتمان را تخلیه کند. این‌ها کارهایی است که سرمایه‌داری، بنا به ماهیت خود، به شکل غیرتصادفی انجام می‌دهد. از این‌رو پیام من این است: به این نقشه نظام اجتماعی‌مان نگاهی بیندازید و ببینید نارضایتی شما در کجای آن جای می‌گیرد و چگونه به نارضایتی‌های دیگران ربط پیدا می‌کند. بدانید که یک سرچشمه واحد و یک دشمن مشترک وجود دارد. بیایید متحد شویم و مبارزه کنیم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Nancy Fraser <frasern@earthlink.net>

۱. پدیده‌ای در گروه که میل به هم‌نوایی درون گروه منجر به سرکوب دیدگاه‌های مخالف و افراد بیرون از گروه و نهایتاً تصمیم‌گیری‌های نابخردانه و فاجعه‌بار در گروه می‌شود (م).

< مرگ و میر در خانه‌های سالمندان

در بحبوحه کرونا

مایکل فاین، دانشگاه مک کواری استرالیا و عضو انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و نایب‌رئیس سابق کمیته پژوهشی جامعه‌شناسی سالخورده‌گی (RC11)

خانواده‌ای در حال ملاقات از مادر بزرگ خود در خانه سالمندان که به دلیل محدودیت‌های کووید ۱۹ با یک جداره شیشه‌ای جداسازی شده است، آوریل ۲۰۲۱. مالکیت عمومی



با در نظر گرفتن این که بازارها قادر به پاسخگویی نبودند و در خطر فروپاشی کامل قرار داشتند، رهبران سیاسی در آن برهه چاره فوری و موقت اندیشیدند و در مدیریت رویدادهای بعدی تا حدی موفق بودند. آن‌ها اقداماتشان را به مدد اختیارات، نهادهای و توافق‌نامه‌های قانونیای ساخت دادند که دموکراسی دولت را شکل داده‌اند.

در دو قرن و نیم گذشته، در عصر دگرگونی اجتماعی از فئودالیسم و سنت به سرمایه‌داری جهانی که جهان مدرن را خلق کرد، در آنچه پولانی «جوامع بازار» می‌نامید، مجموعه‌های پیوسته پیچیده‌تری از مؤسسات اجتماعی به منظور تأمین مراقبت سر برآوردند. در تازه‌ترین مرحله، تجدید ساختار سرمایه‌داری رفاهی معاصر به این نقطه رسیده است که دولت در اغلب اقتصادهای پیشرفته قدرت‌های خود را به کار می‌بندد تا از راه ترویج خدمات بازار، به نحوی روزافزون مراقبت را متحول کند. عملکرد این بازارها و شبه‌بازارها در اشکال مختلف آن، از مراقبت از کودکان و آموزش، تا حمایت از معلولان و مراقبت‌های پزشکی در طول زندگی، تا مراقبت از سالمندان و مسکن‌سازی، بیش از پیش پشتوانه و شکل‌دهنده زندگی مدرن شده‌اند.

یکی از مهمترین معضله‌ها برای نظریه اجتماعی که در این

گستره واکنش‌های اجتماعی به همه‌گیری کووید ۱۹ از سطح خرد روابط متقابل میان افراد در محیط‌های خانگی و مجازی را شامل می‌شود تا سطح کلان که در این سطح رویه‌ها و روابط مراقبتی آشکارا بر کل جمعیت ملی و مبادلات فراملی آنها تأثیر می‌گذارد. اقدامات در هر یک از این سطوح را باید به‌منزله شکلی از مراقبت درک کرد.

در سال‌های اخیر، بسط و پرورش ادراک‌های نظری تأییدکننده اهمیت مراقبت بیش از پیش برای نظریه اجتماعی و پژوهش جامعه‌شناختی مهم شده است. شواهد درباره همه‌گیری کووید ۱۹ در سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۲۱ حاکی از عکس‌العمل نگران‌کننده دولت‌های ملی و مؤسسات بین‌المللی است. در حالی که اقدامات خدمات درمانی دولتی در چند کشور محدود نشان داد که محدود کردن اثرات همه‌گیری امکان‌پذیر است، اغلب کشورها با مشکلات دست به گریبان بودند.

دولت تحت فشار ناشی از همه‌گیری مسئولیت‌های مراقبتی را در کشور بر عهده گرفت و وظیفه حمایت و حفاظت از جمعیت و مدیریت سلامت آن را تقبل کرد که به درجات مختلفی موفق بود.

مرگ‌های ناشی از کووید ۱۹ در میان ساکنان خانه‌های سالمندان اتفاق افتاده است. این آمار از ۷۵ درصد از کل مرگ‌ومیرهای ناشی از کووید در استرالیا تا گزارش فقط ۸ درصدی در کره جنوبی را دربرمی‌گیرد. این آمارها در اغلب کشورهایی که اطلاعات مربوط به آنها در دسترس است، به طرز نامتناسبی بالاست. در کانادا ۵۹ درصد از همه مرگ‌ومیرهای ناشی از کووید در خانه‌های سالمندان رخ داده است، در هلند ۵۱ درصد، در سوئد ۴۷ درصد، در اتریش ۴۴ درصد. در ایالات متحده آمریکا ۱۳۹۶۹۹ مورد مرگ در خانه‌های سالمندان بوده است، یعنی ۳۹ درصد از کل مرگ‌ومیرهای کشور در سال اول همه‌گیری.

دولت خانه‌های سالمندان را تأمین مالی می‌کند و بر آنها نظارت می‌کند تا از سالمندانی که نیاز به حمایت دارند، مراقبت و محافظت کنند. این خانه‌ها باید همچون پناهگاه‌های امن در برابر همه‌گیری انجام وظیفه کنند و از ساکنانشان محافظت کنند. اما در عوض، این خانه‌ها به مرکز گسترش عفونت در میان گروه‌های سنی آسیب‌پذیر تبدیل شدند که گواهی است بر شکست گسترده سیاست‌های دولتی در تأمین محافظت. شکست خانه‌های سالمندان در قیاس با مراقبت داخل خانه برای محافظت در برابر پخش عفونت را نه می‌توان به سن ساکنان آنها نسبت داد، نه بیماری‌های مزمنشان. همچنین نمی‌توان آن را ناشی از عدم موفقیت تک‌تک اعضای کارکنان دانست. هرچند شماری از عوامل خاص و وابسته به محل در هر مرحله از همه‌گیری نقش داشتند، پدیده جهانی چنین مرگ‌ومیرهایی اهمیت رویکردی با مبنای نظری‌تر و جامعه‌شناختی‌تر را برجسته می‌کند. رویکردی که عناصر مشترک نهان در پس این شکست در مراقبت دولتی را عیان سازد.

در بسیاری از کشورها از جمله استرالیا، صداهایی مترقی استدلال می‌کنند که مرگ‌ومیرها نتیجه سیاست‌هایی است که به خانه‌های سالمندان اجازه می‌دهد تحت عنوان فعالیت به عنوان کسب و کار خصوصی، سود را بر افراد ارجحیت بدهند. با وجود اینکه شواهد اثبات‌نشده زیادی برای تأیید این استدلال در برخی از کشورها وجود دارد، مقایسه‌های بین‌المللی حاکی از آن است که پیوند صریح میان سودجویی و مرگ‌ومیر نه علت و معلولی است و نه جهانی. مرگ‌ومیرهای زیادی در برخی از خانه‌های سالمندان انتفاعی وجود داشت، اما برخی دیگر هیچ موردی را ثبت نکرده‌اند. همزمان شمار زیادی مرگ‌ومیر ناشی از کووید نیز در برخی از خانه‌های سالمندان غیرانتفاعی گزارش شده بود. در سایر کشورها، مانند هلند و سوئد، شمار بالایی مرگ‌ومیر در خانه‌های سالمندان گزارش شده بود که نمی‌تواند به تعقیب سود از سوی صاحبان خانه‌های سالمندان ربط داشته باشد.

< بازاری سازی حکمرانی

با این همه پیوند بازار را نباید نادیده گرفت. حمایت دولتی از خانه‌های سالمندان در واکنش به شکست تاریخی بازارها گسترش یافت. اما طی ۲۰-۳۰ سال اخیر بازارهای مراقبت در دولت‌های مرفه سرمایه‌داری از نو راه‌اندازی شده‌اند و عملاً تضمین کرده‌اند

فرایند آشکار شد، واکنش تقریباً غیرمؤثر اغلب اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری، به‌خصوص کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی است. مشخص شد که این کشورهای ثروتمند و توسعه‌یافته که به‌طور معمول در رأس کشورهایی با جمعیت مرفه در جهانند و از استانداردهای بالای زندگی برخوردارند و تصور می‌شود سیستم‌های مقررات‌گذاری مؤثر و سیستم‌های سلامت و رفاه کارایی دارند، بسیار آسیب‌پذیرند.

در سال ۲۰۲۰ که ابتدا شیوع ویروس و سپس متعاقب آن مشکلات دسترسی به درمان پزشکی دولت‌های اغلب اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری را در موقعیتی دشوار قرار داد، این دولت‌ها نتوانستند از پس کنترل مؤثر همه‌گیری بریابند. مشکلات مربوط به عرضه و پوشش واکسیناسیون در سال ۲۰۲۱ و ضدیت گسترده با واکسن و شک به آن، همراه با طرفداری طیف وسیعی از جنبش‌های فوق محافظه‌کار معتقد به تئوری توطئه و معتقدان ساده‌لوح تندرستی و سلامت طبیعی، به‌نظر می‌رسید انعکاس و سپس تکرار گام‌های سردرگم ابتدایی اغلب دولت‌های رفاه ثروتمند سرمایه‌داری باشد.

مشکلات مربوط به مقررات‌گذاری و اداره اجتماعی که پاندمی آشکار کرد به هزار شکل نمود پیدا کرد. شاید هیچ‌کدام تلخ‌تر و غم‌انگیزتر از مرگ نابجای صدها هزار نفر از ساکنان خانه‌های سالمندان در میان کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی نباشد. به این معنا، خانه‌های سالمندان، نقش یک مطالعه موردی و نمونه کوچکی را ایفا می‌کند که در آن می‌توان طیف وسیعی از مشکلات را شناسایی و توصیف کرد؛ مشکلاتی که همه‌گیری در سیستم‌های گسترده‌تر ارائه مراقبت و مقررات‌گذاری در سطح محلی و ملی و جهانی پرده از آنها برداشت.

در این‌جا با اتکا به نظریه مراقبت، دو گزاره برگرفته از تحلیل پولانی در مورد ایجاد جامعه بازار طرح شده است. هدف از این کار مشارکت در درک نظری ابعاد سیاسی و اقتصادی مراقبت و دادن اطلاعات به تحقیقات بین‌المللی درباره اقدامات معطوف به همه‌گیری است. اولین گزاره مشکلات حکمرانی ناشی از بازاری‌سازی مراقبت را شناسایی می‌کند؛ دومین گزاره مربوط به عواقب ناشی از کالایی‌شدن خدمات مراقبت دولتی است؛ به‌خصوص آن‌گونه که در اتکا به کار بیش از پیش بی‌ثبات کارگران مراقبتی و سایر کارکنان خط مقدم نمود یافته است.

< مرگ‌ومیر در خانه سالمندان

در طی موج اول کووید در سال ۲۰۲۰، اطلاعات مربوط به مرگ‌ومیر اغلب غیرقابل اتکا و کم‌نمایانه بود. مرگ‌ومیر خانه‌های سالمندان ابتدا از مجموع آمار ملی بعضی کشورها حذف شده بود. **داده‌های اخیر** منتشرشده از سوی «شبکه بین‌المللی خط‌مشی مراقبت طولانی‌مدت» در فوریه ۲۰۲۱، نشان می‌دهد که در ۲۲ کشوری که طی سال اول شیوع همه‌گیری در مورد آنها آمارهای قابل‌اتکا در دسترس بوده است، به‌طور متوسط ۴۱ درصد از همه

که عملکرد همه خانه‌های سالمندان متأثر از آن‌ها، فارغ از وضعیت مالکیت قانونی‌شان، تحت فشارهای بازار رقابتی قرار بگیرد. این فرایند (بازاری‌سازی) منعکس‌کننده فرایندی است که پولانی برای معرفی نظام‌های بازار لسه‌فر در سده نوزدهم و اوایل قرن بیستم مستند کرده است و شباهت نعل به نعل به آن دارد. در هر دوره نظام‌های بازار را دولت تعمداً ایجاد می‌کرد.

بازاری‌سازی امروزه در حوزه خدمات مراقبتی و انسانی هم در جایگاه منطقی مشروعیت‌بخش در کل سیستم و هم به عنوان شیوه عملکرد حضور دارد و روابط متقابل میان و درون بخش‌های سازنده‌اش را شکل می‌دهد. تأثیر آن از یک سو ایجاد شکاف و چندپارگی عمودی با از بین بردن روابط سلسله مراتبی و اقتدار بوروکراتیک بوده است، و از سوی دیگر ایجاد شکاف و چندپارگی افقی با از هم گسیختن و از بین بردن همکاری در سطوح محلی و منطقه‌ای و درون خدمات و تسهیلات.. پولانی از اصطلاح «حکمرانی» استفاده نمی‌کند، اما درک مسئله حکمرانی فرضیه‌ای قوی به دست می‌دهد که به توضیح پیوند میان مرگ‌ومیر ناشی از کووید و بازاری‌سازی کمک می‌کند. نکته مهم این است که مفهوم حکمرانی در کنار بازاری‌سازی پدیدار شد و در عمل با ایدئولوژی‌هایی همچون «مدیریت دولتی نوین» در ارتباط است.

تحت شرایط رقابت بازار، اختیارات به طور فزاینده به سطح سازمانی مدیریت واگذار شده است؛ جایی که محرمانگی و استقلال بر همکاری و یکپارچگی سیستم اولویت دارد. در خانه‌های سالمندان، تأکید بازار بر انتخاب مشتری همراه بوده است با دور شدن از مسئولیت‌های سنتی‌تر در زمینه بهداشت پزشکی که در موارد زیادی بر ملزومات استخدام حرفه‌ای اثر می‌گذارد. بنابراین خانه‌های سالمندان در مدیریت مهار همه‌گیری شیوع‌یافته بیش از پیش شایستگی خود را از دست دادند. با وجود این، خانه‌های سالمندان ملزم شدند به عنوان واحدهای مستقل فعالیت کنند، چراکه اقدامات مربوط به بهداشت و درمان دولتی عمداً ارتباط آن‌ها را با سیستم گسترده‌تر خدمات مراقبت‌های درمانی حاد، به ویژه بیمارستان‌ها، قطع کرد. یک فرضیه این است که حکمرانی مستقل آن‌ها را به طرز بی‌سابقه‌ای در برابر گسترش ویروس کرونا آسیب‌پذیر کرد.

< پیامدهای کار مراقبتی بی‌ثبات

به علاوه، افزایش وابستگی خانه‌های سالمندان به کار بی‌ثبات و کم‌دستمزد در پیوندی تنگاتنگ با بازاری‌سازی بوده است. در بسیاری از جاها از فشارهای بازار برای کاهش هزینه‌های دستمزد استفاده شده است تا هزینه‌های مالی محدود شود و در عین حال همچنان سودآوری سرمایه‌گذاری در بخش مراقبت تضمین شود. این امر منجر به کاهش هزینه‌ها شد که پیش از شیوع کووید بخش زیادی از آن از جیب کارگران مراقبت و سایر کارکنان خانگی پشتیبان در خانه‌های سالمندان با نقش‌های کلیدی، برداشته شده است.

مطالعات متعدد همه‌گیرشناسی و گزارش‌های مقامات بهداشت و درمان به پیوند میان استخدام نامطمئن این کارگران ضروری و گسترش همه‌گیری درون خانه‌ها و میان آنها اشاره کرده‌اند. گسترش کارگران بی‌ثبات کار که مجبور بودند در چندین خانه مختلف استخدام شوند یا در مشاغل گوناگون کار کنند تا دستمزدی برای تأمین معاش به دست آورند، آشکارا در نفوذ همه‌گیری به تسهیلات مراقبت از سالمندان سهم داشته است. بنابراین افزایش کار مراقبتی بی‌ثبات آشکار می‌سازد که بازارهای مراقبت به آخر خط رسیده‌اند - به‌طوری‌که همان اقداماتی که برای حفظ تمهیدات مراقبت انجام می‌گیرد اکنون در عوض، همچون تهدیدهایی برای امنیت این تمهیدات عمل می‌کنند و ثبات و تداوم طولانی‌مدت آن‌ها را دچار تزلزل می‌کنند. همان‌طور که بریگیت اولن‌باخر و همکارانش اخیراً نشان داده‌اند این‌طور که با مراقبت به منزله کالایی قابل معامله در مناسبات بازار برخورد می‌شود، به نظر می‌رسد باید انتظار داشت که مراقبت عملاً به اصطلاح پولانی به «کالایی کاذب» (false commodity) تبدیل شود.

< نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد اثرات پاندمی از منظر مراقبت‌های ارائه‌شده در خانه‌های سالمندان، به‌شدت مخرب بوده است. اما این مراکز خلاف‌آمد هم بوده‌اند و در عین حال به کار افشای محدودیت‌های بازاری‌سازی آمده‌اند و شرایطی ایجاد کرده‌اند که برگشت دولت به قلب مقررات‌گذاری اجتماعی و سیاسی هم ضروری شده است و هم مورد پسند مردم. آیا این اتفاق منادی تغییر عمیق‌تری است، همان دگرگونی تاریخی که مفهوم پولانیایی جنبش مضاعف (dou-ble movement) واکنشی محتمل تشخیص می‌دهد؟

بحران همه‌گیری جهانی و نموده‌های آن در کشورها گوشزدکننده فرصتی برای یادگیری‌های دموکراتیک اجتماعی به هدف بازپس‌گیری مراقبت به عنوان یک کالای اجتماعی اساسی است؛ دیگر نباید شاهد باشیم که همچنان مراقبت همچون کالایی اقتصادی فرض بشود که مستعد استثمار بیشتر و حتی افراطی‌تر است. اما آیا می‌توان انتظار داشت که در پاسخ به شکست‌هایی که ویروس پرده از آنها برداشته است، یک جنبش اجتماعی مترقی و مردم‌مدار به پا خیزد؟ اگر چنین است، برای تضمین موفقیت آن کدام شرایط اجتماعی ضروری است؟ چه شکل‌هایی ممکن است به خود بگیرد؟ از آنجایی که جنبش‌های ضدواکسن - با الهام از نظریه‌های توطئه و با خوراک گرفتن از شکل‌های بیش از پیش تهاجمی و متعصب پوپولیسم سیاسی ملی - طی دو سال ابتدایی شیوع پاندمی ظهور و بروز یافته‌اند، بی‌گمان این سوالی کلیدی است که همه‌گیری برای نظریه اجتماعی و پژوهش جامعه‌شناختی ایجاد کرده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Michael Fine <michael.fine@mq.edu.au>

< درآمدی بر نظریه‌پردازی معاصر درباره کار

گی. گونتر فوس، استاد بازنشسته دانشگاه فناوری کمینتس آلمان



در سرمایه‌داری صنعتی دیدگاه جزئی‌نگران‌تر به کار به عنوان فعالیت اقتصادی چیره شد، سایر شکل‌های کار (مانند کار خانگی یا خانوادگی) از حیث فرهنگی بیشتر به حاشیه رانده شدند و در واقع به «کار نامرئی» تبدیل شدند. امتیاز عکس: (تصویر چپ) کریتیوکامنز؛ (تصویر راست) سازمان جهانی کار آسیا-پاسفیک. برخی حقوق محفوظ است.

شفاف‌تر کار است.

یک پرسش دیرینه این است که آیا کار بیش از هر چیز نوعی «بار» است یا، به دلیل دادن حس کامیابی به افراد، می‌تواند «لذت» هم به دنبال داشته باشد و فرصت‌های مهمی برای پیشرفت سازنده خود عرضه کند. پشت این اختلاف دو دیدگاه متمایز نهفته است. یک دیدگاه کار را شالوده وجود انسان می‌داند که فرصتی غیرقابل چشم‌پوشی برای تجربه کردن فراهم می‌آورد و فقدان آن به معنای نفی تمام‌عیار نیازهای ضروری انسان یا حتی کرامت انسانی است. با این حال، مظاهر تاریخی انضمامی کار برای گروه‌های زیادی در جامعه با فشارها و مخاطره‌ها همراه بوده (و هست) و منجر به شکل‌های تازه‌ای از بی‌ثمری کوشش‌ها (disutility of effort) شده است. این موضوع فی‌المثل در تفاوت میان واژگان لاتین «labor» (جان‌کندن یا مشقت) و «opus» (خلق؛ آنچه خلق شده است) نمایان است و در تفاوت میان واژگان انگلیسی «labor» (که دلالت بر عمل زاییدن دارد و «work» بازتاب یافته است، علاوه بر این در زبان آلمانی در تفاوت میان «Arbeit» و واژه آلمانی پرکاربردتر «Werk» تجسم یافته است.

در چارچوب اصطلاحات جامعه‌شناختی، کار را احتمالاً به منزله فعالیت هدفمند انسانی با بهره‌گیری از قدرت جسمانی و مهارت‌های فکری-جسمی قلمداد می‌کنند. این واقعیت که علاوه بر این ویژگی‌ها اغلب دست به دامان سایر معیارها (تلاش، سودمندی، ابزارها، دستمزدها و جز این‌ها) به عنوان ابعاد اولیه کار می‌شوند، نشان می‌دهد که این مقوله به شکل فعلی آن از تعریفی روشن و به‌دور از ابهام فاصله دارد. با وجود این که کار توسط افراد انجام می‌شود، دست‌کم به‌طور غیرمستقیم همواره تنیده با زمینه‌های اجتماعی است و این زمینه‌ها که پیوسته در حال تغییرند و اساس آن‌ها تقسیم کار (همکاری، سازمان‌دهی و جز اینها) است، به آن شکل می‌دهند.

< کار چیست؟

هیچ مفهومی به اندازه مفهوم کار هم از حیث علمی و مخصوصاً از حیث رویه اجتماعی دستخوش تغییرات تاریخی نشده است. اخیراً مناقشات شدیدی بر سر این پرسش که واقعاً کار چیست یا چه باید باشد در گرفته است. آنچه در پی می‌آید تأملاتی درباره نحوه تعریف

در کوتاه‌مدت مفید باشد در درازمدت می‌تواند خسارات وسیعی به بار بیاورد.

آنچه امروزه به شکل جدیدی در حال مطرح شدن است، این پرسش است که آیا کار یک ویژگی ذاتا انسانی است و بنابراین خصلت اصلی تکاملی خاص انسان‌ها به عنوان «موجود نوعی» یا Gattungswesen (مارکس) است، یا سایر موجودات زنده نیز کار انجام می‌دهند. یافته‌های مردم‌نگارانه اخیر نشان می‌دهد که فعالیت‌های کارمانند، استفاده تصادفی موردی از ابزارهای ابتدایی و حتی شکل‌های خاصی از تولید فقط مختص جفت‌داران نیست چه برسد به انسان‌ها. در حقیقت مارکس قبلا اذعان کرده بود که حیوان‌ها کار انجام می‌دهند و حتی ابزار به کار می‌برند. بعدها تصریح کرد که مشخصه کار انسانی تولید ابزارهاست، اما بیش از هر چیز از طریق ذهنی تنظیم‌گر؛ همان چیزی که - با ارجاع به تصویری که مارکس از آن استفاده کرده است - حتی «بدترین معمار» را از «بهترین زن‌بور عسل» متمایز می‌کند. امروز باید این پرسش (تا حدی نگران‌کننده) را اضافه کنیم: ماشین‌ها و فرایندهای پیچیده به واقع تا چه حد امکان دارد به خوبی انسان کار انجام دهند (فی‌المثل اتوماسیون انعطاف‌پذیر، روبات‌ها، هوش مصنوعی)؟

< برداشت‌های متغیر از کار در طول تاریخ

این آشفتگی‌های مفهومی نشان می‌دهند که انگاشت‌های بسیار متنوع از کار در سرتاسر فرآیند تاریخی تغییر آن، از دغدغه‌ای اساسا جامعه‌شناختی حکایت دارد. اجازه بدهید برای روشن شدن این موضوع نگاهی گذرا به تاریخ داشته باشیم:

- در یونان و روم باستان، ساخت (fabrication) (که امروزه با عنوان «کار» (labor) درک می‌شود) کالا برای زندگی عملی روزمره، از طریق فعالیت جسمانی، در درجه اول وظیفه برده‌های غیرآزاد و زنان بود، همزمان فعالیت محفوظ برای جملگی شهروندان کامل (مرد) کار سیاسی یا کار فکری فلسفی و تا حدی خدمت سربازی بود و صنعتگری (techne) صنعت‌کاران یک شکل بینابین بود.

- در ابتدای فئودالیسم مسیحی در قرون وسطی اروپا، انگاشت رایج از کار فعالیت فیزیکی و عمدتا کشاورزی بود که بیشتر افراد غیرآزاد انجام می‌دادند. در کنار این، فعالیت‌های «آزاد» وجود داشت که نخبگان (اشراف و روحانیان) پیشه می‌کردند. آنچه اهمیت دارد تعبیر همواره منفی از کارهای جسمی به مثابه مجازات الهی به دلیل هبوط انسان از بهشت است. در مقابل چیزی که بسیار ارزش داشت، کردار حقیقی مذهبی («مناسک عبادت») بود. این درک از کار به تدریج به سمت دیدگاه مثبت‌تر نسبت به فعالیت‌های جسمی عملی سوق پیدا کرد که بعدها به منزله انعکاسی از الوهیت و حتی همچون اراده خدا تلقی شد. در صومعه‌ها نوعی فرهنگ کار پدیدار شد که کار مولد را - با اینکه همچنان با مناسک مذهبی برابر نبود - به صراحت تحسین می‌کرد (عبادت و کار: ora et labora).

البته تمایزی که کارل مارکس (و همین‌طور آدام اسمیت و حتی ارسطو با استفاده از اصطلاحات *oikonomia* و *chrematistics*) میان دو جنبه (خصلت دوگانه work/labor) ایجاد کرد، نسبتاً شناخته‌شده است: از یک جهت خلق «ارزش مصرفی» کاربردی از طریق کار مولد «انضمامی» و از جهت دیگر ایجاد «ارزش مبادله‌ای» اقتصادی از خلال کار «انتزاعی». او اینگونه بحث می‌کند که در سرمایه‌داری راه برای رشد این تقابل به‌طور نظام‌مند هموار می‌شود، از این‌رو به تضاد اجتماعی فزاینده می‌انجامد.

اگرچه این فرضیه که فعالیت افراد شاغل در جوامع پیشرفته عمدتاً به پول درآوردن مربوط است (کار سودآور) مدت‌ها بی‌چون‌وچرا مانده بود، امروزه برداشت وسیع‌تر از کار بیانگر این شناخت رو به رشد است که کار به‌طور تاریخی شکل‌های بسیار متنوعی به خود گرفته است و نه فقط از حیث ماهیت بلکه از حیث تلقی اجتماعی از آن متفاوت شده است. همچنین نشان می‌دهد که شکل ویژه‌ای که کار به خود می‌گیرد همواره در معرض تغییر مداوم بوده و خواهد بود. در کنار شکل‌های درآمدمحور (برای اکثریت، انواع مختلف کار مزدی وابسته و برای اقلیتی کوچک، تعداد فراوانی از شکل‌های خویش‌فرمایی)، تنوع چشمگیری از سایر مظاهر کار نیز وجود دارد: «کار داوطلبانه» یا «مشارکت مدنی» (اغلب بدون هدف کسب درآمد)؛ «خدمت اجباری» (mandate-based) یا «کار سیاسی»؛ «کار خانگی» (خرید کردن، آشپزی، تمیزکاری و نظایر اینها)؛ «کارهای مربوط به خانواده و مراقبت» (پرورش کودک، پرستاری، مراقبت از سالمندان و نظایر اینها)؛ «کار خودحمایتی» (self-sustaining work) و «کار معیشتی» (تولید مستقیم کالاها، از جمله برای خودکفایی)؛ «کار اجباری» (توسط محکومان، سربازان وظیفه، بردگان و جز اینها انجام می‌شود).

همچنین کار مدت‌ها یک‌سره فعالیت «مولد» اساساً مادی تلقی می‌شد که به‌هرحال ثابت شد که از جهات مختلف توصیف‌چندان دقیقی از واقعیت نیست. به‌مرور پذیرفته شد که کار «غیرمولد» نیز اهمیت دارد (به عنوان مثال، کار اداری و کار مبتنی بر دانش) و «خدمات» که مدت‌های مدید درک درستی از آن وجود نداشت، روزبه‌روز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند (به عنوان مثال خدمات مستقیم و غیرمستقیم شخصی، اطلاعاتی، مالی و فنی).

موضوع مهم دیگری که، با اکراه به آن اذعان شد، این بود که تعداد کارهایی به وضوح «مخربند» بیشتر از فقط چند نوع معدود است (کار مربوط به جنگ، فعالیت خشونت‌آمیز جنایت‌کارانه، اصلاحات آسیب‌زا و یا نابودی کامل جهان طبیعی). مورد اخیر توضیح می‌دهد که کار همواره به معنی تغییر مداوم شکل‌ها، خلق شکل‌های جدید (فی‌المثل یک صندلی) و همزمان تخریب یک شکل فعلی آن است (مانند درخت).

به علاوه، ارزیابی «سودمندی» کار که اکثراً به آن متوسل می‌شوند، ممکن است بسته به نقطه‌نظر مربوط به آن متفاوت باشد: آنچه ممکن است در برخی زمینه‌ها مطلوب به نظر برسد، در برخی دیگر ممکن است به نقطه‌ضعفی اساسی تبدیل شود؛ چیزی که شاید

به افزایش است. در برابر تعجب گاه‌وبیگاه بسیاری از افراد، شواهد مکرری دال بر این واقعیت وجود دارد که حتی در دولت‌های رفاهی شمال جهانی، بیماری‌های ناشی از کار نه فقط به صورت جسمی بلکه به شکل شرایط جانفرسای روانی بروز پیدا می‌کند.

< نظریه پردازی جامعه‌شناختی درباره کار

جامعه‌شناسی بارها و بارها خود را وقف موضوع کار کرده است (البته اغلب فقط به شکل گزینشی). جامعه‌شناسان در این روند از مفاهیم رشته‌های مختلف استفاده کرده‌اند. اما پس از آغاز قرن بیستم بود که شکل‌گیری نظریه جامعه‌شناسی همه‌جانبه‌تر شد. مثال‌های زیر گویای این موضوع است:

- گئورگ ویلهلم فریدریش هگل با فلسفه سوژه ایده‌آلیستی خود، تأثیرگذارترین نظریه‌پرداز کار در دوران مدرن نخستین است. او کار را متشکل از «برونی‌سازی» (و همزمان از خود «بیگانگی») بشر با هدایت فکرش می‌داند تا مبنایی شود که بشر خود را در بازتاب تولیداتشان ببیند و از طریق «تملک» آن تولیدات به «خودآگاهی» دست یابد.

- مارکس راه هگل را پیش می‌گیرد، اما کار را نه فقط فعالیت «فکری محض» بلکه به منزله «فعالیت حسی انسانی» و عمدتاً فعالیت مولد اقتصادی در نظر می‌گیرد. او دیدگاه اولیه عموماً مثبت خود درباره کار را می‌پرواند و آن را تا تحلیل و نقد کار تحت سلطه روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه بسط می‌دهد و از شکل رایج کار در سرمایه‌داری با عنوان «کار مزدی» از خودبیگانه یاد می‌کند. به باور مارکس، افراد تنها زمانی می‌توانند به حیات خود ادامه دهند که «نیروی کار» خود، در واقع، ظرفیت خود برای کار کردن، را به عنوان کالا بفروشند. کاری که در فرایندهای کنترل‌شده و تحت نظارت در بستر محیط کار ادغام می‌شود، مبنای استثمار اقتصادی به هدف ایجاد «ارزش افزوده» و «سود» اقتصادی را شکل می‌دهد. بنابراین امکان تجربه خودمتین انسانی کار، که از منظر انسان‌شناختی شدنی است، به‌طور نظام‌مند تحریف و دست آخر به کلی از بین می‌رود.

- امیل دورکیم در یکی از نخستین نوشته‌هایش، الگویی از تمایز یافتگی اجتماعی را بسط می‌دهد. از نظر او، «تقسیم کار» متضمن مقوله‌بندی ظرفیت‌های جامعه به کارکردهای حرفه‌ای تخصصی است. او به گذار تاریخی از تقسیم توسعه‌نیافته «مکانیکی» کارکردها با واحدهای اجتماعی مشابه («تقسیم کار چندقسمتی» (segmental division of labor) همراه با «همبستگی» ناشی از ارزش‌های جمعی) به سمت توزیع «ارگانیکی» و تمایز یافته کارکردها با واحدهای بیش از پیش نامشابه (همراه با نوع تازه‌ای از انسجام اجتماعی برخاسته از وابستگی‌های کارکردی) باور دارد.

- هانا آرنت میان شکل‌های بنیادی فعالیت انسانی تمایز قائل می‌شود. او بر اساس اصطلاحات ارسطویی poiesis (ساختن و

- در بستر تأسیس شهرها، ترکیبی از فرهنگ روبه‌گسترش صنعت‌گری، تجارت بین‌منطقه‌ای و پیشرفت‌های فناوریانه، نه فقط ارزش‌گذاری بر کار مولد را بیش از پیش میسر کرد، بلکه گرایش به سمت کسب درآمد ایجاد کرد که آشکارا برای همیشه از آن تابوزدایی شده بود. لوتر و اصلاح پروتستانی به کار سودآور کمابیش جایگاه یک حکم الهی (تکلیف، «calling» یا Berufung) را دادند. ماکس وبر در رساله اخلاق پروتستان خود به مدد بازشناسی «کوشش بی‌وقفه» برای جستجوی نشانه‌هایی از برگزیدگی الهی (سرشت ذاتی آموزه تقدیر (doctrine of predestination) کالونیستی) به واسطه سودای موفقیت حرفه‌ای (بنیان اساسی سرمایه‌داری غربی (اروپایی و آمریکایی) بر این موضوع تأکید می‌کند. رنسانس و روشنگری همزمان بر اهمیت کار به عنوان بنیان خودشکوفایی فردی و دست‌کم به عنوان یک حق طبیعی انسانی اصرار ورزیدند.

- در سرمایه‌داری صنعتی دیدگاه جزئی‌نگرانه‌تر به کار به عنوان فعالیت اقتصادی چیره شد، سایر شکل‌های کار (مانند کار خانگی مربوط به خانواده) از حیث فرهنگی بیشتر به حاشیه رانده و در واقع به «کار نامرئی» تبدیل شدند. اشکال به رسمیت شناخته شده کار فعالیت‌هایی تخصصی تلقی می‌شدند که مبتنی بر کسب بیش از پیش هدفمند مهارت‌های مربوط به آن فعالیت‌ها بودند. اکثریت مردم (از جمله کودکان، که هنوز در برخی از مناطق چنین است) به طور گریزناپذیر به کسب ابزارهای پولی ضرورت یافته برای امرار معاش از راه فروش مزدی ظرفیت کار خود در بازارهای تخصصی («بازار کار») وابسته بودند. افرادی که اجازه کار نداشتند یا کسانی که این فرصت را از دست می‌دادند «عاطل» یا افراد «بدون کار» (که البته در واقع بی‌کار نبودند) تلقی می‌شدند.

تاریخ واقعی کار به موازات تحول مفهوم اجتماعی کار پیش می‌رود، اما این دو یکسان نیستند. نقطه نظر غالب در هر یک، همیشه فقط یک تصویر اجمالی را از طیف فعالیت‌های کاری مطرح ضبط می‌کند. حال آن‌که بسیاری از کارهای مهم اجتماعی به‌طور نظام‌مند نادیده گرفته می‌شوند و در نتیجه بی‌ارزش انگاشته می‌شوند. علاوه بر این، تاریخ واقعی کار نیز همواره تاریخ «وسایل تولید» است و از این رو تاریخ تعامل انسان‌ها، به عنوان «موجودات طبیعی»، با شرایط زندگی طبیعی و «طبیعت درونی» خود است (مارکس). به این معنا، تاریخ کار از یک جهت، تاریخ پیشرفت‌های حیرت‌آور توانایی‌ها و مهارت‌های انسانی، امکان‌های تکنولوژیک و بهره‌بری از ظرفیت‌های طبیعت است. در عین حال، تاریخ کار تاریخ تخریب طبیعت و ارزش‌های فرهنگی، استثمار و بیگانگی انسان‌ها و شکل‌های مدام تکرارشونده بی‌ثمری کوشش است. تاریخ تخریب تا به امروز به قوت خود باقی مانده است و هرچه از مراکز سرمایه‌داری مدرن دورتر می‌شویم، تشدید می‌شود. این تاریخ مخصوصاً تاریخ کسانی را در خود دارد که به‌طور سیستماتیک – هم در سطح محلی و هم در سطح جهان – از کار و به تبع آن، از فرصت‌های استخدام که به آن‌ها امکان ادامه حیات خود را می‌دهد، حذف می‌شوند. نظر به این‌که انواع تازه بینواسازی توده‌ای پدیدآمده طی سال‌های صنعتی شدن، به مدد تأسیس نظام‌های تأمین اجتماعی (محدود) در برخی مناطق کم‌اثرتر شده‌اند، مخاطرات توأم با مقررات‌زدایی از نظام‌های تأمین اجتماعی و روابط استخدامی بار دیگر در همه جا رو

هرچند «کار» (در معنای وسیع آن) مشخصه بخش چشمگیری از فعالیت انسانی است، هستی انسان را نمی‌توان به آن تقلیل داد. انسان‌ها (آن‌طور که برخی هنوز بر این باورند) موجوداتی اساساً زیاده‌خواه و شیفته کار در «جامعه‌ای کارمحور» نیستند. چنین دیدگاهی در درک تمایز بسیاری دیگر از فعالیت‌های مهم انسانی ناتوان است. مقولاتی چون «استراحت»، «تفریح» و «ورزش» جملگی در پی جای‌گرفتن در این «دیگر» هستند - و گاهی در هنگام تلاش برای تدوین تعریف‌های دقیق (مانند جنبه‌های کاری در ورزش و بازی)، با همین مشکلات روبرو می‌شوند. در رابطه با مفهوم کار، وظیفه‌ای که در حال انجام آنیم غلبه بر دیدگاه دوتایی مبتنی بر ادعای صدق (truth claim)^۱ ایستاست. آنچه موضوعیت بسیار بیشتری پیدا خواهد کرد، نوعی فهم رابطه‌ای مبتنی بر مؤلفه‌های انعطاف‌پذیر به هدف شناسایی روش‌های خاصی است که بر اساس آن‌ها «کار» جنبه‌ای از فعالیت‌های مختلف است. تنها از این طریق می‌توان تنوع فرم‌ها و انگاشت‌های مدرن کار را - که بالاتر بر آن‌ها تأکید شد - درک کرد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

G. Günter Voss <info@ggv-webinfo.de>

تولید کردن) و *praxis* (فعالیت افراد آزاد یا روح) سه مقوله را بسط می‌دهد: «زحمت» (labor) به مثابه فعالیتی که در خدمت تداوم هستی مادی گونه‌هاست و نه بر آزادی بلکه بر ضرورت مطلق برای حفظ حیات دلالت دارد. زحمت در تقابل با «کار» (work)، به معنی تولید فیزیکی چیزهای بادوام برای زندگی روزمره است و مکمل آن ظهور جهان «مصنوع» همه‌جانبه‌ای است که انسان‌ها آن را بیگانه با خود تجربه می‌کنند. آرنت معتقد است که «عمل» (Action)، به‌عنوان سومین مقوله، شبیه پراکسیس ارسطویی، مربوط می‌شود به شکل‌گیری نوعی کثرت اجتماعی از طریق فهم. فرد می‌تواند بدون انجام «زحمت» یا «کار» زنده بماند، اما به عنوان یک موجود اجتماعی از حیث وجودی وابسته به «عمل» سیاسی است.

• یورگن هابرماس دو نوع فعالیت انسانی را در تقابل با هم قرار می‌دهد: فعالیت «ابزاری» در فرم کار، با هدف تولید مادی کارکردی و «کنش ارتباطی»، به معنی تولید اجتماعی (socio-activity). او معتقد است کنش ابزاری که عمدتاً درون «نظام‌های» کارایی‌محور (اقتصاد، جامعه) اجرا می‌شود، به‌طور تاریخی، ضرورت اجتماعی کنش فهم‌محور در «زیست‌جهان» اجتماعی را تهدید می‌کند.

۱. به معنی ادعای قطعی درباره چیزی به تجربه تأیید نشده است. (م.)

< کووید ۱۹ و کارگران مهاجر هند

رفیعه کاظم، دانشگاه لالیته نارایان میتیلای هند و عضو کمیته‌های جامعه‌شناسی آموزش (RC04)، زبان و جامعه (RC25)، زنان، جنسیت و جامعه (RC32) و جامعه‌شناسی بصری (RC57) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

بازگشت گروهی کارگران مهاجر به روستایشان در مرز دهلی و راجستان، بعد از اعلام نخستین منع رفت‌وآمد در سال ۲۰۲۰. امتیاز عکس: ابصار حسین.



بوده‌اند که روی ریل خوابیده‌اند، همه تقصیرها را به جای پلیس بر گردن مهاجرات انداخت؛ گرچه پلیس بود که مهاجران در حال راه رفتن در جاده‌ها را بی‌رحمانه کتک می‌زد و با ترساندنشان آن‌ها را به مسیرهای جایگزین نسبتاً بی‌دردسر می‌کشاند. مهاجران در حال بازگشت در مسیرهای ترانزیت و دور از مناطق بومی خود جان می‌باختند؛ آن‌ها را بی‌تفاوتی دولت از پای در آورد و نه کووید-۱۹.

از قضا فقرای مهاجر برای «دولت رفاه» همچنان تنها یک «جمعیت هدف» است، عاری از هر گونه حس «شهروندی مشروع». دولت چند برنامه رفاهی برایشان تدارک می‌بیند که همین اندک برنامه‌ها نیز تنها پس از محاسبه دستاوردهای سیاسی به ایشان اعطا می‌شود؛ دستاوردهایی که انتظار می‌رود عوض مضاعفی برای دولت داشته باشد.

< ناشهروندان نوعی!

زندگی مهاجران به مشکلات و عدم قطعیت‌ها مبتلا است. در پس این تزلزل، حس بیگانگی است که مهاجران از مواجهه با شهرنشینان متخاصم تجربه می‌کنند. در چشمان شهرنشینان مدعی شهروندی مشروع جامعه مدنی، مهاجران «دیگری بی‌نام‌ونشان» اند؛

با اعلام ناگهانی اولین منع رفت‌وآمد در شبانگاه ۲۴ مارس ۲۰۲۰ و طی ایام پاندمی کووید-۱۹، ناآمادگی دولت هند برای مقابله با یک پاندمی یا هر بحران بهداشتی دیگری عیان شد. شهروندان که تا آغاز منع سراسری رفت‌وآمد تنها یک فرصت چهار ساعته در اختیار داشتند، در هرج‌ومرج محض رها شده بودند. بی‌تفاوتی دولت نسبت به مهاجران و فقرای شهری در نحوه اجرای منع رفت‌وآمد مشهود بود؛ در حالی که در این بین تأثیر فوری و فاجعه‌بار آن بر کارگران روزمزد پیش‌بینی نشده بود.

اکثریت قاطع مهاجران که تقریباً بدون هیچ پس‌اندازی با خطر قریب‌الوقوع گرسنگی مهلک با بالاترین ریسک روبه‌رو بودند، مجبور شدند به مناطق بومی خود بازگردند. براساس گزارش سازمان بهداشت جهانی، در هفته اول اجرای منع رفت‌وآمد، نزدیک به ۵۰ هزار مهاجر از مراکز کلان‌شهرهایی مانند دهلی و بمبئی به سوی مناطق بومی خود روانه شدند.

موارد مختلف مرگ این کارگران مهاجر هنگام تلاش برای رسیدن به خانه پس از پیمودن کیلومترها با پای پیاده، موقعیت بی‌ثباتشان را بیش از پیش آشکار ساخت. در ۸ مه، ۱۶ کارگر مهاجر خوابیده بر روی خطوط راه‌آهن در اورنگ‌آباد، با عبور قطار حمل بار درو شدند. دولت با این تعبیر که این کارگران آن‌قدر احمق



کارگران مهاجر از روستاهای هند پس از رفع منع رفت و آمد در فضاهای شهری حیدرآباد در چنین شرایطی سکونت دارند. این کارگران کنار ریل آهن به عنوان متصرفان عدوانی سکونت دارند. در کارگاه‌های ساختمانی کار می‌کنند و هم‌زمان حرقه سنتی خود به عنوان سنگ تراش را نیز انجام می‌دهند. امتیاز عکس: رفیقه کاظم

بازگشت به موطن را تبیین می‌کند؛ کارگرانی که در سراسر طول و عرض هند گرفتار شده‌اند: آمادگی آن‌ها برای مقابله با تهدیدات مختلف - کووید ۱۹، گرسنگی، خستگی، خشونت پلیس - نشان‌گر این واقعیت است که کارگران مهاجر بیش از ناامنی‌های مالی، نگران امنیت اجتماعی و روانی خود بوده‌اند.

همان تفکر مردن در پردس - زمین/شهرهای بیگانه - برای کارگران مهاجر از لحاظ روانی غیرقابل تحمل بود. چندین مهاجر گفتند که اگر قرار باشد بمیرند، ترجیح می‌دهند، نه در شهرها، بلکه در «خانه» بمیرند. به واقع این ترس از مرگ سوگواری‌ناپذیر است که بر این - به تعبیر آرجون اپدورای - «انسان‌های رنجور و عاجز» سنگینی می‌کند.

< نتیجه‌گیری

این واقعیت که کارگران مهاجر هندی صدای جمعی ندارند، آن‌ها را از هرگونه قدرت چانه‌زنی مؤثری محروم می‌کند. دستمزدهایی که به دست می‌آورند با معیارهای جهانی در میان نازل‌ترین‌ها است. اکثریت با درآمد ناچیز روزانه‌شان سر می‌کنند.

نیاز فوری کنونی ارائه برنامه‌های جامعی برای کارگران مهاجر از سوی دولت‌های درگیر است. آن‌ها همچنین باید با الزام همه کارگران مهاجر به ثبت رسمی خود، برایشان پایگاه اطلاعاتی مهیا نمایند. دولت‌ها باید نسبت به جمعیت فقیر روستایی و شهری کشور حساس باشند و بر این اساس با ارائه و اجرای طرح‌های روستامحور، بازسازی روستاهای هند را در اولویت قرار دهند. جان کارگران مهاجر هم مهم است! ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Rafia Kazim <rafiakazim@gmail.com>

در چشم آن‌ها مهاجران رسته تجربی و جمعیت‌شناختی افرادی‌اند که گرچه برای تمیز کردن خانه‌ها و شهرها و برای ساختن راه‌ها، پل‌ها و مراکز خرید مورد نیازند، اما در زمره تهدیدی مدنی بر زیبایی‌شناسی منظر شهری، همچنان ناخوشایند باقی می‌مانند. این بی‌زاری خصمانه جمعی از سوی دولت و «شهروندان مشروع» است که بقای جمعیت فقیر شهری را حتی در زمان‌های شرایط عادی دشوار می‌سازد و در ایام شرایط اضطراری پس از وقوع بلایای طبیعی، حتی دشوارتر. زندگی مهاجران به عنوان «دیگری‌های بی‌نام‌ونشان» در حواشی فضای شهری آن‌ها را از پرورش حس تعلق به شهر بازمی‌دارد.

< هویت و تعلق

سیاست هویت و تعلق نشان می‌دهد که شخص چه کسی است و چه کسی نیست، یعنی به چه جایی تعلق ندارد. درک از «خانه» از فعل و انفعال میان تعلق و هویت متأثر است و صرفاً در ارتباط با مکانمندی و زمانمندی تعریف نمی‌شود. چنین است که مهاجران حتی پس از سال‌ها کار کردن در شهرهای میزبان، سودای بازگشت به روستاهای بومی خود را دارند. از این‌رو «تعلق داشتن» به خلق غیرعمدی مرزهای اجتماعی اقتصادی، فرهنگی، منطقه‌ای و کاستی (caste) اشاره دارد. مثلاً، مهاجری از بیهار در دهلی با خلق مرزهای چندگانه‌ای که هویت چندبعدی‌اش به عنوان یک بیهاری، یک مهاجر، یک کارگر، یک روزمرد، یک زاغه‌نشین، یک بی‌فرهنگ، یک نجس و یک تازه‌وارد نامشروع به فضای شهری را برجسته می‌کند، متوجه کیستی خود و محل تعلق خود می‌شود. «شهروندان مشروع دهلی» برای توضیح هرگونه خشونت، هر حادثه ناگوار، هر اتفاق یا فعالیت مجرمانه بر هویت منطقه‌ای او (یک بیهاری) استناد می‌کنند؛ این «شهروندان مشروع» بر این باورند که حقوق مالکیت مشروع بر دهلی و امنیتش ملازم با آن‌ها واکذار شده است.

< همه برای مرگی سوگ‌پذیر؟

جودیت باتلر سوگواری‌پذیری (grievability) را تابعی از آن می‌داند که چه کسی را انسان به حساب بیاوریم، زندگی چه کسانی را زندگی تلقی کنیم و زندگی چه افرادی را سزاوار سوگواری بدانیم. کارگران مهاجر و فقرای شهری به واسطه «دیگری‌ناشناس» بودن‌شان چیزی جز اعدادی بی‌صورت نیستند که سوگواری‌ناپذیر شده است. از این‌رو این کارگران باور دارند که با مرگ در خانه خود (جایی که به آن تعلق دارند) به صرف این حقیقت که در آن‌جا «بدنی جافتاده در جامعه» در پیوست با دیگرانند، بهره‌شان از سوگواری‌پذیری افزون می‌شود. و از آنجا که فقدان با دگرگونی همراه است، از سویی فقدان داریم و از سوی دیگر اثر دگرگون‌کننده فقدان بر آن‌هایی که با روح رخت‌برسته نسبت داشته‌اند. کاملاً مشخص می‌شود که برای این کارگران مهاجر انتخاب محل مرگ بر انتخاب نحوه مرگ ارجحیت دارد؛ به این دلیل ساده که مردن در محل بومی‌شان، و سوگ در پی آن، برایشان حداقل به عنوان انسان احترامی خواهد آورد و در مرگ دیگر به مثابه مردمان بی‌نام، بی‌صورت، بی‌خانه و غیرضروری با ایشان برخورد نخواهد شد.

این امر تا حدی راهپیمایی بی‌پروای هزاران کارگر مهاجر برای

< کار غیررسمی و کار بی‌ثبات در بستر جهانی

کریس تیلی، دانشگاه کالیفرنیا لس آنجلس در آمریکا و عضو کمیته‌های پژوهشی جامعه‌شناسی کار (RC30)، جنبش‌های کارگری (RC44)، طبقه‌های اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی (RC74) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

«بی‌هیچ قراردادی کاری و بی‌هیچ رفتاری محترمانه، کار من نامرئی است.» کارگران خانگی در مکزیکوسیتی معترضند، ۲۰۱۸. امتیاز عکس: جورجینا روخاس-گارسیا.

کارگر می‌کند. این دو مفهوم هم‌پوشانی دارند: کار بی‌ثبات لزوماً خلاف قوانین کار نیست یا آن را نقض نمی‌کند، ولی اکثر کارهای غیررسمی بی‌ثبات است.

< بی‌ثبات کاری از حیث فضایی و زمانی نسبی است

کار رسمی و غیررسمی هر دو به طور نسبی تعریف می‌شوند، بنابراین مهم است که آن‌ها را در زمینه‌های ملی ببینیم. ده سال پیش در کنفرانسی شنیدم که آکوا بریتووم، پژوهش‌گر غنایی حوزه کار در واکنش به ارائه‌ای از مسئولین سازمان بین‌المللی کار گفت «آن‌چه شما بی‌ثبات کاری می‌نامید، شبیه همان چیزی است که در غنا به آن کار می‌گوییم». سال‌ها بعد، مسئول دیگری از سازمان بین‌المللی کار به من گفت که «چیزی که کارگران آلمانی از آن تحت عنوان بی‌ثبات کاری شکایت دارند، کارگران کره‌ای دوست دارند داشته باشند. آن‌چه کارگران کره‌ای از آن به‌عنوان کار بدون ضابطه گله دارند، آرزوی کارگران در آفریقای جنوبی است.»

پس چه حرف جدیدی در همه این‌ها است؟ کار غیررسمی و بی‌ثبات کاری قطعاً تازگی ندارند. درواقع، توصیف مارکس و انگلس از کارگران تولیدی در مانیفست کمونیست ۱۸۴۸، شباهت خیره‌کننده‌ای با توصیفات کار غیررسمی امروزی دارد. منظور این نیست که در آن زمان تمامی کارها غیررسمی بوده است. در آن زمان بیشتر دنیا در اشکال غیرآزاد کار تحت حاکمیت مجموعه‌ای از قوانین دقیق مشغول به کار بودند؛ بردگی قابل خرید و فروش، کار کنترتی، بیگاری، مساقات (sharecropping) و از این قبیل. دقیق‌تر این است که بگوییم که اشکال جدید کار غیررسمی بی‌ثبات در دوران مارکس در حال ظهور و گسترش بودند.

کار غیررسمی و بی‌ثبات از این نظر هرگز از بین نرفت. مثلاً، الگوی مشهور اشتغال مادام‌العمر در ژاپن همواره تنها شامل اقلیتی از کارگران می‌شد و زنان، جوانان و سالمندان و مهاجران را در برنمی‌گرفت. حتی در اروپای شمالی و ایالات متحده و دیگر مستعمره‌نشین‌های سابق بریتانیا، در زمان «عصر طلایی» نیروی کار رسمی در سال‌های دهه ۵۰ و ۶۰



کار غیررسمی کاری مزدی است که خودش قانونی است اما در دسترس یا تحت کنترل قوانین استخدامی استاندارد نیست. و «خارج از دسترس» به معنی کاری است که صرفاً تحت پوشش آن قوانین نیست. از این حیث کارگران خوداشتغال مانند فروشندگان خیابانی و نیز بسیاری از افراد به کار گرفته‌شده توسط دیگران – کارگران خانگی، کارگران کشاورزی، کارگران روزمزد – در بیشتر نقاط جهان غیررسمی‌اند. «خارج از کنترل» به این معنی است که قوانین بر روی کاغذ شامل‌شان می‌شود ولی در عمل در موردشان اعمال نمی‌شود. این قسم کارها شامل بسیاری از کارگران در شرکت‌های کوچک‌تر – مثل فروشگاه‌های خرده‌فروشی یا رستوران‌ها – و همچنین برخی شرکت‌های بسیار بزرگ است. استخدام غیررسمی بی‌شک محدود به افراد شاغل در کسب‌وکارهای غیررسمی و ثبت‌نشده نیست. مثلاً در مکزیک، اغلب کارگران غیررسمی در شرکت‌های رسمی کار می‌کنند. اگرچه کار غیررسمی ممکن است در چشم بسیاری در شمال جهانی پدیده‌ای حاشیه‌ای و کم‌اهمیت به نظر بیاید، لیکن کاراکتر کارگران در جهان غیررسمی است و حتی پیش‌تر از این باید به کار غیررسمی و چگونگی امکان بهبود آن توجه بیشتری می‌شده است.

«کار بی‌ثبات» اصطلاح دیگری است که به‌تازگی به‌کرات شنیده می‌شود. این اصطلاح که اغلب در توصیف نوعی کار رسمی با رعایت حداقل الزامات قانونی به کار می‌رود، اشاره به کاری دارد که در مقایسه با یک «رابطه کاری استاندارد» مرسوم، ناامن است و دستمزد اندکی را عاید

مرتل ویتوبی در حال سخنرانی در رویداد فدراسیون بین‌المللی کارگران خانگی در سال ۲۰۱۱. ویتوبی که رهبر کارگری کار خانگی در آفریقای جنوبی است و خود پیش‌تر کارگر خانگی بوده است ریاست این فدراسیون را بر عهده دارد. امتیاز عکس: فدراسیون بین‌المللی کارگران خانگی.



است که کارگران غیررسمی و بی‌ثبات کار اغلب دولت را هدف گرفته و برای کسب مزایا یا انواع حمایت تحت فشار قرار می‌دهند.

دوم اینکه گروه‌هایی که بیش از سایرین به کار غیررسمی و بی‌ثبات اشتغال دارند، همچنان همان‌هایی‌اند که به طرق دیگری به حاشیه رانده شده‌اند، به‌خصوص زنان، گروه‌های قومی یا نژادی فرودست و مهاجران. از این رو این گروه‌ها اغلب همان‌قدر بر اساس این هویت‌ها سازمان می‌یابند که حول هویت‌های کارمحور. هویت ایشان در بسیار موارد تقاطعی و دربرگیرنده هویت‌های متنوع است.

در آخر، این حقیقت که این گروه‌ها واداشتن دولت به نمایندگی از خود را دنبال می‌کنند و این حقیقت که از هویت‌های متنوع و تقاطعی برخوردارند به این معنی است که خلق قدرت برای این گروه‌های کارگری از خلال ائتلاف‌سازی است؛ مثلاً با متحدشدن با جنبش زنان، جنبش حقوق مهاجران، سازمان‌های مدافع قومیت‌ها و نیز با متحدشدن با اتحادیه‌های کارگری.

امروز دفاع از حقوق کارگران غیررسمی و بی‌ثبات کار بزرگ‌ترین چالش پیش‌روی نیروی کار در سطح جهان است. این کارگران رهبری را خود به دست گرفته‌اند. بقیه ما - به‌عنوان کارگر، پژوهش‌گر و شهروند - نیز باید به این مبارزه بپیوندیم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Chris Tilly <tilly@luskin.ucla.edu>



پابلو الوارادو (اولی از چپ)، یکی از مدیران اجرایی شبکه ملی سازماندهی کارگران روزمزد ایالات متحده در اجتماع کارایی پادینا (کالیفرنیا) (وابسته به شبکه مدلی سازماندهی کارگران روزمزد) در کنار کارگران و حامیان، ۲۰۱۷. امتیاز عکس: اجتماع کارایی پادینا.

میلادی، بسیاری در شغل‌های غیررسمی و بی‌ثبات عرق می‌ریختند. این موضوع بیش از همه در مورد زنان، کارگران جوان و مهاجران مصداق داشت. مهاجران شامل هر دو گروه مهاجران داخلی و خارجی بود: در کشور، ایالات متحده، بزرگ‌ترین گروه مهاجر در آن سال‌ها، شش میلیون نفر سیاه‌پوست بومی بودند که از جنوب به شمال مهاجرت کردند؛ ولی در طی ۲۲ سال اجرای برنامه وارد کردن نیروی کار موسوم به براسرو نیز با ۴/۶ میلیون قرارداد کاری جدید از مکزیک، به این جمعیت افزوده شد.

چیزی که تازگی دارد از بعضی جهات تکرار همان چیزی است که در ۱۸۴۸ تازگی داشت - کار غیررسمی و بی‌ثبات در حال گسترش به مکان‌ها و میان جمعیت‌های جدیدی است که پیش‌ازاین تجربه‌ش نکرده بوده‌اند. سوالی مطرح می‌شود: کار غیررسمی و بی‌ثبات در قیاس با شکلی از اشتغال «استاندارد» تعریف می‌شود؛ حال اگر اشتغال «استاندارد» آن قدر استثنایی بشود که دیگر «استاندارد» نباشد چه؟ این سؤال به‌ویژه در جنوب جهانی مبرم است؛ یعنی جایی که عمده نیروی کار اشتغال غیررسمی دارند (بیش از ۹۰٪ در هند). مشکل اصلی در اینجا مفهومی نیست، بلکه عملی است: چگونه می‌توانیم از کیفیت مشاغلی دفاع کنیم که با غیررسمی‌سازی و بی‌ثبات‌سازی تنزل پیدا می‌کنند.

< سازمان‌دهی به دست کارگران بی‌ثبات کار

یک قسمت کلیدی پاسخ، سازمان‌دهی به‌دست خود کارگران دخیل است. در زمانه مارکس کارگران غیررسمی قطعاً سازمان‌دهی می‌کردند و در مواردی اتحادیه‌های کارگری تأسیس کردند که بعضاً تا به امروز پابرجاست. و کارگران غیررسمی و بی‌ثبات کار امروزی هم سازمان‌دهی می‌کنند؛ با تشکیل اتحادیه‌ها در جایی که قانون اجازه می‌دهد و نیز با ایجاد انجمن‌ها، تعاونی‌ها و سایر گروه‌ها. این کارگران درواقع در سال‌های اخیر چندی از بزرگ‌ترین پیروزی‌های جهانی طبقه کارگر را به ثمر رسانده‌اند: مثل تصویب کنوانسیون ۱۸۹ سازمان بین‌المللی کار مبنی بر تصریح حقوق کارگران خانگی، یا قانون اخیر هند در خصوص قانونی‌سازی فروش خیابانی.

سه چیز در مورد نحوه سازمان‌دهی کارگران غیررسمی بسیار شاخص است. نخست این که رابطه آن‌ها با سرمایه اغلب پیچیده است. ممکن است کارفرمای واقعی با لایه‌هایی از قراردادهای مقاطعه‌کاری پنهان شده باشد، یا ممکن است کارگران در درجه اول توسط واسطه‌ها یا تأمین‌کنندگان قدرتمند استثمار شوند. کارگران غیررسمی اکثراً اهرم ساختاری اقتصادی چندانی ندارند پس اعتصاب شاید تاکتیک مؤثری نباشد. و دولت در بسیاری از موارد در استثمار آن‌ها نقش دارد؛ مانند زمانی که دولت ایالات متحده شرایط برنامه براسرو را تعیین کرد یا هنگامی که نیروی پلیس فروشندگان خیابانی را آزار می‌دهد یا از آن‌ها اخاذی می‌کند. به‌موجب همگی این دلایل

< مناقشه مراقبت در اتریش، آلمان و سوئیس

بریگیت اولن باخر، دانشگاه یوهانس کپلر اتریش و عضو کمیته‌های پژوهشی اقتصاد و جامعه (RC02)، فقر، رفاه اجتماعی و سیاست‌گذاری اجتماعی (RC19)، جامعه‌شناسی کار (RC30) و زنان، جنسیت و جامعه (RC32) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی؛ **آرانکا ونسا بناژا**، دانشگاه گوتته، آلمان؛ **هلمه لوتز**، دانشگاه گوتته آلمان و عوض کمیته‌های پژوهشی زنان، جنسیت و جامعه (RC32)، زندگی‌نامه و جامعه (RC38) و رییس کمیته پژوهشی نژادپرستی، ملی‌گرایی، بوم‌زادی و قومیت (RC05) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی؛ **ورونیکا پریلر**، دانشگاه یوهانس کپلر، اتریش و عضو کمیته‌های پژوهشی زنان، جنسیت و جامعه و فقر رفاه اجتماعی و سیاست‌گذاری اجتماعی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی؛ **کارین شوویتزر و جنیفر استینر**، دانشگاه زوریخ سوئیس

| امتیاز عکس: ایوانا نگهانس



< مراقبت خانگی از سالمندان: بازارهای جدید مراقبت و کار بی‌ثبات مهاجران

آژانس‌های واسطه‌گر همواره در حال فزونی است. این آژانس‌ها اگرچه تا حدودی به بخش پیش‌تر غیررسمی، رسمیت بخشیده‌اند، اما این امر بهبود قابل‌ملاحظه‌ای در شرایط کاری [کارگران این بخش] محقق ن ساخته است: اغلب از کارگران مراقب ساکن در منزل انتظار می‌رود که در همه ساعات شبانه‌روز آماده خدمت‌رسانی باشند و حقوق آن‌ها اختلاف فاحشی با سطح دستمزدها در محل دارد. هرچند در هر سه کشور کار مراقب ساکن در منزل به‌عنوان حوزه کاری بسیار بی‌ثباتی ظهور یافته است، تفاوت در مقررات مربوط، مباحثات عمومی و فرصت‌هایی را برای نقد ایجاد کرده است.

< اتریش: کارگران مراقبتی خویش‌فرما

مراقبت در حین سکونت در منزل در اتریش به‌عنوان یک حرفه خویش‌فرما قانون‌گذاری شده است. مقررات مربوط به دستمزد یا ساعات کاری در خصوص کارگران مراقبتی اعمال نمی‌شود. این امر موجب می‌شود تا قرارداد برای خانوارها و برای دولت رفاهی

اتریش، آلمان و سوئیس مانند بسیاری از دیگر کشورها بیش‌ازپیش در حال روبرو شدن با چیزی‌اند که «شکاف مراقبتی» خوانده می‌شود. در این کشورها هم‌زمان با پیرتر شدن جمعیت، ظرفیت‌های مراقبتی غیررسمی درون خانواده‌ها تحلیل می‌رود، چراکه دولت رفاهی در انطباق با الگوی اکنون غالب کارگر بالغ بازتنظیم شده است. درعین‌حال، دولت همواره بیش‌ازپیش از ارائه خدمات اجتماعی - به‌ویژه خدمات بلندمدت سالمندان، سر‌بازمی‌زند. این امر موجب ظهور بازاری انتفاعی شده است که واسطه‌گر تمهیدات مراقبت خانگی فراملی است: مراقبت به کارگران چرخشی (اغلب زن) مهاجر از دولت‌های تازه‌پیوسته به اتحادیه اروپا از اروپای مرکزی و شرقی برون‌سپاری می‌شود. این کارگران به مدت چند هفته یا چند ماه با سالمندان در خانه‌های شخصی‌شان زندگی و از آن‌ها مراقبت می‌کنند (مراقبت در حین سکونت در منزل) (live-in care). در این بازار به‌سرعت درحال‌رشد و به‌شدت رقابتی مراقبت، اهمیت نقش

<<

استخدامی رسمی پذیرفته شده است. تنها آژانس‌های مستقر در سوئیس می‌توانند کارگران را طبق قرارداد به خانوارهای شخصی واسپاری کنند (واسپاری کارکنان) یا واسطه‌گر قراردادی باشند که طبق آن کارگران به‌طور مستقیم به استخدام خانواده‌ها درمی‌آیند (جایابی کارکنان) برخلاف اتریش و آلمان، خویش‌فرمایی یا اعزام در قانون ممنوع شده است. به‌علاوه، مراقبت در حین سکونت در سازوکار مراقبتی طولانی‌مدت همچنان به‌عنوان رکنی مضاعف نهادی‌سازی نشده است. حمایت مالی دولت از خدمات پرستاری (پزشکی) محدود است. بنابراین، مردم باید برای مراقبت در حین سکونت، از جیب خود هزینه کنند. از دید قانون کار، کار در خانه‌های شخصی از قانون کار فدرال مستثنی است. این به این معنی است که مراقبان ساکن در منزل از حمایت مشابه با سایر کارگران محروم‌اند؛ حمایت‌هایی در خصوص حداکثر ساعات کار یا کار شبانه. و در حالی که حداقل دستمزد برای هر سال کار در قانون مربوط تعریف شده است، این قانون تا حد زیادی برای وظایف آماده‌باش برای کار کارکردی ندارد، زیرا طوری ضابطه‌گذاری نشده‌اند که الزام‌آور باشند. در سال‌های اخیر بحث‌های رسانه‌ای و قانونی در جریان است که شرایط بی‌ثبات کاری را در این بخش مسئله‌دار کرده است و برخلاف دو کشور دیگر، کارگران مراقبتی (خود) سازمان‌یافته و صاحب اتحادیه نقشی کلیدی در آن ایفا کرده‌اند.

< نتیجه‌گیری: مراقبت در حین سکونت در محل، الگویی ذاتاً مسئله‌دار

با مقایسه این سه کشور درمی‌یابیم که آژانس‌های واسطه‌گر و سازمان‌هایشان - به‌ویژه در آلمان و اتریش - بازیگران قدرتمندی در شکل‌دهی به ضوابط شده‌اند. هم‌زمان، صدای کارگران مهاجر تا حد زیادی غایب مانده است. در مورد سوئیس، رسمی‌سازی مراقبت در حین سکونت در منزل به‌عنوان یک رابطه استخدامی، سازمان‌دهی توده کارگران از پایین را تسهیل کرده و به ایجاد نمایندگی اتحادیه‌ای ایشان کمک کرده و به این نحو نگرانی‌های کارگران را به گوش عموم مردم رسانده است.

الگوهای مراقبت در حین سکونت، به‌رغم این تفاوت‌ها، در هر سه کشور بر شرایط بی‌ثبات کاری کارگران چرخشی مهاجر استوار است. این الگو همچنین از منابع مراقبتی را در اروپای مرکزی و شرقی می‌کاهد. بر اساس این بینش، نسبت به نهادی‌سازی بیشتر مراقبت در حین سکونت در منزل به‌عنوان رکنی در نظام مراقبت طولانی‌مدت هشدار می‌دهیم. این الگو صرفاً می‌تواند راه‌حل استثماری سریع و موقتی باشد. حل پایدار «شکاف مراقبتی» مستلزم ارزش‌گذاری مبنایی‌تر کار مراقبتی است تا مراقبت از سالمندان به دست کارگران مراقبتی غیرساکن در منزل ارائه شود که برای زندگی در محل دستمزد کافی می‌گیرند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Brigitte Aulenbacher <brigitte.aulenbacher@jku.at>

Helma Lutz <lutz@soz.uni-frankfurt.de>

Karin Schwiter <karin.schwiter@geo.uzh.ch>

اتریش، راه‌حلی منعطف و به‌نسبت ارزان باشد. با این وجود، الگوی خویش‌فرمایی همچنان محل مناقشه است. مخالفان ادعا دارند - که برخلاف ایده‌آلی که طبق آن کارگران مراقبتی، بازیگر مستقل بازارند - آژانس‌ها به‌شدت بر شرایط کاری تأثیر می‌گذارند. برای مثال، قیمت‌ها و همچنین دستمزدها تا حد زیادی به دست آن‌ها تعیین می‌شود. در نتیجه کارگران مراقبتی خودسازمانده در ابتکار عمل‌هایشان حذف چیزی را طلب می‌کنند که آن را نوعی خویش‌فرمایی قلابی می‌دانند. آژانس‌ها و اتاق بازرگانی - که به‌طور رسمی هم آژانس‌ها و هم کارگران را نمایندگی می‌کند - خواستار رسمی‌سازی و حرفه‌ای‌سازی بیش‌ازپیش الگوی موجود است. آژانس‌ها می‌توانند داوطلبانه نشان کیفیت اتریش (ÖQZ-24) را درخواست کنند؛ این نشان را می‌توان نتیجه‌ای از کار لابی‌گری آژانس‌ها دانست. این نشان تلاشی برای تغییر شکل رقابت بازار به نفع مؤسساتی است که خود را تنها به حداقل استانداردها متعهد می‌سازند. نشان کیفیت اتریش با هدف بهبود کیفیت مراقبت (به جای کیفیت کار)، شرایط کاری را فقط به صورت غیرمستقیم تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن‌ها را به‌خودی‌خود مسئله نمی‌داند. کشاکش اتحادیه‌ها و کارگران مراقبتی برای بهبود شرایط کاری در سال‌های اخیر تشدید شده است، اما تاکنون تأثیر چندانی در این زمینه بر جای نگذاشته است.

< آلمان: کارگران مراقبتی اعزامی

در آلمان فارغ از قوانین عمومی، برای مراقبت در حین سکونت در منزل مقررات ویژه‌ای وجود ندارد. این نوع کار مراقبتی در انبوه چارچوب‌های حقوقی مورد ارجاع آژانس‌ها دیده می‌شود. اکثر آژانس‌ها از مدل اعزامی (posting) استفاده می‌کنند: کارگران به استخدام آژانس‌ها در کشورهای مبدأ درمی‌آیند و هزینه‌های تأمین اجتماعی کارگران بر آژانس‌ها محول می‌شود. با این حال، آژانس‌ها باید ملزم به رعایت شرایط پایه کاری در آلمان باشند (مثل حداقل دستمزد و حداکثر ساعات کاری)؛ هرچند که به‌کرات با ترفندهایی از رعایت این مقررات سر باز می‌زنند. ذات فراملی این کار و محل کار خاص در خانه‌های شخصی، کنترل مکفی شرایط کاری را با اشکال مواجه می‌کند. به‌علاوه، نمایندگان اتحادیه‌های کارگری و سایر ذی‌نفعان از خلأ ضابطه‌گذاری و فقدان حمایت اجتماعی متعاقب آن برای کارگران انتقاد دارند. نیل به امنیت حقوقی نیز یک هدف کلیدی این صنعت است که توسط انجمن فدرال حمایت از منافع تجاری کسب‌وکارهای مراقبتی و مراقبت خانگی نمایندگی می‌شود. آژانس‌ها همچنین تلاش دارند تا به‌طور رسمی به‌عنوان رکن جدید بخش مراقب طولانی‌مدت آلمان پذیرفته شوند و قانون‌گذاری را در راستای منافع خود شکل دهند. این را می‌توان تلاشی برای نهادی‌سازی این بخش از پایین تفسیر کرد. کارگران مراقبتی رسانه‌های اجتماعی را به ابزاری مهم برای برقراری ارتباط و تبادل دانش غیررسمی بدل کرده‌اند؛ ولی خودسازمان‌دهی سیاسی در آلمان همچنان امروز در مرحله طفولیت خود است.

< سوئیس: کارگران مراقبتی به منزله استخدام‌شوندگان

مراقبت در حین سکونت در منزل در سوئیس در قالب رابطه

< آینده کار در عصر دیجیتالی

روث کسل-برانکو، سارا کوک، هانا داوسون، دانشگاه ویتواترساند آفریقای جنوبی و ادوارد وبستر، دانشگاه ویتواترساند و رییس سابق کمیته پژوهشی جنبش‌های کارگری (RC44) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

منطقه کاری غیررسمی پیک‌ها در میدان کامپوس، ژوهانسبورگ، آفریقای جنوبی، مارس ۲۰۲۰. عکس از فیکلیه ماسیکانه.



جمعیت عمده معاش خود را از فعالیت‌های غیررسمی تأمین می‌کنند.

روابط کاری غیررسمی سال‌های سال در تضاد با اشتغال رسمی تعریف می‌شده است - یعنی مشاغل موقت در برابر مشاغل عادی، فقدان قرارداد مکتوب و استاندارد، فقدان مزایا یا حمایت‌های اجتماعی و فقدان عاملیت و نمایندگی جمعی. اما در واقعیت، کار غیررسمی دسته‌ای از فعالیت‌ها را شامل می‌شود که مشخصه‌شان ترتیبات شغلی متنوع است. چنانچه این ترتیبات را ذیل مقوله/پراتورهای متکی به خود (own-account operators) توصیف می‌کند که صاحب وسایل تولیدشان هستند، مستقل کار می‌کنند و محصولانشان را مستقیم به بازار می‌فروشند؛ کارگران متکی به خودی که در روابط شغلی پنهان شده زیر ظاهر روابط تجاری حک شده‌اند؛ و کارگران مزدگیری که به خاطر اجتناب کارفرما، از خدمات حمایتی کارگری و اجتماعی طرد شده‌اند. جنسیت، نژاد و دیگر سلسله‌مراتب ساختاری اغلب در این مقولات بازتاب می‌یابند: بنابراین، آن‌جا که درآمدها بالاتر و ریسک سقوط به فقر پایین‌تر است، مردان معمولاً بر کار متکی به خود مسلطند، در حالی که زنان در فعالیت‌های کم‌درآمد تمرکز می‌یابند.

کار پلتفرمی بسیاری از این ویژگی‌های غیررسمیت را بازتولید می‌کند. کارگران پلتفرمی پیشاپیش و به اشتباه به عنوان پیمانکاران مستقل دسته‌بندی می‌شوند، و به این ترتیب به مرخصی با حقوق، مزایا (از جمله مزایای بارداری)، تأمین اجتماعی یا بیمه شغلی و سلامت دسترسی ندارند. با این حال، آن‌ها به لحاظ اقتصادی به

عموماً ادعا می‌شود که رشد پلتفرم‌های کاری دیجیتالی در حال تغییر شکل آینده کار است. در حالی که برخی «اقتصاد پلتفرمی» را - هم کار آنلاین پلتفرمی مبتنی بر وب («انبوه‌کاری» crowd work) را که از راه دور انجام می‌شود و هم کار پلتفرمی مکان‌محور را که در محیطی خاص انجام می‌شود - به خاطر انعطاف و نوید آزادی‌اش می‌ستایند، پژوهش‌ها نشان می‌دهند که اقتصاد پلتفرمی موقتی‌شدن کار را تعمیق و کارگران را با ریسک‌هایی مثل سلامت و ایمنی شغلی مواجه می‌کند.

بخش اعظم بحث‌ها فرض را بر این می‌گیرند که پلتفرم‌ها گونه‌های «جدید» کار خلق می‌کنند. با این‌همه، بیش‌تر این مشاغل از مدت‌ها پیش وجود داشته‌اند: تاکسی‌های مسافتی، خدمات تحویل غذاهای رستورانی، و نظافت‌کاران خانه. پس چه چیز این شکل‌های نوظهور کار پیمانی مستقل (کار گیگ [Gig work]) «جدید» است؟ و پلتفرم‌های دیجیتالی چگونه معنای کارگر رسمی یا غیررسمی را تغییر می‌دهند؟

< چه چیز کار پلتفرمی در جنوب جهانی «جدید» است؟

شاید متمایزترین وجه اقتصادهای جنوب جهانی درجه‌ی بالای غیررسمیت باشد. شکل‌های «جدید» کار پیمانی مستقل در بستری تحقق می‌یابند که روابط کاری غیررسمی پیشاپیش قاعده‌اند، نه استثناء. گزارشی از سازمان بین‌المللی کار درباره کار در پلتفرم‌های دیجیتالی اشاره می‌کند که مثلاً در آفریقا، بیش از هشتاد درصد

اتحادیهٔ مختلط کارگران عمومی و حمل و نقل از توسعهٔ اپلیکیشنی برای رانندگان پلتفرم بودا-بودا (*boda-boda*) حمایت کرد، و به این ترتیب به طرز چشم‌گیری تعداد اعضایش را افزایش داد و شرایط کار پیک‌ها را بهبود بخشید.

در حالی که مداخلات صورت گرفته در اقتصاد غیررسمی اغلب بر توسعه‌ی بنگاه متمرکز بوده است، پیمان‌نامهٔ ۲۰۴ سازمان بین‌المللی کار بر این اجماع فزاینده دست می‌گذارد که این مداخلات باید شمول کارگران غیررسمی ذیل حمایت‌های کارگری و اجتماعی به‌سختی به‌دست‌آمده را نیز دربرگیرند. در بریتانیا، دادگاه عالی حکم کرد که رانندگان اوبر مستحق تعطیلات با حقوق، حداقل دستمزد و حقوق بازنشستگی‌اند. در آفریقای جنوبی، شورای رقابت دربارهٔ آثار پلتفرم‌ها بر بنگاه‌های کوچک و متوسط شروع به تفحص کرده است.

< آینده چه خواهد شد؟

دو مسیر وسیع را می‌توان دید: یک مسیر تعمیق سلطهٔ غول‌های فناوری تحت مالکیت خارجی بدون هیچ‌گونه توافق ملی یا جهانی بر سر نحوهٔ عملکرد آن‌هاست. این مسیر منجر به ایجاد برخی مشاغل غیررسمی خواهد شد، اما کارگران غرق در کارهای پرحمت اما کم‌مزد، بدون هیچ یک از حمایت‌ها یا مزایای مشاغل رسمی، باقی خواهند ماند. به خاطر باقی‌ماندن سودها و مالیات‌ها در خارج از کشور، این روند را می‌توان شکلی از باز-استعمار جنوب جهانی قلمداد کرد.

مسیر بدیل می‌تواند نوعی «پیمان اجتماعی دیجیتال» باشد که با مشارکت فعال کارگران پلتفرمی و سازمان‌هایشان ایجاد شده است. این مسیر مستلزم سیاست‌های جهانی و ملی منسجم است، از جمله قانون‌گذاری برای حمایت از این دسته از کارگران. این مسیر خوش‌بینانه امکان گسترش حمایت‌های کارگری و اجتماعی به کارگران غیررسمی شده را فراهم می‌کند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Ruth Castel-Branco <Ruth.Castel-Branco@wits.ac.za>

پلتفرم وابسته‌اند و کنترل ناچیزی بر اپلیکیشن دارند. در واقع، همان‌طور که وبستر و ماسیکانه^۲ نشان می‌دهند، کارگران تابع «مدیریت الگوریتمی اقتدارگرایانه» اپلیکیشن هستند که وظایف را تعیین می‌کند، عملکرد کارگران را رصد می‌کند، پرداخت‌ها را مشخص می‌کند و می‌تواند یک‌طرفه به اشتغال فرد خاتمه دهد.

کار مکان‌محور (مثل پیک) عمدتاً مختص جوانان و مردان و مشخصهٔ آن ساعات کاری بسیار بلند و مواجههٔ چهره‌به‌چهره است. هرچند مزد این کارها پایین است، اما نسبت به گزینه‌های دیگر بهتر است؛ و به خاطر این که تقاضا و عرضه در سطح محلی رخ می‌دهد، سازمان‌یابی جمعی برای کارگران کار راحت‌تری است. در مقابل، کار آنلاین مبتنی بر وب (مثل ویراستاری) را کارگران نامریی‌شده در جنوب جهانی برای مشتریانی انجام می‌دهند که بیش‌ترشان در شمال جهانی سکونت دارند. این کارها که مشخصه‌شان ساعات کاری کوتاه‌تر و منعطف‌تر است، زنان بیش‌تری را جلب خود می‌کنند؛ زنانی که مجبورند با هزار جور تردستی، توأمان فعالیت‌های تولیدی و بازتولیدی را انجام دهند.

پلتفرم‌های دیجیتال، با وجود تنوعشان، به‌شدت متمرکزند: گزارش ۲۰۲۱ سازمان بین‌المللی کار، که در بالا به آن اشاره شد، نشان می‌دهد که هفتاد درصد درآمدهای پلتفرم‌های دیجیتال فقط به ایالات متحده و چین می‌روند. در حالی که این امر می‌تواند بنگاه‌های کوچک و متوسط را در سطح ملی تخریب کند، منابع قدرت جدیدی نیز می‌آفریند. در گاوئنگ آفریقای جنوبی، رانندگان اوبر ایتس (Uber Eats) در جمع‌های هیبریدی در حال سازماندهی خودشان‌اند؛ جمع‌هایی که به عنوان انجمن‌های پراکندهٔ هم‌بازی در راستای خطوط تعلق ملی شکل گرفتند، اما به شکل شبکه‌ای منطقه‌گستر تکامل یافته‌اند. این رانندگان که از طریق واتس‌آپ با هم در ارتباطند، ذخیره‌ای از کنش مستقیم دیجیتال ایجاد کرده‌اند که امتناع جمعی از کار کردن از طریق خارج‌شدن از سیستم اپلیکیشن را شامل می‌شد. در این میان، در کلمبیا، کارگران پیک در پلتفرم راپی (Rappi) اپلیکیشنی به نام یونیدپ (UNIDAPP) برای اتحادیه‌شان ایجاد کردند که مورد حمایت سازمان‌های مردم‌نهاد و اتحادیهٔ مرکزی کارگران است و با موفقیت دست به کنش مستقیم فراملی علیه پلتفرمی چندملیتی زده است.^۳ در اوگاندا،

۱. Chen, M. (2012) "The Informal Economy: Definitions, Theories and Policies." WIEGO Working Paper, Number 1.

۲. Webster, E and F. Masikane (2020) "‘I just want to survive’: The case of food delivery couriers in Johannesburg." Southern Centre for Inequality Studies.

۳. Velez, V. (2020). 'Not a fairy tale: unicorns and social protection of gig workers in Colombia.' SCIS Working Paper, Number 7.

< کدگشایی

کنترل الگوریتمی

سندیسوا مپوکاتا، شفیق وراشیا، دانشگاه ویتواترسرند آفریقای جنوبی و ادوارد وبستر، دانشگاه ویتواترسرند و رئیس سابق کمیته پژوهشی جنبش‌های کارگری (RC44) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

| تصویرسازی از آربو.



این مقاله را با ارائه پیشنهادهایی پیرامون مقاومت کارگری در برابر کنترل الگوریتمی به پایان می‌رسانیم.

< الگوریتم چیست؟

دینفعان مختلف (از جمله دولت‌ها، دانشگاهیان و کنش‌گران) در سراسر جهان برای فهم نحوه تغییر شکل جهان به دست سیستم‌های کنترل الگوریتمی در تکاپواند. علیرغم این حقیقت که وجود و کاربرد الگوریتم پیامدهایی مادی دارد، خودش قالبی غیرمادی دارد. الگوریتم فرآیند یا مجموعه‌ای از قواعد قابل‌پیروی در محاسبات یا سایر عملیات حل مسئله، به‌ویژه با استفاده از رایانه است. ظهور فناوری‌هایی مانند پردازش ابری که ارائه خدمات رایانشی بر بستر اینترنت را ممکن می‌سازد (مانند خدمات وب آمازون) امکان خودکارسازی وجوه خاصی از عملیات را برای سازمان‌ها و کسب‌وکارها فراهم می‌آورد. برخی باور به خنثی‌بودن الگوریتم‌ها دارند. لیکن ادبیات در حال رشدی در این زمینه (مانند نژاد پس از فناوری اثر روها

«لیگ عدالت» گروهی از ابرقهرمانان شامل مرد خفاهی [بتمن] و زن شگفت‌انگیز [واندرومن] و ابرقهرمانان دیگر است که تلاشند تا دنیای خیالی مجازی را از دست ابرشوری به نام دارک‌ساید نجات دهند. همچنین «لیگ عدالت الگوریتمی» که در سال ۲۰۱۶ تأسیس شد به دنبال ایجاد دنیایی برابر و عادلانه است؛ به‌ویژه برابر و عادلانه در نحوه استفاده از هوش مصنوعی. لیگ عدالت الگوریتمی بر ترویج چهار اصل کلیدی در نبرد با کنترل الگوریتمی تمرکز دارد که عبارت‌اند از رضایت مثبت، شفافیت معنادار، نظارت مستمر و پاسخ‌گویی و نقد قابل رسیدگ.

بالاینکه به «هوش مصنوعی» چنین برچسبی زده می‌شود، اما هرچیزی است جز مصنوعی؛ چنان‌چه کیت کرافورد در *اطلس هوش مصنوعی* می‌نویسد «هوش مصنوعی هم تجسم دارد و هم مادیت». و همین مادیت هوش مصنوعی است که ناظر بر ظهور کنترل بر کارگران بوده است؛ شکلی از کنترل که کنترل الگوریتمی می‌خوانیم. در این مقاله کنترل الگوریتمی را مفهوم‌سازی و نحوه تأثیرگذاری آن بر کارگران را بررسی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که کارگران چطور مقاومت در برابر آن را آغاز کرده‌اند. در آخر،

دسترسی به این کدمنبع به دلیل قوانین رازداری تجاری و یا قوانین مالکیت فکری در سطح سازمان تجارت جهانی، دشوار است. سازمان بین‌المللی کار همچنین مدعی است که عدم تقارن اطلاعاتی، فقدان توازن قدرت میان صاحبان الگوریتم و سوژه‌های الگوریتم را تشدید می‌کند.

< کنترل الگوریتمی - مقاومت

گرچه غلبه بر کنترل الگوریتمی غیرممکن به نظر می‌آید، خود کارکنان از الگوریتم‌ها در نبرد برای دستیابی به کنترل بر شرایط کاری استفاده می‌کنند. اسپانیا پس از دوری از مذاکرات، «قانون سواران» (Rider Law) را تصویب کرده‌است که پیک‌های موتوری را به‌عنوان کارمندان پلتفرم‌های دیجیتال به رسمیت می‌شناسد. به‌علاوه، در این قانون شفافیت درباره نحوه تأثیرگذاری الگوریتم‌ها بر شرایط کاری، برای پلتفرم‌های دیجیتال اجبار شده است. همچنین حیاتی است که هنگام بحث پیرامون کنترل الگوریتمی و مقاومت در برابر آن، مصرف‌کنندگان را در نظر داشته باشیم. مصرف‌کنندگان نیز به واسطه کاوش الگوریتمی داده‌های شخصی به تولیدکنندگان ارزش بدل شده‌اند. می‌توان گفت که مصرف‌کنندگان غول‌های فناوری هنگام استفاده از پلتفرم‌ها، به کار بدون دستمزد مشغول‌اند. بدین ترتیب موقعیت مصرف‌کنندگان بیشتر به موقعیت کارگران نزدیک است تا جایگاه مدیران شرکت‌های غول فناوری.

پژوهش‌گران هنگام تحلیل آزمون حول مقاومت در برابر این نمودهای مختلف کنترل الگوریتمی توسط شرکت‌های غول فن‌آوری، باید اهمیت فضا را نیز لحاظ کنند. سیستم‌های کنترل الگوریتمی در زمینه‌های مکانی مختلف ویژگی‌های خاص خود را دارند. مهم است که به این تفاوت‌ها فراتر از سطح ملی توجه کنیم. نظر به نابرابری‌های مستمر موجود میان کشورهای شمال و جنوب جهانی، در هر دو زمینه ویژگی‌های خاص مهمی مطرح می‌شود که به گفتگوها حول مقاومت در برابر اشکال مختلف کنترل الگوریتمی عمق می‌بخشد. مهم است که هنگام تأمل درباره صورت‌بندی مفهوم‌سازی از آینده کار به این موضوع توجه داشته باشیم؛ صورت‌بندی‌ای که کارگر را در اولویت بالاتری نسبت به شرکت ببیند. کتی اونیل در سلاح کشتار ریاضیاتی این موضوع را به بهترین نحو نشان می‌دهد:

«فرایندهای کلان‌داده گذشته را کدگذاری می‌کنند. کارشان اختراع آینده نیست. انجام این کار نیازمند تخیل اخلاقی است و این چیزی است که تنها از عهده انسان‌ها برمی‌آید. بایستی که به‌وضوح ارزش‌های بهتری در الگوریتم‌های خود تعبیه کنیم و الگوهای کلان‌داده‌ای بسازیم که دنباله‌روی سرمشق‌های اخلاقی ما باشند. که این گاهی به این معنی است که انصاف را مقدم بر سود بدانیم.» ■

نامه‌ایان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Sandiswa Mapukata <sandiswa.mapukata@wits.ac.za>

Shafee Verachia <mohammed.verachia@wits.ac.za>

Edward Webster <Edward.Webster@wits.ac.za>

بنجامین) نشان می‌دهد که چگونه الگوریتم‌ها می‌توانند در عمل سوپهدار و تبعیض‌آمیز باشند؛ چراکه فرآیند کدگذاری به دست انسان‌های برنامه‌نویس و مبتنی بر مجموعه‌ای از هنجارها و دستورالعمل‌ها صورت می‌پذیرد. اگر ورودی الگوریتم‌ها سوپهدار باشد، الگوریتم‌ها الگوهای موجود تبعیض را خودکارسازی می‌کنند. این امر به خصوص در اکوسیستم فعلی شرکت‌های غول فن‌آوری صدق می‌کند؛ شرکت‌هایی که نسبت مدیران‌شان با اختلاف از آن مردان سفید است. صفیه نوبل در کتابش با عنوان «الگوریتم‌های سرکوب، تبعیض الگوریتم‌های گوگل علیه دختران و زنان سیاه‌پوست را بررسی می‌کند».

< کنترل الگوریتمی - واقعیت

الگوریتم، بیش از هر زمان دیگری در تاریخ صنعتی‌سازی، به کنترل بر کار عمق بخشیده است. در این روش با استفاده از الگوریتم در قلب فرایند کار، کنترل و حداکثرسازی سود فراهم می‌شوند. این نمونه‌ای است از آنچه مارکس «ارزش‌افزایی در فرمان» (valorization in command) می‌خواند. الگوریتم‌ها برای اندازه‌گیری سرعت کارگران در انجام وظایفشان طراحی شده‌اند. اگر کارگران پلتفرمی وظیفه محوله را مطابق با معیارهای الگوریتم انجام ندهند، مدیریت این قدرت را دارد که فوراً اجرت دریافتی کارگران را تغییر دهد و یا آن‌ها را از پلتفرم اخراج کند (حساب‌شان را غیرفعال یا حذف کند). در دسامبر ۲۰۲۰، رانندگان اوبر در ژوهانسبورگ آفریقای جنوبی با غیرفعال کردن برنامه اوبر و رد درخواست‌های مسافران دست به اعتراض زدند. ازجمله شکایات این راننده‌ها مهم بودن تصمیم‌گیری در خصوص مسدود شدن حساب‌هایشان توسط اوبر و نحوه تخصیص دستمزد رانندگان بود که به‌گونه‌ای یک‌طرفه و نامنصفانه در مورد آن تصمیم‌گیری و اجرا می‌شد.

ادوارد وبستر در «اوبری‌شدن کار نشان می‌دهد که الگوریتم‌ها چطور شرکت‌هایی مانند اوبر را قادر می‌سازند که هم‌زمان با شانه خالی کردن از تعهدات استخدامی مرسوم، با استفاده از روش‌های مقاطعه‌کاری و برون‌سپاری مبتنی بر فناوری بر فعالیت‌هایی با ارزش‌افزایی بالا تمرکز کنند. این شرکت‌ها تمایلات انحصارگرایانه‌ای از خود نشان می‌دهند و حکمرانی شرکتی متعارف و نیز روش‌های استخدامی استاندارد را دور می‌زنند.

چیزی که در مورد کنترل الگوریتمی شاخص است، نامرئی و غیرقابل‌دسترس بودن آن است. به‌طورکلی، کارکنان پلتفرم به کدمنبع الگوریتم دسترسی ندارند. همان‌طور که در گزارش چشم‌انداز/استخدامی و اجتماعی جهان منتشرشده از سوی سازمان بین‌المللی کار آمده است، تنها راه برای تعیین این‌که الگوریتم خروجی‌های غیررقابتی و یا خروجی‌های تبعیض‌آمیز تولید می‌کند، دسترسی به کدمنبع پایه آن الگوریتم است.

< پلتفرم‌های کار آنلاین: قدرت بدون پاسخ‌گویی؟

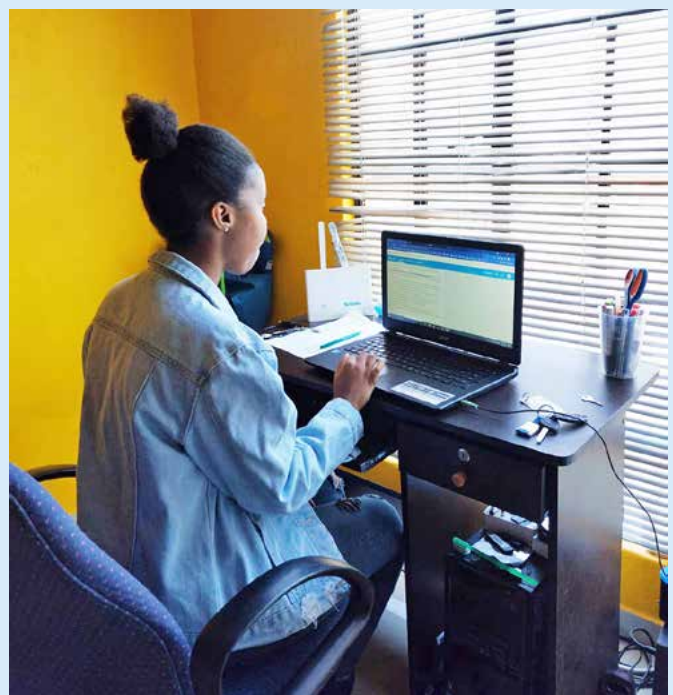
کل هاوسون و مارک گراهام، دانشگاه آکسفورد بریتانیا؛ پاتریک فویراشتاین، مرکز پژوهش علوم اجتماعی برلین آلمان؛ فوندا اوستک-اسپیلدا، دانشگاه آکسفورد بریتانیا؛ السیو برتولینی، دانشگاه آکسفورد بریتانیا و هانا جانستون، دانشگاه نورث‌ایسترن آمریکا

دورکاری و افرادی که کارشان لاجرم حضوری است – ممکن است از آغاز شیوع پاندمی تشدید شده باشد، آن‌چه کمتر از همه بدان پرداخته شده است این واقعیت است که امنیت نسبی شامل حال تمامی کارگران دورکار نمی‌شود. درواقع، از آغاز ظهور کووید-۱۹، اقتصاد آنلاین گیگ شکوفا شده است. هم‌زمان که این اشکال کار آسایش هرروزه بسیاری را رقم می‌زند، همچنان کمتر دیده می‌شوند.

< کنترل نیروی کار در کار ابری

کار آنلاین گیگ در خصیصه‌های تعیین‌کننده‌ای با کار گیگ «محدود به جغرافیای خاص» (geographically-tethered) اشتراک دارد؛ کارهایی مانند حمل‌ونقل اشتراکی، پیک غذا، تمیزکاری (که مثال‌های معروف آن عبارت‌اند از اوبر، دیدی، دلیورو). کارگران گیگ آنلاین، یا «کارگران ابری» (cloudworkers) از طریق رابط کاربری پلتفرم به مشتریان وصل می‌شوند؛ این پلتفرم‌ها از تراکنش‌ها کارمزد می‌گیرند و اغلب حد بالایی از کنترل را بر فرآیند کار اعمال می‌کنند. پلتفرم‌ها نحوه انجام کار را کنترل می‌کنند و این کار از جمله از طریق مدیریت الگوریتمی تخصیص وظیفه، پرداخت دستمزد و اقدامات تأدیبی صورت می‌گیرد. این کارها، همچون همتایانش در کار «محدود به جغرافیای خاص»، کارگران را به‌عنوان مقاطعه‌کار یا خویش‌فرما به کار می‌گمارند و بدین ترتیب خود را از حمایت‌های شغلی اساسی موجود در اغلب حوزه‌های حاکمیتی مستثنی می‌کنند؛ حمایت‌هایی مانند حداقل دستمزد، حقوق ایام بیماری، مرخصی زایمان و حقوق بازنشستگی.

باین‌حال، پلتفرم‌های کار ابری، برخلاف همتایان خود در بخش‌های تاکسی‌رانی، پیک و نظافت، واسطه‌گر کاری‌اند که روی کاغذ از هر گوشه دنیا با یک خط اینترنت انجام‌پذیر است. این پلتفرم‌ها شبکه پیچیده‌ای از پیوندهای میان‌مرزی را تسهیل می‌کنند و قرار است پایه‌گذار بازار کاری در مقیاس جهانی باشند. این پویایی فرصت‌های نوینی برای کارگران فراهم می‌آورد، اما آسیب‌پذیری‌ها را نیز دامن می‌زند و کارگران را به طرق خاصی به مخاطره می‌اندازد.



کارگران برخط گیگ یا «کارگران ابری» از طریق رابط کاربری پلتفرم به مشتریان متصل می‌شوند؛ پلتفرم از معاملات کارمزد می‌گیرد و اغلب کنترل زیادی بر فرآیند کار اعمال می‌کند. امتیاز عکس: پروژه فیرورک.

پاندمی کووید-۱۹ موجب عادی‌سازی فراگیر دورکاری برای کارگران دانش شده است، در کنار آن پیشرفت در ابزارهای دیجیتال شامل ابزارهای ارتباطاتی، کنفرانس ویدئویی، تخصیص وظیفه و مدیریت الگوریتمی و ابزارهای نظارت بر کارگران این گذار را تسهیل کرده است. پاندمی بر بسیاری از نابرابری‌های از پیش موجود بازارهای نیروی کار نوری تابانیده و به‌علاوه آن‌ها را تشدید کرده است؛ شکافی واضح میان حرفه‌هایی که به‌راحتی قادر به گذار به دورکاری‌اند از یک طرف و از طرف دیگر شغل‌های خدماتی کم‌درآمد که امکان دورکاری برایشان مهیا نیست؛ در این شغل‌ها کارگران با مخاطره دوسویه قرارگیری در معرض ویروس [در یک سو] و از دست دادن درآمد در ایام برقراری قرنطینه [در سوی دیگر] مواجه‌اند. درحالی‌که این قشر بندی‌های نابرابر بازار کار – میان افراد قادر به

در سطح ملی قرار نمی‌گیرند، همچنان بی‌ثبات و پرمخاطره باقی می‌ماند. عمده پلتفرم‌های کار ابری به مشتری اجازه می‌دهند تا کار انجام‌شده کارگر را نپذیرند و این در عمل یعنی صدور مجوز برای انجام کار بدون دستمزد. ممکن است پلتفرم‌ها در این موارد به کارگران امکان اعتراض بدهند، ولی این امکان سلیقه‌ای است و اغلب شامل فرایندهای طاقت‌فرسای خودکارسازی شده می‌شود که زمانی که می‌گیرد بیشتر از زمان لازم برای انجام یک کار دیگر است و چون تعداد کارگران بسیار بیشتر از مشتریان است، پلتفرم‌ها معمولاً سمت مشتریان می‌ایستند.

کارگران در سکوه‌های کار آنلاین با مخاطرات سلامتی و ایمنی نیز دست در گریبان‌اند؛ مخاطراتی شامل قرارگیری در معرض محتوای مصور آزاردهنده روان و نیز مخاطرات نقض حریم خصوصی یا اقدامات ناکافی در حفاظت از اطلاعات.

در آخر این که کارگران نسبت به تبعیض از سوی مشتریان آسیب‌پذیرند؛ از جمله تبعیض مبتنی بر مفروضات و پیش‌داوری‌های مرتبط با جنسیت، نژاد و مکان جغرافیایی‌شان.

< اقداماتی برای حفاظت از کارگران ابری

در نبود رویکردهای ضابطه‌گذاری ملی و بین‌المللی که قادر به مهار قدرت پلتفرم باشند و باوجود موانع مرتبط با سازمان‌دهی و چانه‌زنی جمعی کارگران، شرایط پرمخاطره و استثمار در دورکاری گیج‌فزونی یافته است. با مهاجرت جمعی کارگران فاقد امنیت به دورکاری و پلتفرم‌های کاری آنلاین در پی شیوع پاندمی کووید-۱۹، حفاظت از این طبقه از کارگران هم مستلزم راه‌حل‌های معطوف به سیاست‌گذاری و و هم راه‌حل‌های مربوط به قدرت توده‌ای نیروی کار خواهد بود. پروژه کار منصفانه (Fairwork Project) همراه با کارگران و متخصصان، اصولی برای کار ابری منصفانه تهیه کرده است تا به عنوان محک و نقطه ارجاعی برای این تلاش‌ها استفاده شود. این اصول ابعاد مخاطره و صدمه مذکور را تحت مقوله‌های دستمزد منصفانه، شرایط منصفانه، قراردادهای منصفانه، مدیریت منصفانه و نمایندگی منصفانه پوشش می‌دهند. ما برای نشان دادن گستره رویه‌های کاری موجود در اقتصاد گیج‌انلاین، هفده پلتفرم شاخص را با این اصول ارزیابی (نمره‌دهی) کرده‌ایم. گرچه تعداد اندکی از پلتفرم‌ها ارزیابی‌های نسبتاً مثبتی را به دست آوردند، پژوهش ما در نهایت نشان می‌دهد که در خلأ پاسخ‌گویی، پلتفرم‌ها دائماً تصمیماتی اتخاذ می‌کنند که با چند خط کد ساده بر رفاه و معیشت میلیون‌ها کارگر تأثیر (اغلب منفی) می‌گذارند. اولین رتبه‌بندی کار ابری پروژه کار منصفانه به دنبال برجسته ساختن این روابط قدرت عمیقاً نابرابر است و امید داریم که از خلال دوره‌های آتی نمره‌دهی سالیانه، در جهت تلاش‌های جمعی برای ایجاد آینده کاری منصفانه‌تر برای کارگران دورکار گیج‌سهم باشیم. ■

اول اینکه، پلتفرم‌ها به‌طور مداوم در حوزه‌های حاکمیتی گوناگون، بین نیروی کار و مشتریان میانجی‌گری می‌کنند و این امر ضابطه‌گذاری برای آن‌ها را دشوار می‌سازد. پلتفرم‌ها دارایی‌های ثابت بسیار اندکی دارند و فاصله قراردادی خود را با کارگران حفظ می‌کنند. این سیالیت و زودگذری به معنی آن است که می‌توانند از اجرای قوانین محلی که برای حفاظت از کارگران و عموم مردم گسترده‌تر طراحی شده است و نیز نظام‌های مالیاتی و قواعد رقابتی طفره بروند.

همین‌رویه به خدمت سرکوب قدرت ساختاری کارگران می‌آید. هنگامی که کارگران جدا از هم و به لحاظ جغرافیایی پراکنده باشند و به واسطه طراحی پلتفرم در رقابت با یکدیگر قرار داشته باشند، سازمان‌دهی، هم‌بستگی و اقدام جمعی برای بهبود شرایط کاری بسیار دشوار می‌شود. کاربست چارچوب‌های ضابطه‌گذاری ملی که چانه‌زنی جمعی را میسر می‌کنند، در پلتفرم‌های کار آنلاین در مقیاس جهانی کار دشواری است. فقدان ساختارهای رسمی پاسخ‌گویی به کارگر و مردم در کار ابری قدرت عظیمی در اختیار پلتفرم‌ها قرار می‌دهد تا شروط خود را دیکته کنند، شرایط کاری را تنظیم کنند و در نهایت بنا به میل خود مسئولانه یا غیرمسئولانه رفتار نمایند.

اکثر پلتفرم‌های کار ابری در مقایسه با اشتغال استاندارد موانع ورود به کار کمتری دارند. این می‌تواند فراهم‌آور فرصت‌های مورد نیاز کار برای افرادی باشد که از مشارکت برابر در بازارهای کار کنار گذاشته شده‌اند؛ افرادی مانند کارگران در جنوب جهانی، مردم (عمدتاً زنان) با وظایف خانگی و مراقبتی بیشتر، کارگران مهاجر، اجتماعات اقلیت قومی و کارگران دچار نقص عضو. با این حال، اکثر پلتفرم‌های بین‌المللی کار ابری مازاد قابل‌توجهی از نیروی کار را در پلتفرم ثبت‌نام می‌کنند. با این کار به مشتریان کمک می‌شود تا کارگران را آسان‌تر و سریع‌تر بیابند، ولی درعین حال دسترسی به شغل و دستمزد برای کارگرانی که در رقابتی فزاینده و شدید برای تعداد محدودی شغلند، سرکوب می‌شود.

در پلتفرم‌های کار ابری با وظایف به‌ویژه کوتاه‌مدت موسوم به پلتفرم‌های «خرده‌وظیفه» (مانند میکروورکرز، آمازون مکانیکال ترک و اپن) کارگران در پروژه‌های بزرگ‌تر مثلاً برای مرحله آموزش سیستم‌های یادگیری ماشینی با مشارکت در کدگذاری مجموعه داده‌ها مشارکت می‌کنند. این پروژه‌ها به وظایف بسیار خردی تقسیم شده‌اند که در عرض چند ثانیه قابل انجامند. در این مرحله، صدها کارگر از ده‌ها کشور برای انجام یک پروژه برای یک مشتری در بازه زمانی بسیار کوتاه کار می‌کنند. این برون‌سپاری کارهای بسیار خرد می‌تواند شرایط کاری کارگران را در محصول نهایی به کلی مخفی کند و بدین گونه در خدمت **نامرئی‌بودگی کار ابری** سهیم باشد که به نوبه خود قدرت کارگران را تحلیل می‌برد؛ مخصوصاً به این دلیل که کارگر به سهولت کنار گذاشته می‌شوند و جایگزین می‌شوند.

شرایط کاری روزمره کارگران ابری به دلیل دشواری بسیار در اعمال قدرت جمعی و به دلیل اینکه عموماً تحت حمایت قانون‌گذاری

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Kelle Howson <kelle.howson@oii.ox.ac.uk>

< تیمارداری

همچون کار و معرفت‌شناسی

آریل ساله، استاد مدعو، دانشگاه نلسون ماندلا در آفریقای جنوبی، عضو دائمی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

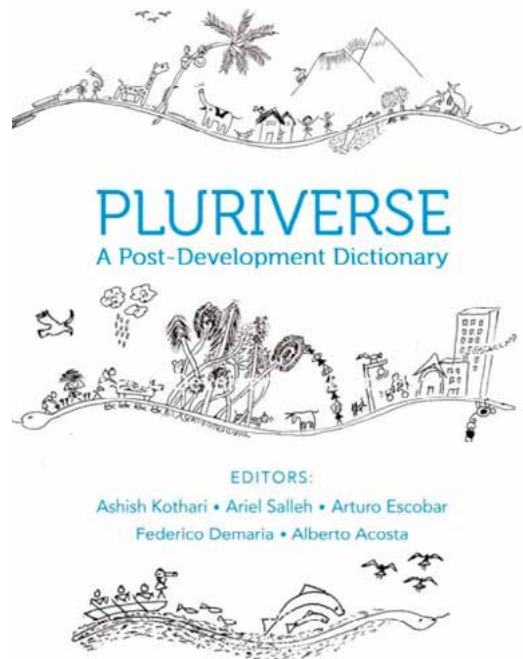
ماتریالیست‌های نوین مایلند بگویند - امری «درهم‌تنیده» است. با این‌همه، من بر این صورت‌بندی دست نمی‌گذارم؛ در عوض، تیمارداری را همچون یک شکل کار - کار بازتولیدی در تمایز با کار تولیدی - می‌بینم. تیمارداری مدبرانه به فرایندهای زیستی‌جسمانی انرژی می‌بخشد، مثل مراقبت از یک کودک یا حمایت بومیان از یک توده جنگلی. تیمارداری نوعی معرفت‌شناسی را می‌آموزد که توأمان ریشه‌دار و سیستمی است.

در مجموعه مقالاتی که با نام چندگیتی (۲۰۱۹) (Pluriverse) ویرایش و منتشر کردیم، کارین آمیموتو اینگرسول این حساسیت را در میان ماهی‌گیران هاوایی چنین توصیف می‌کند:

نوعی دانش مسیریابی غیربازاری دربارهٔ اقیانوس، باد، امواج، جریان‌های آب، شن، جلبک‌ها، ماهیان، پرندگان و اجرام آسمانی، به مثابه نظام به‌هم‌پیوسته‌ای که شیوهٔ متمایزی از حرکت درون جهان را ممکن می‌کند.... در این‌گونه سواد و دانش اقیانوسی، بدن و منظرهٔ دریا درون گفتاری پیچیده وارد تعامل می‌شوند.... که بدیلی برای کلان‌روایت جهان‌های اندیشهٔ غربی است که «خودهای» ما را از هم جدا نگه می‌دارد.... به این ترتیب، دیدن به فرایندی سیاسی بدل می‌شود؛ یا به تعبیری دیگر، به خوانش همهٔ خاطرات و دانش‌هایی که درون زمان و فضای اقیانوسی آموخته شده‌اند اما به دست برساخت‌های استعماری سفت‌وسخت از هویت، مکان و قدرت محو شده‌اند.... [بخش بیش از حدی از] جهان بدون خاطره پیش می‌رود، گویی فضاهایی که در آن زندگی می‌کنیم جغرافیاهایی سفید و خالی و بنابراین آمادهٔ مصرف و توسعه هستند....» [مورب‌نویسی‌ها افزوده شده‌اند]

< ارزش نوزاینده

همان‌طور که در رسالهٔ اخلاق پروتستانی آمده است، پدرسالاری مسیحی و سرمایه‌داری، به لحاظ تاریخی، دو چارچوب درهم‌تنیده‌اند. با ظهور شرکت‌های جهانی و مؤسسات چندجانبه، دانش‌های دیگری شدهٔ مراقبت‌گران (caregivers)، خرده‌زمین‌داران و مردمان اولیهٔ یک سرزمین همچون اموری «فرهنگی» و نه «اقتصادی» خوار شمرده شدند. این امر باعث می‌شود فرایند تأمین این دانش‌ها - فرایندی که به نحوی زیرکانه پایدار و ماندگار است - در گفتار نرینه‌سالار طبقه‌متوسطی سفید - گفتاری که در آن راست و چپ سیاسی فرض می‌گیرند که کار باید «مولد» باشد - نامریی و



چندگیتی: واژه‌نامه‌ای برای تفکر پسا-توسعه‌گرایی. کتاب تالیف (۲۰۱۹)

فانتزی اروپامحور «سیطره بر طبیعت» همیشه هستی‌شناسی مسئله‌داری بوده است و پیوند ریشه‌گانی میان ماده (matter) و اصطلاح لاتینی mater هیچ تصادفی نیست. ابومفیمیست‌های اولیه میل تمدنی به سیطره را صورت والایش‌یافته‌ای از مادرکشی می‌دانستند که به مردان اجازه می‌دهد به لحاظ فرهنگی، و بدون وابستگی به سیلان‌های طبیعی رازآلود، عرض اندام کنند. امروز، همین تفکیک روانی که طبیعت را بیرونی می‌کند به قدرت‌های نئولیبرال، جنگ‌افزار و علم مدرن توان می‌بخشد. آیا معاملهٔ اودیپی‌ای به نام آکادمی می‌تواند با این واقعیت کنار بیاید؟

< یادآوری

در هر صورت، از آن‌جا که فرهنگ کهن «دیگری‌سازی» جهانی از ابژه‌ها و انتزاع‌ها می‌سازد، تصویر آینه‌گونش هم‌چنان حسانی می‌ماند و می‌توان آن را «تیمارداری» (holding) نامید. تیمارداری روی سخنش با حک‌شدگی انسان در سوخت‌وساز طبیعت است؛ بازتاب دقیقهٔ آغازین خودسازی در آغوش مادر. وقتی آدم‌ها می‌توانند خودشان را چون امری حک‌شده در طبیعت حس کنند، با آغوش باز درک می‌کنند که چگونه تمام حیات روی زمین - چنان‌که

است - البته نباید با مفهوم «امنیت غذایی» سازمان غذا و کشاورزی ملل متحد خلط شود. امنیت غذایی صرفاً سودجویی بیش‌تر، سلب مالکیت بیش‌تر از معاش مردم، افزایش مزارع تک‌محصولی با کشت‌وکار نفتی، و تجارت آزاد ماورای قاره‌ای آلودگی‌آور را به همراه می‌آورد. فمینیست‌های جریان اصلی و نیز برخی کنشگران چپ‌گرا و سبزها با اعتماد به نفس از تنظیم پارادایم سرمایه‌دارانه مسلط صحبت می‌کنند. اما اغلب، قوای دولتی اقدامات خیرخواهانه در راستای تغییر را با شکل سرکوبگرانه‌ای از تساهل تصرف می‌کنند. این امر بیش‌تر در مورد اقتصاد چرخه‌ای (circular economy)، توافق‌های سبز و حکمرانی نظام زمین دیده شده است.

< یک تمدن زیستی؟

«توزیع منصفانه و پایدار» محصول اجتماعی جهان به نظر خوب می‌رسد اما از منظر ترمودینامیکی هیچ معنایی ندارد. همان‌طور که جیسون هیکل اشاره می‌کند، اقتصاد جهانی برای دستیابی به اهداف توسعه پایدار ملل متحد باید ۱۷۵ برابر حجم کنونی‌اش رشد کند. همین حالا هم سالانه پنجاه درصد از حد ظرفیت‌های سیاره زمین بیش‌تر رشد می‌کند. اقتصادهای تیمارداری در ایجاد فضاهای مشاع و اشتراکی برای تولید محلی، به حدود مادی طبیعت احترام می‌گذارند. این پارادایم مردمی در پی «تمدنی زیستی» (bio-civilization) است تا آن را جایگزین فردگرایی منزویانه مبتنی بر فناوری‌های پیشرفته و فرمول‌های زندگی ستیز دولت‌های ویروسی کند. در برابر کوکیتی (cogito) جدا افتاده - «فکر می‌کنم پس هستم» - اوبونتوی (ubuntu) آفریقای جنوبی قرار می‌گیرد که بر منطق تیماردارانه «من هستم چون تو هستی» مبتنی است. طبقه‌های به هم مرتبط در جهان بودن اکنون همچون فرشی جهانی از بدیل‌ها با یکدیگر در گفتگو هستند؛ طبقه‌هایی از جمله زندگی خوب (buen vivir)، روستاهای زیست‌بومی (eco-villages)، اقتصاد مبتنی بر هدیه، کیوسی (kyosei) یا روح همکاری، سنتی‌پنسار (sentipensar) یا حس-فکر کردن.

آیا بوم‌سوسیالیست‌ها می‌توانند «تجسم دوباره» ماتریالیسم‌شان باشند و عاملیت تاریخی یک طبقه زحمتکش «دیگری‌شده» - «فرا-صنعتگران» - از پیرامون‌های خانگی و جغرافیایی سرمایه تشخیص دهند و در نظر بگیرند؟ این‌جا، در کرانه‌های نظریه، کارگران سخن‌ناگفته‌ای هستند که نیازهای مادی همه طبقات را تأمین می‌کنند. در واقع، آنان حتی با کنار هم نگه‌داشتن سوخت‌وساز طبیعت-انسان، سرمایه‌داری را ممکن می‌کنند. این طبقه جهانی هیچ به انتزاعات سفت‌وسخت یک عصر اروپامحور در حال احتضار - سوژه بر فراز اژه، بشر بر فراز طبیعت، مرد بر فراز زن، سفید بر فراز سیاه، اقتصاد بر فراز زیست‌بوم - نیازی ندارد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Ariel Salleh <arielsalleh7@gmail.com>

۱. این متن منطبق بر سخنرانی‌ای است که برای نشست «زنان، زیست‌بوم و مداخلات سیاسی از جنوب تا شمال جهانی، سوربن» (پاریس، ژوئن ۲۰۲۱) ارائه شد.

مسکوت گذاشته می‌شود. به بیانی دیگر، در این گفتار غالب، «کار واقعی» عبارت است از دگرگون کردن ماده به چیزی «بشرساخته» و بنابراین واجد «ارزش». حتی بوم‌سوسیالیست‌های پیشرو، حامیان توافق جدید سبز (Green New Deal) و عالمان اقتصاد سیاسی، به بیانی کمی، در دفاع از جای‌دادن مراقبت درون اقتصاد رسمی استدلال می‌کنند. در تمایز با دوگانه‌انگاری مارکسیستی میان استفاده و مبادله، ارزش بازتولیدی یا «سوخت‌وسازی» (metabolic) نیازی به اندازه‌گیری ندارد؛ این ارزش در جریان رشد و نمو زیست‌بوم‌ها، و همراه با زیست‌بوم‌ها بدن‌های انسانی، به تجربه درمی‌آید.

برای تأمین نیازها بدون استثمار، استخراج‌گرایی، ازدست‌رفتن تنوع زیستی، بالا آمدن سطح آب و تغییرات اقلیمی راه‌های بسیاری وجود دارد. از زمان «انجمن مردم» (People's Caucus) در سیاتل در سال ۱۹۹۹، امپراتوری پدرسالارانه سرمایه‌داری از طرف جنبش‌هایی مثل «مجمع اجتماعی جهان»، ویا کامپسینا (Via Campesina)، شبکه زیست‌محیطی بومیان (Indigenous Environment Network)، رژه جهانی زنان (World Women's March)، و شورش انقراض (Extinction Rebellion) هدف قرار گرفته شده است؛ این‌ها تنها نام معدودی از جنبش‌ها است. چنین ابتکارهایی از متفکران استعمارستیزی مثل ایوان ایلچ و ولفگانگ زاکس و بوم‌فمینیست‌هایی مثل ماریا می‌یس و واندانا شیوا با نقد قدرتمندشان بر «کژتوسعه‌یافتگی» (Mal-development) الهام می‌گیرند. پروژه چندگیتی در سال ۲۰۱۹، با شعار «جهانی محلی است»، فضای اشتراک‌گذاری چندفرهنگی میان نمایندگان جنبش آندی زندگی خوب (buen vivir)، اجتماعات خودگردان یا سواراج (swaraj) هند، حامیان اروپایی رشدزدایی (growth) و گروه‌های دیگر پدید آورد. با نقل‌قول آزاد از مانفرد مکس-نیف باید گفت: اقتصادهای خودگردان کوچک «هم‌نیروزد» (synergistic) هستند و هم‌زمان نیازهای بسیاری را ارضا می‌کنند، از جمله نیاز به باززایی زیست‌بومی، معاش روزانه، یادگیری، نوآوری، هویت و تعلق.

< ساختارهای موازی

کار تیمارداری از طرف زنان خانه‌دار و دهقانان را می‌توان در اقداماتشان در محلات و روستاها برای جلوگیری از معدن‌کاری یا کاربرد آفت‌کش‌ها دید. همچنین، این کارگران به روندهای موازی ساختاری میان کالایی‌کردن طبیعت و کالایی‌کردن بدن‌های زنان و مردمان بومی توجه می‌کنند. به این ترتیب، در جنبش جهان‌گستر جنبش‌ها، انتخاب سیاسی برای زنان شمال جهانی تا اندازه زیادی مشابه انتخاب مردمان نژادی‌شده در جنوب جهانی است؛ یا رهایی از طریق سازوکار مدنی حقوق قانونی، یا تحقق خویش‌نهادن از طریق مناسبات متقابل در اجتماعات محلی.

در قرن بیست‌ویکم، مردمان بسیاری در حال برداشتن گام‌های تمدنی بزرگند تا بشر و طبیعت را دوباره کنار هم بنشانند. علم کل‌نگرانه «پارادایم جدید آب» (New Water Paradigm) یا «محکمه مردمی حقوق مام طبیعت» (Peoples' Tribunal on the Rights of Mother Nature) نمونه‌هایی از این یادآوری است. حاکمیت غذایی یکی از اهداف مرکزی کنشگری چندگیتیانه در شمال و جنوب جهانی

< انیمه‌های میازاکی:

جان‌دارانگاری برای عصر آنتروپوسین

شوگو یونه‌یاما، دانشگاه آدلاید، استرالیا

همسایه من توتورو (۱۹۸۸). کاری از استودیو گیبلی.



انیمه‌های او ارائه شده قدرت این را دارد که دل‌ها و ذهن‌های میلیون‌ها بیننده را به روی از نو تخیل کردن روابط انسان و طبیعت به نحوی مثبت بگشاید. انیمه‌های میازاکی با تصاویر و قصه‌های بسیار پرنفوذ و فهم‌پذیر از جان‌دارانگاری، به تخیل ما الهام می‌بخشد.

چند سال پیش که در کنفرانسی مقاله‌ای ارائه کردم و همین نکته را گفتم، یکی از همکارانم با تعجب و تشر گفت: «حتما داری شوخی می‌کنی!» «انیمه‌های میازاکی مال بچه‌هاست. پسر من وقتی پنج‌ساله بود توتورو را دید.» درست است: آثار میازاکی عمدتاً برای بچه‌هاست، اما به لطف فیلم‌های او، به قول تاکاهاتا ایسائو، یکی از مدیران سابق گیبلی، «بچه‌های ژاپنی هر وقت درختان را می‌بینند، توتورو، روح درختان، را احساس می‌کنند.» این نکته کاملاً می‌تواند در مورد بچه‌های سراسر دنیا صادق باشد. از سال ۱۹۹۶ که دیزنی شروع به توزیع فیلم‌های گیبلی کرد، شهر اشباح (Spirited Away) در سال ۲۰۰۳ جایزه اسکار بهترین انیمیشن بلند را گرفت و پخش فیلم‌ها در نت‌فلیکس و اچ‌بی‌دی مکس شروع شد، نفوذ جهانی انیمه‌های میازاکی رشدی تصاعدی را تجربه کرد.

< جان‌دارانگاری انتقادی

حالا، محبوبیت جهانی انیمه‌های میازاکی چه رابطی با عصر آنتروپوسین دارد؟

بازنمایی‌های جان‌دارانگاری در انیمه‌های میازاکی، به‌ویژه در فیلم‌های نشان‌دارش مثل نائوشیکا از دره باد (۱۹۸۴)، همسایه من توتورو (۱۹۸۸)، پرنسس مونونوکه (۱۹۹۷)، شهر اشباح (۲۰۰۱) و پونیو (۲۰۰۸)، مجالمان

توافقی عمومی وجود دارد که مواجهه با تغییرات اقلیمی، همه‌گیری کووید-۱۹ و دیگر بحران‌های وجودی همراه با عصر آنتروپوسین نیازمند بازاندیشی در روابط انسان و طبیعت است. اما در این زمینه پیشرفت چندانی نداشته‌ایم. شاید لازم است نوع کاملاً متفاوتی از رابطه را تصور کنیم. به نظر آمیتاو گوش، ما از قسمی بحران تخیل رنج می‌بریم، زیرا فاقد چارچوب ارجاع فرهنگی‌ای هستیم که ما را به تخیل کردن هستی‌شناسی‌های بدیل توانا سازد. آیا ممکن است جان‌دارانگاری (animism) یاری‌گر ما در یافتن راه‌حل باشد؟

ولی آیا جان‌دارانگاری «ایمان ساده» «مردمان بدوی»‌ای چون شکارچیان-گردآورندگانی نیست که بسیار از مدرنیته دورند؟ در اندیشه راست‌کیشانه غربی، جان‌دارانگاری معمولاً این‌گونه صورت‌بندی می‌شود که از بنیاد، نوعی معرفت‌شناسی غلط است. «جان‌دارانگاری نوین»، به عنوان یک مکتب فکری جدیدتر، دیدگاه مثبت‌تری اتخاذ می‌کند و جان‌دارانگاری را همچون نقدی مفید بر مدرنیته عرضه می‌کند. با این‌همه، هم‌چنان با تحقق کامل دورنما و نوید تام و تمام جان‌دارانگاری نوین فاصله داریم. تا اندازه زیادی، جان‌دارانگاری هنوز در وضعیتی آزمایشگاهی در گروه‌های انسان‌شناسی در دانشگاه‌های غرب باقی مانده است.

< محبوبیت جهانی انیمه‌های میازاکی

میازاکی هائاتو، کارگردان فیلم‌های انیمیشنی استودیو جیبلی، در الهام‌بخشیدن به درگیری عمیق با واقعیت‌های پرچالش زندگی در عصر آنتروپوسین نقشی ارزشمند ایفا کرده است. جان‌دارانگاری‌ای که در

کوداما (روح جنگل) در پرنسس مونونوکه (۱۹۹۷).
کاری از استودیو گیلی.



می‌دهد که در نوعی رابطه از نو تخیل شده میان انسان و طبیعت عمیق‌تر غور کنیم.

از نو تخیل شده؟ اوضاع در ژاپن متفاوت است؛ جایی که هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی جان‌دارانگاران تا همین امروز موازی با مدرنیته حضور داشته است. حضور جان‌دارانگاری در ژاپن به مثابه آن چیزی است که یونسکو یک میراث فرهنگی ملموس می‌خواند. افزون بر این، گونه جدیدی از جان‌دارانگاری، به نظر من، در واکنش به وجوه منفی مدرنیته تکامل یافته است و چنان «نیرو گرفته» (مثل عوض شدن پوکمون) که نقدی بازتابی بر مدرنیته را شکل دهد. این است آنچه من «جان‌دارانگاری انتقادی» یا «جان‌دارانگاری پست‌مدرن» می‌نامم.

جان‌دارانگاری انتقادی از درون گفتار مبتلایان به بیماری میناماتا^۱ تکامل یافت: قربانیان یکی از بدترین موارد آلودگی صنعتی در تاریخ بشر که از دهه ۱۹۵۰ به این سو ادامه داشته است. فیلم‌بازها شاید با فیلم ۲۰۲۰ جانی دپ به نام *میناماتا* آشنا باشند که زندگی یوجین اسمیت را تصویر می‌کند؛ عکاسی که عکس نمادین «توموکو اومورا در حمامش» را برداشت.

جامعه‌شناسی به نام تسورومی کازوکو برای نخستین بار این گفتار مردمی درباره جان‌دارانگاری به مثابه نقدی بر مدرنیته را مشاهده کرد. من «پروژه جان‌دارانگاری» تسورومی را در کتاب خودم — *جان‌دارانگاری ژاپن معاصر: صداهایی از ژاپن پس-فوکوشیما برای عصر آنتروپوسین*^۲ — دنبال کردم. میازاکی یکی از چهار روشنفکر برجسته ژاپنی است که روایت‌های زندگی‌شان را در این کتاب بررسی کرده‌ام و کاویده‌ام که چگونه این متفکران خلاق به این ایده رسیده‌اند که جان‌دارانگاری می‌تواند جهان را نجات دهند.

میازاکی هایتو بر این باور است که جان‌دارانگاری برای نجات جهان لازم است. بنابراین، انتشار و گسترش جان‌دارانگاری پروژه زندگی اوست. بنیاد فلسفی کارش را می‌توان نسخه مانگایی نوئیشیکا در دره باد دید؛ قصه‌ای حماسی با بیش از هزار صفحه درباره روابط انسان و طبیعت، که دوازده سال زمان برد تا کامل شود (۹۴-۱۹۸۲).

جان‌دارانگاری (انتقادی) میازاکی سه مؤلفه دارد. یکی تصویرسازی‌های زیبا از طبیعت بهره‌مند از قدرت عاملیت است. طبیعت همچون ترکیب غیردوگانه‌انگارانه‌ای از جهان زیستی و جهان معنوی عرضه می‌شود؛ چنان‌که *کوداما*، روح جنگل در پرنسس مونونوکه، نمادی از آن است. مؤلفه دوم معنا و اهمیت مکان و امور محلی است که جان‌دارانگاری او

را از گفتار ایدئولوژیک و شوونیستی جان‌دارانگاری ژاپنی تحت هدایت دولت جدا می‌کند. موقعیتی که او برای جان‌دارانگاری تعیین می‌کند این امکان را برای جان‌دارانگاری فراهم می‌کند تا با جان‌دارانگاری در مکان‌های دیگر رابطه بازی برقرار کند و چیزی بسازد که عارف دیرلیک به آن «اتحادهای فرامحلی» می‌گوید. مؤلفه سوم نفی دوگانه‌انگاری‌هایی مثل انسان/طبیعت، خیر/شر، زندگی/مرگ، معنوی/مادی، دیدنی/نادیدنی و روشن/تاریک است که دلالت‌های نظری قدرتمندی دارد. جان‌دارانگاری میازاکی هایتو به لحاظ نظری رادیکال است، زیرا مقدمات بدیهی‌پنداشته پارادایم علوم اجتماعی و مدرنیته را — که همگی مبتنی بر دوگانه‌انگاری‌های سلسله‌مراتبی‌اند — به چالش می‌کشد: (۱) انسان‌ها بر فراز طبیعت (انسان‌مرکزپنداری) (۲) عقلانی بر فراز معنوی (سکولاریسم) و (۳) سنت اروپایی بر فراز دیگری‌ها (اروپامحوری). به بیانی دیگر، جان‌دارانگاری میازاکی پارادایم موجود را از هم می‌گسلد. همچنین، پتانسیلی فراهم می‌کند که تخیل‌مان را به پیگیری مسیری جدید به سوی تصور پارادایم متفاوتی که از دوگانه‌انگاری‌های سلسله‌مراتب آزاد است تشویق و تحریک می‌کند. برای جزئیات بیش‌تر بنگرید به مقاله من *جان‌دارانگاری میازاکی هایتو و آنتروپوسین* در نشریه نظریه، فرهنگ و جامعه (Theory, Culture & Society).

با این دلالت‌های نظری، محبوبیت جهانی انیمه‌های میازاکی پدیده جامعه‌شناختی معناداری را می‌سازد. میازاکی تصاویر قدرتمندی از جان‌دارانگاری را به دل‌ها و ذهن‌های میلیون‌ها بیننده می‌اندازد، درست مثل توتورو که بذرهای درخت را همراه با کودکان می‌کارد. محبوبیت گسترده کار میازاکی می‌تواند از درک یا عطشی شهودی نسبت به موضع جان‌دارانگارانۀ او حکایت کند. ممکن است فیلم‌هایی که او از جهانی دوباره افسونی‌شده می‌سازد بینندگان (از جمله عالمان اجتماعی) را آماده کند تا بیش‌تر با معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی جان‌دارانگارانۀ سازگار شوند، به نحوی که بحران تخیلی را که گوش ترسیم کرده است جبران کنند. در این معنا، میازاکی هایتو «قصه‌ای تمام و کمال» به ما ارائه می‌کند تا با آن به «طوفان تمام و کمال» عصر آنتروپوسین پاسخ دهیم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Shoko Yoneyama <shoko.yoneyama@adelaide.edu.au>

۱. میناماتا یک بیماری سیستم اعصاب مرکزی است که در اثر مسمومیت با جیوه ایجاد می‌شود. (م)

۲. Yoneyama, S. (2019) *Animism in Contemporary Japan: Voices for the Anthropocene from Post-Fukushima Japan*. Oxon and New York: Routledge.

< آنتروپوسین و گله‌مندانش

گایا جولیان، مرکز مطالعات اجتماعی دانشگاه کویمبرا، پرتغال

ساحل عاج. عکس از گایا جولیان.



انسان‌شناسی، سیاست، فلسفه، شعر و هنرهای اجرایی - نضج گرفته‌اند. این نقدها از دو ایده مهم تکوین‌یافته درون گفتگویی فرارشته‌ای در علوم انسانی زیست‌محیطی الهام گرفته‌اند: نخست، این که محیط زیست هم پدیده‌ای اجتماعی است، و دوم این که برای وارونه کردن آثار خشونت‌بار آنتروپوسین بر هر موجود زنده‌ای، باید وابستگی متقابل میان انسان‌ها و دیگر عناصر زنده و غیرارگانیک زمین را به رسمیت شناخت و به امری سیاسی بدل کرد.

اخیراً، آنتروپوسین به عنوان یک مفهوم و به عنوان مجموعه‌ای از فرایندها و پدیده‌ها به مرکز مباحثات سیاسی و همین‌طور هنری، فرهنگی و دانشگاهی آمده است. معنای رایج‌تر و غالب‌تر آن، به طرز مجادله‌انگیزی، به فرایندهایی اشاره دارد که دانش‌پژوهان رد پایشان را تا انقلاب‌های صنعتی دوم یا سوم دنبال می‌کنند؛ یعنی وقتی که ظاهراً مداخلات انسانی رفته‌رفته تأثیر عظیمی بر ترکیب زمین‌شناختی، فیزیکی و زیستی زمین گذاشت.

< آنتروپوس آنتروپوسینی و هیولاهایش

این مقاله کوتاه از این تأملات انتقادی ریشه می‌گیرد و تمرکز دارد بر خصلت مشخصی از آنتروپوسین در ارتباط با تولیدگری نشانگانی مخیله‌ها، رتوریک و کردوکارها و همچنین فرهنگ‌های قضایی، سیاسی و مردمی برخاسته از نوعی سوژه استعلایی جمعی (فوکو) که می‌توان آن را آنتروپوس عصر آنتروپوسین یا آنتروپوس در عصر آنتروپوسین نامید.

همان‌طور که الیزابت پوونلی تأکید می‌کند، این آنتروپوس توأمان دو مؤلفه را دربرمی‌گیرد: سوژه دکارتیندهای پسااستعماری و استعمارستیز و مرد لیبرال قرارداد اجتماعی که دانش‌پژوهان فمینیست آن را در پیوند با ظهور مدرنیته اروپامحور و غربی می‌بینند که به جهان شکلی دوباره داد. بینشی از جهان، تاریخ، جغرافیا و

< دیدگاه‌های انتقادی نسبت به نظریه آنتروپوسین

در نظرگاه‌های انتقادی‌تر، آنتروپوسین و بحث عمومی درباره آن در خدمت مفهوم‌پردازی مجدد مدرنیته استعماری و سرمایه‌دارانه (طبق این نقدها، آنتروپوسین واقعیتی مدرن است) و روابط بین انسانی، نانسانی و امور بی‌جان است که از آن زمان جایگاهی ممتاز یافته است. این مفهوم‌پردازی مجدد بر مبنای بازنگری رادیکال ساختارهای قدرت حاکم بر عناصر ارگانیک و غیرارگانیک بر مقیاسی سیاره‌ای انجام می‌شود.

این مواضع انتقادی در تلاقی رویکردهای ضدسرمایه‌داری و استعمارستیز و از نقدها و معرفت‌شناسی‌های ضدنژادپرستانه، فمینیستی و کوئیر در بین رشته‌های مختلف - از زیست‌شناسی، جغرافیا، زمین‌شناسی و فیزیک گرفته تا سینما، جامعه‌شناسی،

فمینیستی در جهت خودآیینی فردی و جمعی می‌دانم؛ پروژه‌های که مراقبت را در خود ادغام می‌کند - در غیر این صورت، نقش‌های جنسیتی پدرسالارانه، نژادپرستانه و سرمایه‌دارانه ساختار مراقبت را تعیین می‌کنند - و مراقبت متقابل میان انسان‌ها و ناسان‌ها را پیش‌فرض می‌گیرد.

در زمینه مردم در حال حرکت، مبارزات استعمارستیزانه و ضدپدرسالاری اقلیت‌ها و همین‌طور تاب‌آوری و مقاومت محلی‌ها و بومیان علیه فجایع زیست‌محیطی و امنیتی‌کردن نواستعماری این فجایع، خودمراقبتی به معنی خودآیینی فردی و جمعی، حفاظت از خود و همبستگی علیه نظارت، انضباط و سوءاستفاده‌های دولتی است. پروژه سیاسی مراقبت، خودمراقبتی و زمین‌مراقبتی به‌هم‌وابسته مبارزات ضد اقتدارگرایی را کنار مبارزات ضداستعماری علیه استخراج‌گری، استثمار و آسیب‌پذیرسازی می‌نشانند. این پروژه نه‌تنها بر این فهم مبتنی است که سرمایه‌داری و پدرسالاری، با دیوارها و مرزهای نظامی‌شده‌شان، اردوگاه‌ها و مجمع‌الجزایر زندان‌کده، نظام‌های نظارتی، بی‌حرکی و تحرک اجباری، ماهیتا نژادپرستانه هستند، بلکه همچنین بر این مقدمه اتکا دارد که استعمارگری سرمایه‌داری نژادی و پدرسالاری (سدریک جی. رابینسون، روت گیل‌مور، لورا پولیدو) در رابطه‌ای با سیاره زمین ریشه دارد که منحصر تحت هدایت سودآوری است.

بنابراین، بنیادهای ضداستعماری چنین پروژه سیاسی‌ای ضرورتاً ضد استخراج‌گری و مبتنی بر وابستگی متقابل همه مؤلفه‌های انسانی، ناسانی و غیرجان‌دار زمین است.

چنین مفهومی مسئله زمین‌مراقبتی - یعنی رابطه‌ای ضدسرمایه‌دارانه میان همه مؤلفه‌های سیاره زمین - را پیش می‌کشد. این برنامه، با الهام از چندگیتی‌های بومیان، معرفت‌شناسی‌های جنبش‌های سیاسی مثل ژینولوژی (زن‌شناسی) کردی و روشنفکران غربی مثل دونا هاراوی، استیسی آلیمو و کارن باراد، ایده مراقبت را به زندگی ناسانی بسط می‌دهد. تنها از طریق سه‌گانه مراقبت، خودمراقبتی و زمین‌مراقبتی است که مسئولیت انسانی نسبت به زندگی انسانی و ناسانی و نازندگی (nonlife) به ارزشی سیاسی بدل می‌شود.

بسیاری از اجتماعات جنوب جهانی و اجتماعات بومیان، ساکنان حاشیه‌ای‌شده شمال جهانی و جنبش‌های سیاسی در سراسر سیاره تجسم این اصولند. تنها نوعی پروژه سیاسی سیاره‌گستر رادیکال که هیولاوشی مرگبار منطق‌ها و هستی‌شناسی‌های آنتروپوسینی را ببیند و موقعیت‌مندی و چندگونگی حیاتی واکنش‌ها به این هیولاوشی را به رسمیت بشناسد قادر است فعلاًنه با آن مقابله کند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Gaia Giuliani <gaigiuliani@ces.uc.pt>

۱. ساکنان آفریقایی-برزیلی سکونت‌گاه‌هایی موسوم به کیلومبو (quilombo) که نخستین بار به دست بردگان فراری در برزیل ساخته شدند. (م)

بشر به این آنتروپوس پیوسته است که - با برساختن نشاندگانی ذهن و بدن، انسانی و ناسانی، مرد و زن، سفید و غیرسفید، خیر و شر، عقلانی و ناعقلانی، سکولار و متعصب، درست و غلط، فراتر و فروتر، نجات‌بخش و کشنده همچون موجودیت‌هایی مجزا - هستی‌شناسی‌ها و منطق‌هایی را تحمیل کرده است که سرمایه‌داری و خشونت‌ش را از زمان مقدمات قرون‌وسطایی مدرنیته اروپامحور حفظ و بازتولید کرده و می‌کند.

با پیوند زدن نظریات و تأملات راجع به درهم‌تنیدگی‌های میان هستی‌شناسی‌ها و منطق‌های آنتروپوسین از یک سو و سرمایه‌داری نژادی، پدرسالاری و استعمارگری از سوی دیگر، این مسئله را واکاوی می‌کنم: نقش حیاتی فرایند گفتاری هیولاسازی - به مثابه فرایندی تاریخی تولیدشده - در ساختن آنتروپوس عصر آنتروپوسین و سهم‌آفرینی آن در خلق «ما»ی هژمونیک مستقر در مرکز ساختارهای قدرت و استخراج ارزشی که خاستگاه‌شان مدرنیته سرمایه‌دارانه و استعماری است. این مطالعه روابط بین عملکرد هستی‌شناسی‌ها و منطق‌های آنتروپوسین و مشروعیت‌یابی آن‌ها در طی زمان و مکان را فاش می‌کند و به این ترتیب، از پیوندهای بین فرایند هیولاسازی و خشونت علیه شورشیان استعماری، بردگان فراری، کیلومبونی‌ها (quilombolas)، جادوگران، کافران، دهقانان شورشی، کارگران صنعتی اعتصابگر و مقاومت بومیان پرده برمی‌دارد و این کار را با پیوند زدن ساخت گفتاری هراس اخلاقی علیه این گروه‌ها به خشونت استعماری، اقتدارگرایی دولتی و استخراج‌گری مهلک و وحشیانه انجام می‌دهد.

در جدیدترین کتابم با عنوان هیولاها، فجایع و آنتروپوسین: نقدی پس‌استعماری، مخیله‌های اروپایی و غربی در باب فاجعه طبیعی، مهاجرت انبوه و تروریسم را از طریق پژوهشی پس‌استعماری در مفاهیم مدرن هیولاوشی و فاجعه کاویده‌ام. شمایل و نشانه‌های تثبیت‌شده فرهنگ بصری عامیانه در آثار فیلم‌ها و سریال‌های علمی‌تخیلی، آخرالزمانی و ترسناک و همین‌طور در تصاویر بازتولید و تکثیرشده رسانه‌های خبری کمک می‌کنند تا تبار ترس‌های مدرن را تا هستی‌شناسی‌ها و منطق‌های آنتروپوسین ردیابی کنیم. کتاب در حد افشای خشونت درونی آنتروپوسین توقف نمی‌کند بلکه تا پیشنهاد معرفت‌شناسی‌ای فمینیستی، پساتوسعه‌ای و زیست‌بوم‌گرایانه و پروژه سیاسی‌ای که مفهوم جدیدی از امر سیاسی را می‌پذیرد پیش می‌رود.

< پروژه سیاسی فمینیستی برای زمانه حاضر

من در پاسخ به منطق‌ها و هستی‌شناسی‌های آنتروپوسینی، پروژه سیاسی مراقبت، خودمراقبتی و زمین‌مراقبتی (Earth care) به‌هم‌وابسته را پیشنهاد می‌کنم. مرکزیت مراقبت را از فمینیسم‌های مدرن غربی وام گرفته‌ام - یعنی رفاه (روانی-اجتماعی و فرهنگی، جنسی و اقتصادی) افراد و اجتماعات همچون امری مشاع و اشتراکی تلقی شده است، همچون یک منبع و تکلیفی اجتماعی (ناسی فریزر؛ استفانیا بارکا). با این همه، مسئله مراقبت از خلال نقدهای کوئیر و نقدهای زنان بومی، سیاه و طبقه کارگر خوانده شده است. با الهام از صورت‌بندی‌های سارا احمد و ادری لورد، من خودمراقبتی را پروژه‌ای

< شیوه زیست امپریالیستی و هژمونی سرمایه‌دارانه

اولریش براند، دانشگاه وین اتریش، و مارکوس ویسن، مدرسه اقتصاد و حقوق برلین آلمان

یکی از مثال‌های بسیار از این‌که مصرف زیاد آوکادو در شمال جهانی به هدر رفتن مقدار قابل توجهی آب در جنوب جهانی می‌انجامد. این عکس یک مزرعه پرتراکم و جوان در آفریقای جنوبی است. عکس از Creative/Edrean 2013 Commons



< هژمونی

شیوه تولید و زندگی فسیلی-صنعت‌گرانه - یا به تعبیری شیوه امپریالیستی - که به لحاظ اجتماعی و زیست‌بومی مسئله‌دار اما جذاب است، در سطح وسیعی پذیرفته شده، یا به تعبیر آنتونیو گرامشی، هژمونیک شده است. این نظام هژمونیک ثروت مادی (در شمال جهانی برای بسیاری و در جنوب جهانی برای برخی)، سود و شغل می‌آفریند و درون گفتارهای مسلط («نیاز به رشد» و سوپزکتیویته‌های مسلط («بیش‌تر داشتن»، «ارزان‌تر به دست آوردن») - که بیش از پیش از روند دیجیتال‌شدن شکل می‌پذیرند - حک شده است. استثمار کار و طبیعت در جای دیگر شرط مصالحه‌های اجتماعی بین سرمایه و کار است و این امر در جوامع طبقاتی، پدرسالارانه و نژادی‌شده خود شمال جهانی رخ می‌دهد؛ جایی که نابرابری‌های اجتماعی و جغرافیایی چشم‌گیری برقرار است و در دهه‌های اخیر رشد داشته است.

در شمال جهانی، زیرساخت‌های زندگی روزمره در حوزه‌هایی مثل خوراک، حمل‌ونقل، برق، گرمایش یا مخابرات، تا اندازه زیادی، بر جریان‌های مادی جایی دیگر، بر کارگرانی که منابع مربوطه

تفکر انتقادی اجتماعی و علوم اجتماعی از سنتی غنی در مفهوم‌پردازی و تحلیل انضمامی ثبات، تغییر و بحران‌های جوامع سرمایه‌داری برخوردار است. در حالی که علوم اجتماعی جریان اصلی معمولاً از مشکلات (که باید حل شوند) حرف می‌زند بدون این‌که به علل ریشه‌ای آن مشکلات بپردازد، تحلیل‌های ملهم از نظریه انتقادی سرشت ذاتاً متناقض و همچنین مورد نزاع روابط اجتماعی را آغازگاه خود می‌گیرند. هدف مفهوم «شیوه زیست امپریالیستی»^۱ درک برخی تناقض‌های تاریخی و کنونی با تأکید بر چالش عمده زمانه ماست: بحران زیست‌بومی تعمیق‌شونده و رابطه آن با سرمایه‌داری در حال جهانی‌شدن.

الگوهای عمیقاً ریشه‌دار تولید و مصرف، که بیش از همه الگوی مسلط در جوامع سرمایه‌داری صنعتی‌شده متقدم است، دسترسی نامتناسب به طبیعت و نیروی کار در سطح جهانی را پیش‌فرض می‌گیرند. این امر به تخریب زیست‌بوم‌ها، فشار بیش از حد بر مخازن زیست‌بوم (ecological sinks)، بیکاری بالا در بسیاری از کشورها و تقسیم کار ناموزون می‌انجامد؛ تقسیم کار ناموزونی که معمولاً بار اضافی بر کارگران آسیب‌پذیر، زنان و مهاجران (بی‌مدرک) تحمیل می‌کند.

حمل و نقل همچنان سهم اصلی را در انتشار آلاینده‌های گلخانه‌ای دارد). با این همه، در عمل ماشین‌های برقی به‌ندرت سهمی در غلبه بر مشکلات زیست‌محیطی اجتماعی ناشی از حمل و نقل با ماشین شخصی خواهند داشت. وابستگی به مواد خام صرفاً از منابع فسیلی به منابع فلزی منتقل خواهد شد، رشد ماشین‌های برقی به تخریب مناظر در حوزه‌های معدنی جنوب جهانی خواهد انجامید و تسلط ماشین‌ها بر فضاهای شهری و روستایی - به زیان دوچرخه‌ها، پیاده‌ها و حمل و نقل عمومی - همچنان برقرار خواهد ماند.

«اقتصاد سبز»، که حمل و نقل با ماشین‌های شخصی برقی نماد برجسته آن است، منافع بسیار زیادی در زمینه سرمایه‌گذاری و مشاغل و کاهش بحران زیست‌بومی را نوید می‌دهد. از این جهت، اقتصاد سبز همچنان در مسیر نوعی مدرن‌سازی زیست‌بومی باقی می‌ماند که بنیادهای شیوه تولید و زندگی سرمایه‌داری را به پرسش نمی‌کشد. نوعی صورت‌بندی سرمایه‌داری سبز که ممکن است به‌استراتژی‌های اقتصاد سبز - مثل توافق سبز اروپا - منتج شود، می‌تواند در رسیدگی به تناقض‌های اجتماعی-زیست‌بومی‌ای که در سال‌های اخیر بیش از پیش آشکار شده‌اند سهم داشته باشد. اما این کار را به طریقی انجام می‌دهد که به لحاظ فضایی انحصاری و به لحاظ زمانی محدود است و همچنان هزینه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی به بار می‌آورد و آن‌ها را در فضا و زمان بیرونی می‌کند.

< مفهومی اکتشافی برای بحث بیش‌تر

ابزار اکتشافی «شیوه زیست‌امپریالیستی» از سنت فکری پر تنوع و غنی‌ایدر شمال و جنوب جهانی الهام می‌گیرد. در این‌جا به‌ویژه جا دارد به شکل‌های آمریکای لاتینی تفکر انتقادی اشاره کنیم، که از جمله در سهم‌آفرینی در نظریه وابستگی یا اکولوژی سیاسی و در مفاهیمی مثل «ناهمگونی ساختاری»، «کودیلسم»، «وجه استعماری قدرت» (coloniality of power) (که جامعه‌شناس پرویی به نام آنیبال کیخانو آن را پرورانده) یا مفهوم «وجه استعماری دانش» (که ادگاردو لاندز پیشنهادش کرده) مشهودند.

تداوم گفتگوی بین این رویکردها و کاربست بیش‌ترشان در پژوهش تجربی فهم ما را از شیوه زیست‌امپریالیستی و تناقض‌های فزاینده‌اش بیش‌تر و بیش‌تر ارتقا می‌دهد. حتی مهم‌تر از این، کمک می‌کند بدیل‌هایی را شناسایی کنیم که هنگام وقوع گسست‌ها ظهور می‌کنند و هنگامی که وضعیت‌های بهنجار مفروض دیگر بهنجار و عادی تلقی نمی‌شوند. به این ترتیب، می‌توانیم بالقوگی‌ها و خطوط مرزهای نوعی شیوه زندگی همبستگی‌محور را استخراج کنیم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Ulrich Brand <ulrich.brand@univie.ac.at>

Markus Wissen <markus.wissen@hwr-berlin.de>

را استخراج می‌کنند و بر سکونت‌گاه‌های زیست‌بومی فقیر در مقیاسی جهانی - که آلاینده‌هایی را که به خاطر عملیات نظام‌های زیرساختی تولید شده‌اند جذب می‌کنند - اتکا دارند. کارگران در شمال جهانی از این نظام‌ها بهره می‌گیرند؛ نه فقط به خاطر این که آن‌ها را مؤلفه‌های یک زندگی خوب می‌دانند، بلکه چون به آن‌ها وابسته‌اند. عمدتاً این انتخاب شخصی نیست که کارگران را به خرید «غذای ارزان از ناکجا» (به قول فیلیپ مک‌مایکل)، راندن ماشین یا روشن کردن خانه‌هایشان با برقی که با سوزاندن سوخت‌های فسیلی تولید شده‌اند وامی‌دارد. در عوض، آن‌ها باید چنین کنند تا خانواده‌شان را تغذیه کنند، سر کار بروند یا چون خدمات شهری بدیل‌های تجدیدپذیر ارائه نمی‌کند به خاطر این که در بسیاری از کشورها انرژی تجدیدپذیر تاکنون با قیمت بالاتری عرضه شده است. بنابراین، کارگران مجبور به پیگیری شیوه زیست‌امپریالیستی هستند، صرفاً چون این شیوه زندگی در بسیاری از نظام‌های حافظ زندگی در شمال جهانی مادیت یافته و نهادینه شده است.

< روابط شمال - جنوب

شیوه زیست‌امپریالیستی دلالت بر سلسله‌مراتبی در مقیاس جهانی دارد: از زمان ظهور استعمارگری، شرایط کار و زندگی در اقتصادهای جنوب جهانی، با صور غالب استخراج منابع و تولید صنعتی یا خدماتی‌شان، تا اندازه زیادی به نیازهای اقتصادی مراکز سرمایه‌داری گره خورده است. روابط طبقاتی، جنسیتی‌شده، جنسی‌شده و نژادی‌شده داخل کشور نه منحصراً بلکه ماهیتاً به سوی این نیازها هدایت و معطوف شده‌اند.

در نتیجه، هدف مفهوم شیوه زیست‌امپریالیستی این است که نشان دهد و توضیح دهد که چگونه سلطه، قدرت و خشونت در روابط نواستعماری بین شمال و جنوب، در روابط طبقاتی و جنسیتی و با روابط نژادی‌شده در کردوکارهای مصرف و تولید بهنجار و عادی‌شده است، به نحوی که دیگر به مثابه روابط سلطه باز شناخته نمی‌شوند. زنان بسیاری، به‌ویژه زنان نژادی‌شده، در رده‌های پایین‌تر تقسیم کار قرار داده می‌شوند و زحمتشان و نیز بدن‌هایشان بیش‌تر مورد استثمار قرار می‌گیرد؛ گرایشی به سوی زنانه‌شدن فقر وجود دارد. این شیوه زندگی نه تنها تعمیق شده بلکه همچنین به لحاظ جغرافیایی به کشورهای نیمه‌پیرامونی سرمایه‌داری نیز گسترش یافته است.

منظومه جهانی کنونی، از جمله صورت‌بندی تاریخی آن، توأمان خصلت‌هایی مولد و مخرب دارد، حاصل توسعه‌های ناموزون و وابستگی‌های متقابل، گرایش‌های بحرانی و وجوه ثبات‌بخش شیوه زیست‌امپریالیستی است؛ یا به تعبیری دیگر، حاصل وجوه ژرف‌بخش بحران آن، که هم‌زمان بخشی از مواجهه با خود بحران هم است.

مثال برجسته این پویایی تناقض‌آمیز کوشش عظیم کنونی برای جایگزین کردن موتور اختراقی ماشین‌ها با موتور برقی است. حامیان اقتصادی، سیاسی و علمی این استراتژی نوید می‌دهند که این راهکاری کارآمد برای مواجهه با بحران اقلیمی است (بخش

< نیندیشیدن به آنتروپوسین: انسان و طبیعت در کاپیتالوسین

جیسون مور، دانشگاه بینگهمتون نیویورک در ایالات متحده آمریکا

«ماهی بزرگ در حال خوردن ماهی کوچک» اثر پتر بروگل که در قالب هنر خیابانی بازطراحی شده است. امتیاز عکس: سیسیلی بنگ.



می‌کرد. در هر دو مورد - همچون آنتروپوسین امروز - شکاف‌های اجتماعی - بوم‌شناختی بنیادین جهان در چشمه طبیعت‌گرایی تعمید داده شده و مطهر گردیده است. پیامش چیست؟ به انسان پشت پرده توجهی نکن. و این که بهترین چیزی که می‌توانیم آرزویش را داشته باشیم، مدیریت اثربخش «قوانین طبیعی» است.

< انسان و طبیعت، از طبیعت‌گرایی بورژوایی تا «جایگزینی وجود ندارد»

اگر تاکنون حس کرده باشید که تخیل پایان جهان از تصور پایان سرمایه‌داری آسان‌تر است، علت همین است. طبیعت‌گرایی بورژوایی تاریخ‌پیکارها برای نیل به جهانی عادلانه‌تر و دموکراتیک‌تر را پاک می‌کند. با این مقدمه، آنتروپوسین عامه‌پسند، اکولوژی درماندگی است. این اصطلاح طرفداران محیط‌زیست جزم نئولیبرال در است: هیچ جایگزینی وجود ندارد. چاره‌ای جز قبول محتومیت مدیریت زمین نیست. (و حتی همین هم غیرواقع‌گرایانه به نظر می‌رسد.) انسان و طبیعت افیون تمام‌عیاری برای تخیل زیست‌محیطی‌اند که همواره می‌خواسته تا به ما بگوید که فرجام زمانه فرارسیده است و هیچ‌گاه مایل نبوده است که به سیستم اشاره کند؛ چه رسد که آن را براندازد. این امر از اوایل دهه ۱۹۷۰، موجب فوران نگرانی‌های

آنتروپوسین تأثیرگذارترین مفهوم محیط‌زیست‌گرایی هزاره جدید است. آیا خطرناک‌ترین شان هم است؟

آنتروپوسین؟ عصر انسان (Man)؟ این کلمات در ظاهر معصومانه و علمی به نظر می‌آیند و واقعیت‌های شوم بحران اقلیمی را در قالب تصادمی سرنوشت‌ساز صورت‌بندی می‌کنند. این حکایتی از جنس هبوط است. انسان «در حال مستولی شدن بر نیروهای عظیم طبیعت است». انسان و طبیعت برای دانشمندان متخصص در نظام زمین به‌وضوح غیرسیاسی است. واقعیت تماماً به گونه دیگری است. چراکه همین دانشمندان متعهد به یافتن «میخ‌های طلایی» - یک آنتروپوسین زمین‌شناختی - به سرعت به بافتن داستان‌هایی درباره امور انسانی مشغول شدند. آن‌ها تاریخ‌های ستیزه‌جویانه مدرنیته را با روایت‌های فنی - جمعیت‌شناختی جایگزین کردند. چنین بود که آنتروپوسین عامه‌پسند زاده شد. ارکان دوگانه‌اش ماشین بخار وات (۱۷۸۴) و «توسعه سریع بشریت» بود. اگر روایت تاریخش دقیق نبود، ایدئولوژی‌اش حتی از آن هم بدتر بود. چراکه انسان و طبیعت معصوم نیست. آنتروپوسین عامه‌پسند سیستم عامل هژمونی امپریالیستی بورژوایی شده است. رساله ضدانقلابی توماس مالتوس (۱۷۹۸) در میانه رادیکالیسم اجتماعی بی‌سابقه‌ای به چاپ رسید. بمب جمعیت اثر پل ارلیک (۱۹۶۸) درست زمانی منتشر شد که طغیان کارگران، رعیت و دانشجویان، سرمایه‌داری پسا جنگ را تهدید

این چه ارتباطی با بحران اقلیمی و آنتروپوسین دارد؟ همه‌چیز ارتباطی. طبیعت دقیقاً همان چیزی شد که بورژوازی مایل نبود هزینه‌ای برایش پرداخت کند. ارزشی طبیعت راهبردی از جنس تسلط و انباشت بود که لحظه‌های «اقتصادی» (economic moments) ارزش/افزایی را به دم و دستگاه بی‌سابقه ارزش‌زدایی جغرافیه‌نگری گره می‌زد. کپیتالوسین بدیل در اصل همین است.

پس شاید بهتر باشد در اینجا توقف کنیم تا در باب این سخن اخیر هیئت بین‌الدولتی تغییر اقلیم نقادانه تفکر کنیم: «واضح است که جو، اقیانوس و زمین تحت تأثیر انسان گرم شده است.» این گفته کاملاً صحیح است - و بیش از حد یک‌سویه. چراکه عبارتی را نمی‌توان تصور کرد که از «تحت تأثیر انسان» بار ایدئولوژیک بیشتری داشته باشد. در نظامی که کارش توزیع به شدت نابرابر ثروت و قدرت است، ما به‌حق توزیع یکسره تساوی‌گرایانه مسئولیت تاریخی نسبت به تغییر اقلیم را به پرسش می‌گیریم.

تغییر اقلیم «آنتروپوژنیک» («انسان‌ساخته») (Anthropogen-) به شکل نوع خاصی از تقییح قربانیان استثمار، خشونت و فقر ظاهر می‌شود. بدیل دقیق‌تر آن چیست؟ زمانه ما عصر بحران اقلیمی «کپیتالوژنیک» («سرمایه‌ساخته») (capitalogenic) است: آنتروپوسین زمین‌شناختی را سرمایه ایجاد کرده است و نه اینکه «تحت تأثیر انسان» ایجاد شده باشد. دو سوم آلودگی صنعتی دی‌اکسید کربن از سال ۱۸۵۴ به این‌سو از نود شرکت بزرگ منتشر شده است. امروز سهم تولید گازهای گلخانه‌ای یک‌درصد ثروت‌مند، دو برابر شرکت‌هایی است که در زمره پناه‌درصد فقیر قرار می‌گیرند.

< تغییر اقلیمی کپیتالوژنیک: به سوی مرگ خودخواسته کپیتالوسین

درک سیاست اقلیمی امروز مستلزم بازاندیشی سیاست طبقاتی است که از ۱۴۹۲ تحت لوای پرومته‌نایسم ظهور یافت. چشم‌انداز کپیتالوسین الگوهای تسلط، انباشت و ایجاد زیست‌محیط را در قلب بحران اقلیمی قرن بیست و یکم تداعی می‌کند. مهم آن‌که، روابط میان اقتصاد جغرافیایی و تسلط جغرافیه‌نگری را در زنجیره حیات برجسته کرده و یک سه‌گانه مقدس کپیتالوژنیک می‌سازد: اختلاف طبقاتی اقلیمی، آپارتاید اقلیمی و پدرسالاری اقلیمی. چالش فکری - و لذا سیاسی - تسخیر این زنجیره‌های زندگی تاریخی-جهانی، تسلط و انباشت است. ما می‌توانیم شروع کنیم و طرح کلی سیاست طبقه کارگر را در تقابل با مدیریت‌گرایی جهانی شرکت‌های سبز بزرگ ترسیم کنیم؛ سیاست‌هایی که به زنجیره‌های زندگی نه به‌مثابه چیزهایی قابل مدیریت توسط (برخی) انسان‌ها، بلکه به عنوان رفقای همراهان در پیکار جهانی برای آزادی و تحقق پایداری منصفانه می‌نگرد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Jason W. Moore <jwmoore@binghamton.edu>

خالصانه افشار مدیران و متخصصان شده است؛ نگرانی‌هایی بی‌هیچ ماحصل سیاسی. هم‌زمان، آن «یک درصد» با بی‌پروایی ما را به دوزخ زمین هدایت می‌کنند.

از این‌رو/انسان و طبیعت چندان هم معصوم نیستند. این کلمات (و کلمات مرتبط با آن‌ها، مانند «جامعه») تنها بعد از سال ۱۵۵۰ معانی معاصر خود را در زبان انگلیسی به دست آورده‌اند؛ که خود نقطه عطفی در تاریخ سرمایه‌داری بود. این زمان عصر بحران اقلیمی، پروتئری شدن سرسام‌آور و انقلاب کشاورزی است. در این عصر پرآشوب، انسان و طبیعت شکل/انتزاعات حاکم بر خود گرفتند: راهنمایان عملی سازمان‌دهی دوباره بشر و سایر زنجیره‌های حیات در خدمت انباشت بی‌نهایت. این انتزاعات که از خلال پروژه‌های متمدن‌سازی انسجام می‌یافتند، چارچوبی از منش تسلط - انسان بر طبیعت - را شکل دادند که بی‌واسطه مولد قوم‌گرایی و سکسیسم مدرن است؛ و همگی در طبیعت‌گرایی بورژوازی و در انگیزه تاریخی جهانی برای افزایش سودآوری جمع شده‌اند. این سپیدهدم کپیتالوسین بود؛ عصر جغرافیای تاریخی که راهبردهای جدید تسلط، استثمار و ایجاد زیست‌محیط را یکی می‌کرد.

بنابراین ظهور سرمایه‌داری به‌عنوان اکولوژی جهانی سود، حیات و قدرت کاملاً فراتر از اقتصاد رفته است. کپیتالوسین الگوهای جدید استثمار طبقاتی و انباشت مازاد در حیات زنجیره‌ای را به هم گره می‌زند. پیدایش کهن‌قاره سرمایه‌داری پس از ۱۴۹۲، نقطه عطف جغرافیای زیستی در تاریخ زمین است. میخ اوربیس (Orbis Spike) در سال ۱۶۱۰ - که ماسلین و لوپس آن را مبدأ زمین‌شناختی آنتروپوسین می‌دانند - تبدیل به «میخ طلایی» تخلیه کربنی (car-bon drawdown) شد؛ نتیجه مستقیم نسل‌کشی که خود محصول برده‌داری و سایر راهبردهای «طبیعت ارزان» بود.

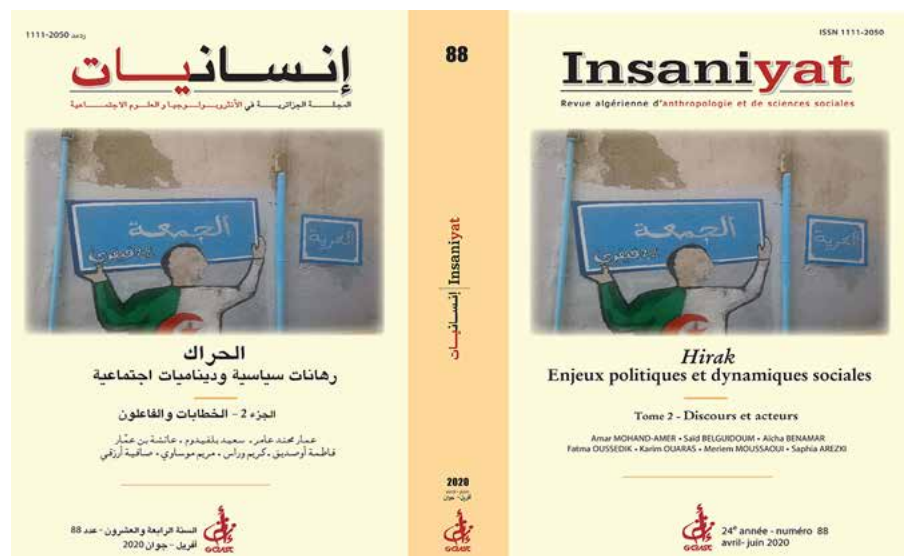
< پرومته‌نایسم: منطق جغرافیه‌نگری سرمایه‌داری تاریخی

آن راهبردها منطق منفک از انباشت سرمایه نبودند. بلکه از خلال حالت جدیدی از تسلط جغرافیه‌نگری ممکن شده بودند: پرومته‌نایسم. در اینجا انسان، که هیچ ارتباطی با گونه‌های بشری نداشت در مقابل طبیعت ایستاد، چونان خدا در مقابل انسان. برای اسپانیولی‌های قرن شانزدهمی، نجات طبیعت‌های مشکل‌دار مردمان بومی احتمالاً از طریق کار طاقت‌فرسا برای مسیحیان خوب ممکن شد. پرومته‌نایسم اصل جان‌بخش هر امپراتوری کبیری بود که راهبان و سربازانش، تاجران و کشاورزان خیلی زود «دریافتند» که مردمان تحت استعمار، وحشی و بی‌خردند و اگر مداخله آنها نباشد صلاحیت متمدن شدن را ندارند. چنان مردمانی - بومی، آفریقایی، سلت، اسلاو و مردمان بی‌شمار دیگر - طبیعی (Naturalized) شدند؛ بهترین روشی که می‌توانستند متمدن (Civilized) شوند. امپراتوری به «مکتب تمدن» بدل شد. هر امپراتوری که پس از آن آمد، برای این وحشیان تمدن و بعدها «توسعه» می‌آورد.

< جامعه‌شناسی در مغرب عربی تاریخ و چشم‌انداز

منیر السعیدانی، دانشگاه المنار تونس، ویراستار منطقه‌ای گفتگوی جهانی برای جهان عرب و عضو کمیته اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (۲۰۱۸-۲۰۲۲)

انسانیت، نشریه مرکز پژوهش انسان‌شناسی اجتماعی و فرهنگی در الجزایر.



هدف طرح بحث میان جامعه‌شناسان تونس در ارتباط با قلمروهای منطقه‌ای و جهانی، تاریخ و جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی را با هم ترکیب می‌کند

در هر سه مقاله به دستاوردها و ضعف‌های جامعه‌شناسی مغرب عربی اشاره می‌شود. تاریخ نسبتاً طولانی جامعه‌شناسی مغرب عربی، که ذکر برخی وجوه آن در این مقاله‌ها رفته است، چند مسئله علمی را مطرح می‌سازد: هویت/هویت‌های پارادایمی دانش خلق‌شده؛ ساختاربندي اجتماع علمی محلی/منطقه‌ای؛ جایگاه آن میان مکاتب و جریان‌های جامعه‌شناسی بین‌المللی؛ و نظایر اینها. از این رو این مجموعه مختصر از مقالات به دنبال آغاز چرخه بازخوردگفتگو محور در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mounir Saidani <mounir.saidani@issht.utm.tn>

تونس) درخواست مشارکت داشته باشیم. متأسفانه تنها سه مقاله به دست ما رسید.

مقاله اول تاریخ مختصری از آموزش و پژوهش جامعه‌شناسی در لیبی ارائه می‌دهد. مرور تاریخی محمد الطبولی، جامعه‌شناس لیبیایی، ما را دقیقاً به شروع فعالیت دانشگاه لیبی و تولد نخستین دپارتمان جامعه‌شناسی می‌برد و بینش‌های جالبی در خصوص پیشرفت‌های متعاقب این رشته در کشور لیبی در اختیارمان قرار می‌دهد. در مقاله دوم، مورخ و جامعه‌شناس الجزیره‌ای، حسن رمعون چرخش پس‌استعماری جامعه‌شناسی در الجزیره را از سال‌های دهه ۱۹۶۰ برای ما مرور می‌کند و آن‌گاه جایگاه کنونی آموزش و پژوهش جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های الجزیره را با جزئیات برای ما شرح می‌دهد. در سومین و آخرین مقاله، به عملکرد جامعه‌شناسان تونس در مواجهه با چالش بحرانی سه‌گانه می‌پردازم. این تحلیل به

فرصت نشریه گفت‌وگوی جهانی به جامعه‌شناسان مغرب عربی برای نشر بینش‌های اکتسابی‌شان از کار و فرآیند تولید علمی، مجال مغتنمی برای تابانیدن نور بر نوعی جامعه‌شناسی «نامرئی» است. اگر منصفانه بنگریم، تلاش جامعه‌شناسان «بومی» و همچنین همکاران دوازده‌ساله ایشان در سراسر جهان برای دیده‌شدن بسیار ناچیز بوده است. باوجود تفاوت در جهان‌های انگلیسی‌زبان و فرانسوی‌زبان، این گزاره همچنان صادق است. نشریه گفت‌وگوی جهانی، که طی دهه گذشته از نزدیک در جریان مباحث آن بوده‌ام، فرصتی نایب برای جامعه‌شناسان مغرب عربی است که باید از آن بهره لازم را ببرند. هنگامی که سردبیران گفتگوی جهانی پیشنهاد انعکاس صدای جامعه‌شناسان آفریقای شمال/مغرب عربی را مطرح کردند، ویراستاران منطقه‌ای جهان عرب تصمیم گرفتند تا از جامعه‌شناسان تمام منطقه (الجزیره، لیبی، موریتانی، مراکش و

< جامعه‌شناسی در لیبی

محمد الطبولی، دانشگاه بنغازی لیبی و رئیس سابق دانشگاه بنغازی



لوگوی دانشگاه طرابلس، قدیمی‌ترین دانشگاه لیبی.

پس از تأسیس دانشگاه لیبی در سال ۱۹۵۵ در شهر بنغازی، جامعه‌شناسی به موضوع مهمی در لیبی تبدیل شد. دانشکده علوم انسانی و آموزش با پنج رشته آغاز به کار کرد: زبان عربی، تاریخ، جغرافی، فلسفه و جامعه‌شناسی. ابتدای کار دانشکده با ۳۳ دانشجوی مرد بود که از این بین ۱۳ نفر دانشجوی جامعه‌شناسی بودند. کلاسی نه نفره در سال تحصیلی ۶۰-۱۹۵۹ اولین گروه فارغ‌التحصیلان این دانشکده بودند. گروه جامعه‌شناسی سپس به گروه مطالعات اجتماعی و فلسفی تغییر نام داد. در سال تحصیلی ۷۳-۱۹۷۲ این گروه به دو گروه مستقل تفکیک شد. در سال تحصیلی ۶۷-۱۹۶۶ دانشکده آموزش در طرابلس تأسیس شد و در سال ۷۲-۱۹۷۱ یک گروه جامعه‌شناسی در آن جا گشایش یافت.

< توسعه بیشتر

در نتیجه تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی لیبی در پی کشف نفت در ۱۹۵۹، توجه دولت به‌طور کلی به آموزش و به‌طور خاص به آموزش عالی به‌مراتب بیشتر شد. دانشجویان بسیاری برای ادامه تحصیل در سطح تحصیلات تکمیلی به خارج از کشور، به‌ویژه به ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی فرستاده شدند.

به دلیل توسعه آموزش عالی در لیبی و بنا

لیبی در طرابلس در ۱۹۸۸ بود. این آکادمی شعبه‌هایی در بنغازی، مصراته، درنه و اجدابیا دارد. در این آکادمی دوره‌های مختلف در سطوح ارشد و دکتری در حوزه‌های مختلف دانش مانند علوم، مهندسی، حقوق، زبان و ادبیات و علوم اجتماعی ارائه می‌شود.

اغلب دوره‌های تحصیلات تکمیلی در تمامی گروه‌های جامعه‌شناسی در اصل بر دغدغه‌های جامعه لیبی تمرکز داشتند؛ مسئله‌هایی مانند مدرنیزاسیون و توسعه. اکنون توجه به مسائل مرتبط با جهانی‌شدن، پسامدرنیزاسیون، فقر، تعارضات بین‌المللی، اپیدمی و از این قبیل معطوف است.

< چالش‌ها

جامعه‌شناسی به این شکل در یکی از مهم‌ترین حوزه‌های علوم اجتماعی در دانشگاه‌های لیبی و درون آکادمی مطالعات تحصیلات تکمیلی لیبی ریشه دواند و بالید. جامعه‌شناسی در لیبی درعین‌حال با موانع بسیاری مواجه بوده است، ازجمله فقدان هیئت‌علمی‌های صاحب صلاحیت برای دوره‌های کارشناسی و تحصیلات تکمیلی؛ اغلب اعضای هیئت‌علمی برای دوره‌های زمانی کوتاهی از کشورهای همسایه می‌آمدند تا پیش از پیوستن به سایر مدارس به‌ویژه مدارس دولتی‌های خلیج، تجربه آموزش در کالج را کسب کنند. از سوی دیگر، اکثر مدرسان دانشگاه لیبی، در دانشگاه‌های اصلی خود، عالمان شهری بودند.

موانع دیگر شامل کمبود کتابخانه و

بر نیاز به تعداد استادان بیشتر در هیئت‌علمی برای آموزش در دانشگاه‌ها و گروه‌های تازه‌تأسیس جامعه‌شناسی که به‌تازگی تعدادشان در دانشگاه‌های کشور رو به فزونی بود، دانشجویان تحصیلات تکمیلی بیشتری به خارج از کشور فرستاده شدند. در آن زمان استادان خارجی هیئت علمی کارکنان اصلی هر گروه جامعه‌شناسی بودند و این دانشجویان به محض فارغ‌التحصیلی شروع به آموزش و دستگیری استادان خارجی هیئت‌علمی کردند. تا سال ۲۰۰۳-۲۰۰۲ در کل گروه‌های جامعه‌شناسی لیبی بیش از ۲۷ عضو هیئت‌علمی مشغول به فعالیت بودند. در این گروه‌ها طیفی از درس‌های جامعه‌شناسی شامل نظریه‌های اجتماعی، روش‌شناسی پژوهش، آمار اجتماعی و تحلیل داده به‌عنوان دروس اصلی تدریس می‌شد. درس‌های دیگر شامل تغییر اجتماعی، مدرنیزاسیون، جمعیت‌شناسی، جامعه‌شناسی صنعتی و مسائل اجتماعی و نظایر اینها بودند.

هزاران دانشجو از گروه‌های دایر سراسر کشور فارغ‌التحصیل شدند. چنین خیل عظیمی از فارغ‌التحصیلان و تعداد فزاینده اعضای هیئت‌علمی صاحب صلاحیت برای تدریس در سطح تحصیلات تکمیلی باعث تمرکز بر دوره‌های تحصیلات تکمیلی داخل کشور شد. دلیل دیگر این امر تعارضات خارجی جاری میان لیبی و کشورهای غربی، به‌ویژه آمریکا، بود. دوره‌های تحصیلات تکمیلی در دو دانشگاه اصلی لیبی دایر شده بود: در دانشگاه بنغازی و دانشگاه طرابلس. در آن زمان اکثریت گروه‌ها حداقل یک دوره ارشد جامعه‌شناسی ارائه می‌دادند. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای آموزشی لیبی تأسیس آکادمی مطالعات تحصیلات تکمیلی

فقدان کتاب و مجلات است. به علاوه، تعداد اساتید راهنما نیز برای هدایت دانشجویان تحصیلات تکمیلی و راهنمایی آن‌ها برای انتخاب موضوعات پژوهشی، نظریه یا روش‌شناسی مناسب به اندازه کافی نیست. برای نشان دادن بهتر این مشکلات به مصاحبه‌های همکارم عمران القیب ارجاع می‌دهم؛ این مصاحبه‌ها در مقاله‌ای آمده است که وی در یک کنفرانس ملی ارائه داد و در آن به جامعه‌شناسی در لیبی پرداخته بود. از جمله مشکلات یادشده در این مقاله فقدان راهبردی شفاف و قابل اطمینان برای مطالعات تحصیلات تکمیلی بود. یکی از نتایج این خلأ راهبردی آن بود که برخی موضوعات منتخب دانشجویان و اساتید راهنمایان برای جامعه لیبی مداخلت چندانی نداشت.

در نتیجه بهبود کیفیت دوره‌های کارشناسی و تحصیلات تکمیلی و تأسیس دفاتر کنترل کیفیت در هر دانشگاه و کالج

در آغاز دهه ۱۹۹۰، اوضاع خیلی بهتر شد. درس‌های پرمایه‌ای در حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی برای این دوره‌ها ارائه و استادانی بسیار حاذق در حوزه روش‌شناسی پژوهش، نظریه‌های جامعه‌شناسی، آمار اجتماعی و تحلیل داده به گروه‌های جامعه‌شناسی اکثر دانشگاه‌ها اضافه شدند. این تلاش‌ها مثمر ثمر واقع شد، چراکه دانشجویانی لیبیایی دیگر با مشکلات ادامه تحصیلات تکمیلی در خارج از کشور مواجه نبودند.

< نتیجه‌گیری

شرح دادیم که جامعه‌شناسی لیبی چطور با تأسیس دانشگاه در اواسط دهه پنجاه میلادی ریشه دواند و چگونه طی سال‌های پس از آن توسعه یافت تا به یکی از مهم‌ترین حوزه‌ها در اکثر دانشگاه‌های لیبی بدل شود. جامعه‌شناسی در لیبی از سوی دیگر با مشکلات بسیاری روبه‌رو بوده است که

توسعه آن را مختل کرده است، مشکلاتی چون برنامه درسی ضعیف به‌خصوص در نظریه و روش‌شناسی. دانشگاهیان لیبی نیز مانند بسیاری در سایر کشورها موفق به پرورش نظریه‌های خود نشدند و برای پدیده‌های اجتماعی لیبی همان نظریه‌های غربی را به کار بستند. با این وجود، به دلیل تعداد فزاینده فارغ‌التحصیلان جامعه‌شناسی از دانشگاه‌های غربی و سایر دانشگاه‌ها، جامعه‌شناسی در میان رشته‌های علوم اجتماعی در لیبی، جایگاه بهتری پیدا کرده است. علاوه بر این، فارغ‌التحصیلان جامعه‌شناسی پرشماری در مسند رهبری مؤسسات لیبی نشسته‌اند و برخی نیز صاحب جایگاه‌های بسیار بالا در وزارتخانه‌های مختلف مانند وزارت امور اجتماعی و وزارت آموزش شده‌اند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mohammad Eltobuli

<Mohammad.Tobuli@uob.edu.ly>

< جامعه‌شناسی در الجزایر:

آموزش، کاربرد و جایگاه

حسن رمعون، استاد بازنشسته دانشگاه وهران ۲ و معاونت مرکز پژوهش انسان‌شناسی فرهنگی و اجتماعی هران الجزایر.

حراك الجزائر (کلمه عربی برای نام بردن از جنبش اجتماعی ۲۰۲۰-۲۰۱۹). امتیاز عکس: کریستو کامانز.



پرسش از کاربرد و وضعیت رشته‌ای مانند جامعه‌شناسی در الجزایر امروز را چگونه می‌توان به موجزترین شکل به بحث گذاشت؟ برای حذر از اطناب به نظرم می‌رسد که حداقل سه وجه را باید در نظر داشت:

(۱) آموزش جامعه‌شناسی و تکامل آن از زمان ورود به دانشگاه در الجزایر.
(۲) مطالبات اجتماعی و فرصت‌های این رشته.

(۳) جایگاهی که به نظر می‌رسد در میدان دانش داشته باشد و پویایی‌های کلی که توصیف‌گر این رشته در ارتباط با سایر رشته‌های اجتماعی است.

< آموزش جامعه‌شناسی

آغاز آموزش و رجوع به جامعه‌شناسی – به پیروی از سنت دورکیمی – در الجزایر به واسطه نظام دانشگاهی فرانسوی بود؛ نظامی که دانشگاه الجزایر تا سال ۱۹۶۲ به آن وابستگی داشت. این رشته اول از

نظری و آموزش‌ها و کار عملی یا کار تحت نظارت استاد راهنما و نیز کارآموزی میدانی طی سال‌های اولیه در آن جای داده شده بود. آموزش در یک دوره چهارساله صورت می‌پذیرد در قالب یک بازه دوساله شامل دروس مشترک و یک بازه دوساله تخصص که با تدوین رساله در پایان دوره ختم می‌شود. در این اثنا، تعداد دانشگاه‌ها که از سال ۱۹۵۸ محدود به الجزایر و شعبه‌های وهران و قسنطنیه بود، امروز چند برابر شده و تعدادشان به چند ده دانشگاه می‌رسد. این دانشگاه‌ها بسته به امکانات‌شان می‌توانند یک یا چند تخصص اضافه کنند (جامعه‌شناسی کار، جامعه‌شناسی شهری، جامعه‌شناسی فرهنگی، جامعه‌شناسی سیاسی و غیره). زبان آموزش که در آغاز به دو زبان (عربی و فرانسوی) بود، اوایل دهه ۱۹۸۰ منحصراً عربی شد. این کار برای رشته‌های فلسفه و تاریخ حتی پیش‌ازین، در دهه ۱۹۷۰ صورت گرفته بود. همچنین باید خاطرنشان کرد که کارشناسی علوم انسانی، کارشناسی ارشد و دکتری (نظام سه‌گانه لیسانس-ارشد-دکتری، چنان‌چه در

همه باید به آموزش رشته‌های دیگری مانند فلسفه و نهادینه‌سازی مدرک اخلاق و جامعه‌شناسی پیوند می‌خورد. اولین مدرک جامعه‌شناسی و نخستین اعطای درجه دکتری به سال ۱۹۵۸ برمی‌گردد و در همان سال دانشکده ادبیات به دانشکده ادبیات و علوم انسانی تغییر یافت. الجزایر که استقلالش را در ژوئیه ۱۹۶۲ به دست آورد، این الگوی آموزشی را به ارث برد. در سال‌های بعد، جامعه‌شناسی در چهار دوره در سطح آموزش عالی [“certificats d’enseignement supérieur”] تدریس می‌شد؛ جامعه‌شناسی عمومی، روان‌شناسی اجتماعی، اقتصادی اجتماعی و سیاسی و قوم‌شناسی آفریقای شمالی یا جمعیت‌شناسی به‌عنوان یک دوره اختیاری.

از دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به این‌سو، این آموزش با تفکیک دوره‌های آموزشی به ماژول‌های آموزشی هدفمندتر تکامل پیدا کرد؛ ماژول‌ها با گذران حداقل تعداد ساعات مشخصی برگزار می‌شد که دروس

اروپا فراگیر است)، از حدود ده سال پیش وارد نظام آموزش عالی شد. در آخر، مایلم اشاره کنم که غیر از سنت‌های دورکیمی و وبری، نسل‌هایی از جامعه‌شناسان الجزایری در رویکرد نظری خود از ابن خلدون و مارکس و نیز کارهای پیر بوردیو و ژاک برک نیز تأثیر پذیرفته‌اند (به‌ویژه در الجزایر و مغرب عربی).

< مطالبه اجتماعی و فرصت‌هایی برای این رشته

با گسترش نظام دانشگاهی به سراسر کشور و موج جمعیتی که تأثیر بسزایی بر نظام آموزشی الجزایر داشته است، هر ساله هزاران جامعه‌شناس روانه بازار کار می‌شوند. ولی تمامی این جامعه‌شناسان در شغل‌های مرتبط با مختصات آموزشی‌شان مشغول نیستند. آن‌ها اغلب، بسته به طیف شغل‌های موجود، در گستره‌ای از حرفه‌ها، بیشتر در حوزه خدمات عمومی (مدیریت، آموزش، نشریات، پلیس، بخش اقتصادی و غیره) و نیز در بخش خصوصی کار می‌کنند. درواقع دانشجویانی که وارد شاخه جامعه‌شناسی می‌شوند، اغلب به این دلیل در این رشته تحصیل می‌کنند که نظام پذیرش دانشجویان را به این رشته کشانده است، مخصوصاً زمانی که دیپلم علوم انسانی با نمره‌هایی نزدیک به حداقل میانگین لازم برای قبولی را کسب کرده‌اند.

با این حال، تقاضا - در بخش عمومی و هم در بخش خصوصی - برای کار جامعه‌شناسان وجود دارد. علی‌الخصوص مؤسسات عمومی در پیمایش‌های آماری به تخصص نیاز دارند مثلاً در سرشماری جمعیت (از ۱۸۵۰ به این سو) که مستلزم ارزیابی و برنامه‌ریزی است. رفاه اجتماعی، پیش‌بینی و کنترل جنبش‌های اجتماعی، و مواردی از این قبیل نیز از جمله مسائلی است که محتاج تخصص جامعه‌شناسی است. مسئولین بخش عمومی به‌طور خاص به پیمایش‌های

میدانی التفات دارند. رویکرد جامعه‌شناسان به آموزش دانشگاهی و پژوهشی علمی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. پژوهش علمی از خلال رساله‌های دانشگاهی، فعالیت‌های آزمایشگاهی دانشگاه‌ها و از طریق مراکز ملی پژوهش صورت می‌گیرد. بنابراین در قانون ۱۹۹۸-۲۰۰۲ درباره گرایش و برنامه پنج‌ساله پژوهش علمی و توسعه فناوری، که همچنان تعیین‌کننده اولویت‌های کشور است، ۳۰ برنامه پژوهشی در سطح ملی مشخص شد که ده برنامه آن مستقیم یا غیرمستقیم شامل تخصص جامعه‌شناختی است. برنامه «جمعیت و جامعه» که تماماً جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و جغرافی‌دانان را هدف می‌گیرد، دربرگیرنده ۱۱۸ مضمون است که به ۳۲ شاخه و ۷ حوزه پژوهشی تقسیم می‌شود: (۱) شهر و فضای شهری؛ (۲) فضای روستایی؛ (۳) خانواده، زنان و جامعه؛ (۴) مهاجرت و توزیع فضایی جمعیت؛ (۵) کار و اشتغال؛ (۶) تحرک اجتماعی؛ (۷) دانش، نمود و تخیل.

< جایگاه و نقش

دولت نوظهور ملی پس از استقلال الجزایر نظام علمی و دانشگاهی برآمده از استعمار را به ارث برد. با این وجود، دولت به این نظام علمی و دانشگاهی به‌خصوص در حوزه علوم اجتماعی و علوم انسانی نگاه انتقادی داشت؛ حوزه‌هایی که به زعمش نقشی ابزاری در راستای استمرار و مشروعیت بخشی به نظم استعماری داشته‌اند. این نقد به‌ویژه در مورد مفروضات نژادپرستانه در محتوای رشته‌هایی همچون تاریخ‌نگاری و مردم‌نگاری، یا حتی روان‌شناسی و روان‌پزشکی موضوعیت داشت که در «مکتب الجزایر» در همان دانشگاه تربیت‌کننده نخبگان [نظریات] استعماری پیش گرفته می‌شد. بنابراین دولت جوان به منظور نهادن بنیان جدیدی برای جامعه ملزم به طراحی دوباره حوزه دانشی بر اساس اهداف خود بود و در این

مسیر پیش از هر چیزی بازپس‌گیری هویت ملی نقض شده طی سال‌های متمادی و نیز ترویج توسعه اقتصادی و اجتماعی را مدنظر داشت.

بنابراین علوم انسانی و جامعه، یا مصرف‌کنندگان می‌بایست با ساختاردهی مجددشان درون چارچوب دو پارادایم، این الزامات را برآورده می‌کردند:

مورد اول، برای مقاصد هویتی، حول تاریخ‌نگاری (یا درواقع تاریخ ملی) و شامل رشته‌هایی چون فلسفه، الهیات (علوم اسلامی)، فقه (حقوق اسلامی)، مطالعات زبان عربی یا حتی روانشناسی در حوزه شخصیت و آموزش بود.

مورد دوم، با تکیه بر توسعه‌گرایی، در چارچوب رشته‌هایی قرار گرفت که می‌توانستند موجد ترویج و مدرنیزاسیون اجتماعی اقتصادی باشند؛ و در این راستا به جامعه‌شناس به همان شیوه جغرافی‌دان یا زبان‌شناس (مترجم) و نیز روان‌شناس بالینی یا کار و متخصص حقوق موضوعه رجوع می‌شد.

در این زمینه کلی، تحقق جامعه‌شناسی، همچون سایر رشته‌های یادشده، میان الزامات معرفت‌شناختی‌اش و فشار دائمی محدودیت‌های نهادی و ایدئولوژیک دوباره شده است. از این منظر، اقدام به مذاکره و دورزدن رویه و وسوسه دائمی است. همچنین باید توجه داشت که انسان‌شناسی، که در چند دهه گذشته به نسبت به حاشیه رانده شده بود، اکنون به دروس دانشگاهی بازگردانیده شده است و گاهی در چارچوب انسان‌شناسی اجتماعی در جامعه‌شناسی ادغام می‌شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Hassan Remaoun

<hassan.remaoun@gmail.com>

< جامعه‌شناسی تونس:

مواجهه با بحرانی سه‌لایه

منیر السعیدانی، دانشگاه تونس المنار، تونس، ویراستار منطقه‌ای گفت‌وگوی جهانی برای جهان عرب و عضو کمیته اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

مرکز مطالعات و پژوهش‌های اقتصادی و اجتماعی (CERES) نخستین مرکز پژوهش اجتماعی تونس بود و در سال ۱۹۶۲ تأسیس شد. از سال ۱۹۶۴، این مرکز نشریه تونس‌شناسی علوم اجتماعی را منتشر کرده است.



< یک اجتماع علمی با سازماندهی ضعیف

در طول چند دهه گذشته، تونس به طرز گسترده‌ای همچون جامعه‌ای دستخوش تغییر، آن هم از منظر مثبت، تحلیل شده است. با این‌همه، حول و حوش ده سال پس از انقلاب ۲۰۱۱-۲۰۱۰ تونس، تحلیلگران دیگر کمتر خوش‌بینند و داستان‌هایی از شکست و بحران می‌پروراند. در طول یکسال گذشته، بحران سلامت به بحرانی اجتماعی بدل شده است، به طرزیکه حدود یک‌چهارم جمعیت به ورطه فقر سقوط کرده‌اند. بحرانی که تونس شاهد آن است بحرانی سه‌لایه است: هم‌زمان بحرانی اقتصادی، سیاسی و بهداشتی است.

پرسشی که قصد دارم از این‌جا به بعد پاسخ دهم از این قرار است: جامعه‌شناسان تونس چگونه با این بحران سه‌گانه مواجه شده‌اند؟

نوشته را با ترسیم منظره ساختاری جامعه‌شناسان تونس آغاز می‌کنم، سپس با ارزیابی پارادایم رایج در جامعه‌شناسی تونس ادامه می‌دهم، و در نهایت مشارکت جامعه‌شناسان در بحث عمومی را می‌سنجم. در نتیجه‌گیری، می‌کوشم نگاهی به فراسوی بحران بیندازم.

بیست‌ویکمین کنگره انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسان فرانسوی‌زبان (AISLF) که در سال ۲۰۲۱ برگزار شد، دومین کنگره میزبانی تونس بود. با این‌همه، با وجود این قدمت در عضویت انجمن، از این فرصت برای رشد مخاطبان جامعه‌شناسی تونس با موفقیت بهره‌برداری نشد. مشارکت تونس در نشست‌های علمی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (ISA) به دهه ۱۹۹۰ برمی‌گردد اما تنها معدودی جامعه‌شناس تونس در نشست‌های بعدی ثبت نام کردند. تضعیف «انجمن جامعه‌شناسی عربی» که در تونس تأسیس شده بود (۱۹۸۵) مثال دیگری از تعهد جمعی پایین جامعه‌شناسان تونس به دست می‌دهد. با این حال، آن‌ها تقریباً در همه فعالیت‌های «شورای عربی علوم اجتماعی» و در «مؤسسه بین‌المللی احیا و نوسازی عربی» (تأسیس در ۲۰۱۰) شرکت می‌کنند. برخی جامعه‌شناسان مشهورتر تونس همچنین در فعالیت‌های جامعه‌شناختی کشورهای همسایه — مثل وینارها، کنفرانس‌ها و درس‌گفتارها — شرکت می‌کنند.

جامعه‌شناسان تونس، با مشارکت در این رویدادهای بین‌المللی شبکه‌سازی، گفتگو و به رسمیت شناخته شدن را دنبال می‌کنند. با این‌همه، همه مشارکت‌کنندگان تنها تعهدی فردی از خود نشان می‌دهند. یکی از چندین و چند دلیل پشت این فردیت غیاب هر ساختار انجمنی برای اجتماع جامعه‌شناسی تونس است. «انجمن جامعه‌شناسی تونس» (تأسیس در ۱۹۸۸) در چهار سال گذشته به ندرت فعالیتی داشته است. سومین و آخرین شماره نشریه آن، مقدمه، به سال ۲۰۱۰ برمی‌گردد. هفت ماه پیش، موعد مقرر برای برگزاری کنگره سه‌سالانه آن گذشت. در نسل جدید جامعه‌شناسان تونس، نوعی حس طرد شدن از جانب نسل قدیمی‌تر وجود دارد. نسل جدید با نوعی طرد متقابل به آن طرد واکنش نشان می‌دهد. تقریباً ناممکن است که بتوان فعالیت‌ها در حوزه علوم اجتماعی برگزار کرد بدون آن‌که همکاری نهادهای علمی به لحاظ مالی و سازمانی قدرتمندتری مثل «مرکز عربی پژوهش و مطالعات سیاست‌گذاری» در تونس جلب شود.

با شبکه‌هایی که ساختاری این‌چنین ضعیف دارند، بسیار دشوار است که یک «اجتماع علمی» بتواند با بستر روزبه‌روز در

حال تغییر عملی کردن جامعه‌شناسی سازگار شود. با وجود این، به نظر من جامعه‌شناسان تونس نیز ناتوانی اساسی‌تری برای همگامی با تغییر اجتماعی از خود نشان می‌دهند. این ناتوانی ربط دارد به پارادایمی که تاکنون شایع و رایج بوده است.

< پارادایمی که تغییر اجتماعی را نفی می‌کند

فعالیت‌های آموزشی / پژوهشی جامعه‌شناسی مدرن تونس، مثل دیگر کشورهای همسایه در شمال آفریقا، بر میراثی استعماری بنا شده بودند. جامعه‌شناسی پسااستعماری — هرچند نه الزاماً استعمارستیز — میراث‌بر بینشی بود که از عینک دولتی که از بالا امور را دستکاری می‌کرد به تغییر اجتماعی می‌نگریست. جامعه‌شناسی توسعه‌گرا-مدرن‌سازانه، با چارچوبی مبتنی بر رابطه ملت — دولت — جامعه، تا اندازه‌ای کوتاه‌نظرانه بود. مفهوم‌پردازی کوتاه‌بینانه آن از تغییر اجتماعی در تحلیل ساخت (و باز/واسازی) پیکربندی «توازن قوا» (rapport de force) بین این سه موجودیت، به جامعه تنها نقشی جزئی عطا می‌کرد. دولت اقتدارگرا — که به لحاظ اجتماعی بدون لنگرگاه و گسسته بود — به مثابه تنها بازیگر تغییر تاریخی جایگاهی ممتاز یافت. ملت تونس صرفاً همچون امری موهوم و «ابداعی» تلقی و توانایی آن در کنترل وجه تاریخی‌اش انکار می‌شد. بنابراین، وقتی انقلاب مردمی ۲۰۱۱-۲۰۱۰ تونس رخ داد، در الگوی رایج آن زمان برای تحلیل تغییر اجتماعی نمی‌گنجید.

نقطه عطف تاریخی انقلاب ۲۰۱۱-۲۰۱۰ به‌روشنی لزوم پارادایم جامعه‌شناختی جدیدی را برای فهم آنچه جریان داشت نشان می‌داد. عینک موجود مشاهده، فهم، مفهوم‌پردازی و مدل‌سازی «انتقام جامعه از دولت» را دشوار کرد. در این میان، بحران بهداشتی اجتماعی هرگونه کار جامعه‌شناختی بر مبنای سطح نظری پارادایمی موجود را پیچیده‌تر کرده است. یک جامعه‌شناس تونس، که از اواخر دهه ۱۹۶۰ تاکنون در این حوزه کار می‌کند، کووید-۱۹ را به مثابه نوعی «واقعیت اجتماعی تام» (fait social total)، به پیروی از اصطلاح مارسل موس (ارزیابی کرد. این تصویرپردازی بسیار روشنگری از عینک‌های جدیدی بود که با آن‌ها باید تغییر اجتماعی را مشاهده کرد. اما تنها معدود بحث‌هایی

معطوف به بحث دوباره درباره مسائل ابرکتیویته / سوژکتیویته، درون / بیرون، محلی / جهانی و تاریخی / ساختاری در انجام پژوهش اجتماعی است. همچنان تا فاصله گرفتن از دیدگاه‌های شایع قدیمی راه بسیار درازی در پیش داریم. صدهای جامعه که از پایین به گوش می‌رسند هنوز موفق نشده‌اند جامعه‌شناسان را مجبور به بازنگری در مواضع و نظرگاه‌های تحلیلی‌شان کنند.

تغییر جهت به پارادایم جدید حرکتی جسورانه است و تازه آغاز راهش است. این حرکت موفقیت‌آمیز نخواهد بود، مگر این‌که دانش اجتماعی به طرز گسترده‌تری پخش و منتشر شود.

< یک جامعه‌شناسی غیرمردمی

یکی از نتایج دو ویژگی پیشین میدان و نیز اجتماع علمی به‌سختی ساخته‌شده جامعه‌شناسی تونس این است که دانش جامعه‌شناسی، دانشی نخبه‌گرا باقی مانده است. نخستین دلیل این امر آشکارا در تاریخ طولانی دیکتاتوری نهفته است؛ دیکتاتوری که در آن دانشگاه‌های تونس از جامعه منفک و پژوهشگران اجتماعی از مباحثات اجتماعی کنار گذاشته شده بودند. به‌یقین، میراث فقدان مشارکت در بحث‌های عمومی یکی از نگران‌کننده‌ترین مسائل رویاروی جامعه‌شناسان در تونس است.

در رابطه با ویژگی‌های خاص دانش اجتماعی تولیدشده در تونس، جا دارد بر این نکته تأکید کنیم که مسئله زبان مسئله‌ای حیاتی است. از یک سو، جامعه‌شناسی در تونس، با وجود یک سیاست عربی‌سازی متقدمی که به میانه دهه ۱۹۷۰ بازمی‌گردد، هنوز دست‌کم تا حدی، به فرانسوی تدریس می‌شود. مهم‌ترین ابزارهای مفهومی، پس از این‌که به دانشجویان ارائه می‌شوند، معمولاً با «همتاها» اصلی فرانسوی یا ترجمه‌شده به فرانسوی همراه می‌شوند. در حالی‌که زبان انگلیسی عمدتاً جایی ندارد، بخش مهمی از پژوهش جامعه‌شناختی به زبان فرانسوی همچون زبانی «خارجی» ارائه می‌شود. از سوی دیگر، و در صورت عربی‌سازی شبه‌تام، عمومی کردن دانش و یافته‌های جامعه‌شناختی همچنان سخت است. بنابراین، می‌توان استدلال کرد که گفتار جامعه‌شناختی را، آن‌طور که در زبان

پیچیده علمی صورت‌بندی می‌شود، به‌سختی می‌توان گسترش داد. این امر به‌ویژه وقتی صحت دارد که نوبت به چالش کشیدن دیگر گفتارهای اجتماعی ریشه‌دارتر می‌رسد. بیش‌ازحد سیاسی کردن تمام بحث‌های اجتماعی در کشوری که گرفتار عذاب تغییر اجتماعی توقف‌ناپذیر و «سخن‌پرانی» (taking) prise de parole (the floor) به قول جامعه‌شناس فرانسوی، دوسرتو) است، باعث می‌شود گونه‌های متفاوت گفتارهای اجتماعی به نظر برابر و قابل‌معاوضه بیایند.

در موقعیت‌های این‌چنینی، صدهای علمی به‌سختی می‌توانند تشخیص داده و شنیده شوند. بنابراین، برای جامعه‌شناسان تونس دشوار است که به طریقی مشروع مدعی نظرگاه «کارشناس عقلانی»‌ای شوند که در یک مباحثه عمومی تماماً سازماندهی‌شده و حوزه عمومی‌ای با عملکردی عقلانی قابل ارجاع باشد.

< نتیجه‌گیری

عینک عملکردنگری که این مقاله اتخاذ کرده است نشان می‌دهد که جامعه‌شناسی تونس چطور در طول تاریخ خود به چالش کشیده شده تا موجودیت و هستی خود را اثبات کند. مقاله همچنین بینش‌هایی درباره چالش‌های خاص دهه گذشته ارائه می‌کند. بحران سه‌لایه کنونی در تونس همچنان نقطه عطفی دیگر برای جامعه‌شناسی تونس است که به نظر نمی‌آید برای دست‌وپنجه نرم کردن موفقیت‌آمیز با آن به اندازه کافی مجهز باشد.

هدف این مقاله جان‌بخشیدن به بحثی عمیق درباره آینده است. یک راه روشن کردن این بحث پل‌زدن بر شکاف میان نسل‌های مختلف جامعه‌شناسی تونس، نیازهای شغلی فردی‌شان و کنش جمعی است. ارتقای قابلیت‌های شبکه‌سازی آن‌ها باید هم‌زمان در سطوح محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی انجام شود. در دنیای جهانی‌شده ما، چنین جامعه‌شناسی تونس به‌خوبی مجهز‌شده‌ای می‌توان سهمی ارزشمند در بحث‌ها و پیشبرد دانش اجتماعی بین‌المللی داشته باشد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mounir Saidani <mounir.saidani@issht.utm.tn>

< رویارویی با نابرابری‌ها در واکنش به کووید

ویلما اس. انچیتو، دانشگاه زامبیا

ایستگاه‌های دست‌شویی بزرگ که در مدرسه کاسامبا و ۵۸ مدرسه دیگر نصب شده‌اند. امتیاز عکس از طرح امنیت آب لوساکا.



می‌دادند. در تمام این مدت، عموم مردم در اجتماعات کم‌درآمد توجه ناپذیری به هشدارهای مربوط به سلامت عمومی می‌کردند. ماسک‌زدن عملی نالازم تلقی می‌شد و در برخی مناطق شهر، آنان که ماسک می‌زدند عاملان انتشار ویروس به حساب می‌آمدند. این وضعیت، به‌روشنی، نمونه‌ای از داستان دو شهر به حساب می‌آمد که در آن یک بخش ماسک می‌زد و بخشی دیگر نه. در حالی که واکنش‌ها و اقدامات صورت گرفته در برابر همه‌گیری کووید داشت وارد سطح ملی می‌شد، دشوار می‌شد دید که عملاً و در لایه‌های پایین در سکونت‌گاه‌های برنامه‌ریزی شده چه چیزی در حال رخ دادن است. برای آماده کردن مناطقی چنین پرتراکم در برابر موج‌های بعدی همه‌گیری چه کارهایی در دست انجام بود؟ این‌جاست که «طرح امنیت آبی لوساکا» وارد عمل می‌شود. این طرح یک سیستم همیارانه با چندین ذی‌نفع است که بخش دولتی و خصوصی، جامعه مدنی، سازمان‌های اجتماع‌بنیاد و سازمان‌های غیردولتی محلی و بین‌المللی را دخیل می‌کند. هدف این طرح دستیابی به «امنیت آبی برای همگان و حمایت از یک شهر سالم و پررونق» است. اعضای این طرح - که در سال ۲۰۱۶ با حمایت برنامه «نظارت بر منابع آب» «بنیاد همکاری بین‌المللی آلمان» کارش را آغاز کرد - اکنون به سی شریک رسیده است. شرکا اختیارات و تعهدات خودشان را دارند اما می‌کوشند در جهت تضمین امنیت آبی در شهر با یکدیگر کار کنند.

وقتی اوایل آوریل ۲۰۲۰، نخستین مورد ابتلا به کووید-۱۹ در زامبیا اعلام شد، طوفان تحلیل‌ها و نظرات در رسانه‌های اجتماعی به این واقعیت اشاره داشتند که در نظر بسیاری، این بیماری فقط بر بخش‌های خاصی از جامعه و نه دیگران تأثیر خواهد گذاشت. این واقعیت که شخص مبتلا تازه از تعطیلات در اروپا برگشته بود به این احساس دامن زد که بخش‌های غنی‌تر جامعه در معرض این بیماری جدید قرار داشتند، در حالی که توده‌ها از حدی از مصونیت برخوردار بودند. با پیشروی موج اول، آشکار شد که کسانی که بیش‌ترین تأثیر را پذیرفتند در واقع از میان اجتماعات برخوردارتر و غنی‌تر بودند. این امر باعث شد پیام‌های مربوط به سلامت عمومی سخت‌تر در میان سکونت‌گاه‌های برنامه‌ریزی نشده و مناطق روستایی نفوذ کند، زیرا این سوال مطرح می‌شد که «آیا اصلاً دیده‌اید کسی از کووید-۱۹ مرده باشد؟» در غیاب شواهد ملموس، همه‌گیری برای بسیاری در حد یک شایعه باقی ماند. سایرین معترض بودند که این فقط راهی است که دولت با آن کمک مالی جمع کند.

< موج دوم

دومین موج آن‌قدرها تفاوتی نداشت و نظریه‌های توطئه جولان



< واکنش‌های مردم‌بنیاد به کووید

در میانه سال ۲۰۲۰، با شروع بالا رفتن موارد ابتلا به کووید در کشور، شرکای پروژه «طرح امنیت آبی لوساکا» شروع به بررسی راه‌هایی کردند که می‌توانستند در بهبود کردوکارهای بهداشتی در اجتماعات کم‌درآمد نقش داشته باشند. این از آن جهت بود که کووید مصرف بالاتر آب و خرید صابون و ضدعفونی‌کننده‌های بیش‌تری را ایجاب می‌کرد. اجتماعات کم‌درآمد همان موقع هم تحت فشار درگیری‌های روزمره برای معاش بودند و حال کووید ۱۰ داشت هزینه‌ای دیگر را در سطح خانوار اعمال می‌کرد. در پاسخ به این امر، شرکای مختلف پروژه مداخلات گوناگونی پیش نهادند و با وجود این که نرخ مرگ‌ومیر در زامبیا نسبتاً پایین‌تر بود، به ارتقای فعالیت‌هایشان ادامه دادند و روش‌های مختلفی برای تأمین کمک به اجتماعات کم‌تر برخوردار تعبیه کردند. نتیجه این اقدامات مداخلات متعددی بود که در شهر لوساکا اجرا کردند. فعالیت‌هایی مثل پاکسازی و ضدعفونی کردن بازارها، تأمین روشویی‌ها و صابون، نقاط دست‌شویی «بدون دخالت دست» و آگاهی‌افزایی درباره کووید بخشی از رویکردهای نخستین آنان بود.

درک این که کودکان مدرسه‌ای در اجتماعات کم‌درآمد، با این که حاملان بالقوه ویروس بودند، بیرون از دایره پیام‌رسانی‌ها و مداخلات قرار می‌گرفتند، منجر شد به راه‌اندازی «کارزار بازگشت ایمن به مدرسه» از طرف شورای شهر لوساکا و ذیل «برنامه همکاری مدارس سبز» در جهت تأمین دسترسی و حمایت از بیش از صد مدرسه در سراسر شهر. شرکای اصلی این برنامه واتر اید (WaterAid)، شورای شهر لوساکا، وزارت آموزش و پرورش و وزارت بهداشت است. کارزار بازگشت ایمن به مدرسه تربیت اعضای اجتماع در امور مراقبت در منزل، بهبود واکنش به کووید-۱۹ در مدارس و ارتقای بهداشت را شامل می‌شود. ذیل این کارزار، مدارس به چندین ایستگاه دست‌شویی «بدون دخالت دست» مجهز شدند تا احتمال انتقال ویروس بین بچه‌ها هنگام شست‌وشوی دست‌هایشان کاهش یابد. مدارس همچنین به مخازن بزرگ آب مجهز شدند تا با کمبود آب مقابله شود.

مداخله دیگر «طرح امنیت آبی لوساکا» طراحی برنامه‌های واکنش به کووید-۱۹ در سطح محله بود. «کمپنه‌های توسعه محلات» در زمینه مهارت‌های ارتباطی تربیت شدند تا بتوانند قصه‌هایشان راجع به کووید را در محله‌های خود تعریف کنند. پس از تربیت و آموزش کمپنه‌ها، در یکی دیگر از مداخلات زیر نظر «طرح امنیت آبی لوساکا»، اجتماعات مردم‌بنیاد با مصالح مربوط به تجهیزات حفاظتی شخصی مجهز شدند. ذیل این طرح، وسایلی مثل دستکش، شوینده‌ها، ضدعفونی‌کننده‌ها، صابون، کلر، سطل آشغال‌های چرخ‌دار، جاروهای دستی و مخازن آب در اختیار کمپنه‌های فعال در طراحی برنامه‌های واکنش به کووید-۱۹ گذاشته شد.

< گام‌های کوچک تا موفقیت

مداخلات مذکور در این مقاله به نظر محدود و کوچک‌مقیاس می‌آیند. اما وقتی پیرسیم چه می‌شد اگر پلتفرم همیارانه «طرح امنیت آبی لوساکا» در این مدارس و اجتماعات کم‌درآمد مداخله نمی‌کرد، پاسخ به احتمال زیاد «هیچ» بود. البته که دولت اقداماتی برای آموزش بر مبنای راهنماهایی که باید در دوره کووید از آن‌ها پیروی شود ارائه کرده است. دولت همچنین دستورعمل‌هایی صادر کرده است که مدارس و کسب‌وکارها را ملزم به تضمین عرضه امکانات ضدعفونی و دست‌شویی کافی می‌کند، اما بیش‌تر مدارس به اجتماعاتی خدمات می‌دهند که توان پرداخت این الزامات اضافی ناشی از همه‌گیری را ندارند. در این مورد، «طرح امنیت آبی لوساکا» قادر بوده منابع شرکای مختلف پلتفرم را ادغام کند تا کمک‌ها و خدماتی را که در اجتماعات کم‌درآمد بسیار مورد نیازند تأمین کنند. پلتفرم همیارانه نشان داده است که دیگر ذی‌نفعان می‌توانند به طرز موفقیت‌آمیز به دولت‌های مرکزی در مبارزه با کووید-۱۹ کمک کنند. ■

نامه‌ایان را به این نشانی بفرستید:

Wilma S. Nchito <wsnchito@yahoo.com>

< پارادایم ابن خلدون در فلسفه کوهن

محمود الذوادی، دانشگاه تونس، عضو کمیته‌های پژوهشی تاریخ جامعه‌شناسی (RC08)، جامعه‌شناسی دین (RC22) و زبان و جامعه (RC25) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

آشنایی با ادبیات فلسفه علم مدرن برای درک روح علمی انقلاب نویسنده مقدمه مناسب بسیاری دارد. برای فهم آنچه کوهن تغییر جهتی از علم بهنجار به علم انقلابی می‌خواند و نیز برای ارزیابی اندیشه اجتماعی ابن خلدون، طرحی کلی از مفاهیم کوهن ارائه می‌کنم.

< مفهوم پارادایم

در گفتار عادی، واژه «پارادایم» به مثال یا الگویی نوعی اشاره دارد که باید تکرار شود یا از آن پیروی کرد. آن‌طور که کوهن در کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی* می‌نویسد، در زمان‌های عادی، راجع به قواعد نظری و روش‌شناختی که باید از آن‌ها پیروی کرد، ابزارهایی که باید به کار بست، مسائلی که باید موضوع پژوهش قرار داد، و معیارهایی که پژوهش را باید به مدد آن قضاوت کرد، در میان هر اجتماع علمی مربوطه اجماعی وجود دارد. این اجماع حاصل آن است که اجتماع علمی برخی دستاوردهای علمی گذشته را همچون الگو یا پارادایم خود برمی‌گزیند. همان‌طور که پایین‌تر توضیح داده می‌شود، این مفهوم «پارادایم» تفکر درباره فلسفه علم را دچار انقلاب کرد.

< علم بهنجار و انقلابی

کوهن در کتاب خود به دو نوع علم اشاره می‌کند: علم بهنجار و علم انقلابی. کوهن علم بهنجار را علمی تلقی می‌کند که در آن دانشمندان شناخت، مفاهیم، نظریات، قواعدی را در میدان خویش به اشتراک دارند. انحراف از این‌ها باعث می‌شود از دامنه‌های علم طرد شوند. علم بهنجار، بنا به ماهیتش، بر این فرض متکی است که اجتماع علمی می‌داند جهان چه شکلی است. علم بهنجار دستاوردهای علمی گذشته را چون بنیادهایی مشروع برای عملکرد بیش‌تر خود می‌نگرد. در راستای این هدف، علم بهنجار اغلب نوآوری‌های بنیادی را سرکوب می‌کند، زیرا آن‌ها ضرورتاً تعهدات اساسی آن علم را برمی‌اندازند. بنابراین، همان‌طور که کوهن توضیح می‌دهد، علم بهنجار می‌تواند از طریق فرایند انباشتی دستاوردهای علمی به پیشرفت و بهبود برسد.



مجسمه ابن خلدون در تونس. امتیاز عکس از م. ذیفلاح / Creative Commons

این مقاله بر کشف و ابداع ابن خلدون در کتاب مشهورش مقدمه تمرکز می‌کند؛ یعنی علم جدید او که به عربی «علم العمران البشري» خوانده می‌شود و همان «علم تمدن بشری و سازمان اجتماعی» است. این‌جا با استفاده از چشم‌انداز فلسفه مدرن علم و مفاهیم پارادایم، علم بهنجار و علم انقلابی توماس کوهن، بر فرایندی که ابن خلدون (۱۳۳۲-۱۴۰۶) را به کشف پارادایم جدید علم اجتماعی کشاند پرتویی می‌افکنم.

افزودند که صرفاً تصور یا ابداعشان کرده بودند، و همچنین گزارش‌های غلط و بی‌اعتباری که از خودشان درآورده بودند یا آراسته بودند. بسیاری از اخلاف آنان پا جای پای آن‌ها گذاشتند و آن اطلاعات را همان‌طور که می‌شنیدند به ما منتقل کردند. آن‌ها در پی علت‌های رویدادها و شرایط نبودند، یا توجهی به آن نداشتند، و قصه‌های بی‌معنی را نیز محو یا رد نکردند. برای رسیدن به حقیقت تلاش اندکی شده است. [...] اعتماد کورکورانه به سنت خصلتی وراثتی در نوع بشر است.^۱

< «علم جدید» انقلابی ابن خلدون

کشف «علم جدید» از طرف ابن خلدون با پارادایم علم انقلابی کوهن منطبق است. ابن خلدون می‌گوید که علم او نتیجه نوعی فرایند انباشتی نیست. این علم، در چارچوب اصطلاحات کوهن، ماهیتا علمی انقلابی است. نویسنده مقدمه بر این باور است که هیچکس در موضوع علم جدید او قلم نزده است: «در واقع، به هیچ بحثی در راستای این خطوط از طرف هیچکس برنخورده‌ام.» ابن خلدون شماری از متفکران و کتاب‌ها مثل سیاست ارسطو و کار موبتان (Mobethan)^۲ و کتاب‌هایی از متفکران مسلمان نام می‌برد. او تأکید می‌کند که علم جدیدش ملهم از اندیشه هیچ‌یک از این کتاب‌ها نیست: «ما با یاری خدا و بدون آموزه ارسطو یا تعالیم موبتان از این چیزها آگاه شدیم.» ابن خلدون برخی ویژگی‌های علم جدیدش را این‌گونه طرح می‌کند: «به این طریق، [موضوع] علمی مستقل است. [این علم] موضوع خاص خودش را دارد – یعنی تمدن انسانی و سازمان اجتماعی. بحث از این موضوع چیزی جدید، استثنایی و بسیار مفید است.» با این‌همه، ابن خلدون در رابطه با مقیاس علم اجتماعی تازه ابداع‌شده‌اش اعتدال و تواضع را رعایت می‌کند: «اگر [...] از برخی نکات غافل بوده‌ام یا اگر مسائل [این علم] با چیزی دیگر خلط شده‌اند، وظیفه اصلاح آن با منتقد بیناست.» ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mahmoud Dhaouadi <m.thawad43@gmail.com>

1. Khaldun I. (1980 English edition, tr. F. Rosenthal) The *Muqaddimah*, vol. I: 6-7.

۲. واژه موبتان به کتابی هندی شبیه کتاب سیاست ارسطو اشاره دارد.

با این‌همه، کوهن اشاره می‌کند که یک انقلاب علمی رخ‌دادی از توسعه غیرانباشتی است که در آن پارادایم قدیمی‌تر، به طور کامل یا ناقص، جایش را به یک پارادایم ناسازگار جدید می‌دهد. در نگاه کوهن، انقلاب علمی‌ای که در فرایند تغییر پارادایم حاصل می‌شود مشابه با انقلابی سیاسی است. انقلاب سیاسی با رشد این حس در میان اعضای اجتماع شروع می‌شود که نهادهای موجود دیگر با مشکلات ناشی از محیطی که خودشان تا حدی پدید آورده‌اند به نحوی بسنده مواجهه نمی‌شوند: ناهنجاری و بحران. گذار از یک پارادایم بحران‌زده به پارادایمی جدید که یک سنت جدید علم بهنجار از آن ظهور کند فرایندی انباشتی نیست.

< بحران تاریخ‌نگاری اسلامی عربی

چشم‌انداز کوهن را می‌توان بر پژوهش‌های علمی ابن خلدون به کار بست. نخستین گام در مسیر علمی ابن خلدون در موضع انتقادی سفت و سختش درباره مورخان مسلمان نمایان است. او به‌صراحت نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاری اسلامی در بحران کامل به سر می‌برد. بیان خود او، که پایین‌تر نقل شده است، درباره موضعش راجع به فقدان اعتبارپذیری علمی در میان آن تاریخ‌نگاران بسیار صریح سخن می‌گوید. رشته تاریخ یا آنچه ابن خلدون «هنر تاریخ» می‌خواند در زمانه او و پیش از آن در جهان اسلام در موقعیت خوبی به نظر نمی‌رسید. بنابر اصطلاحات کوهن، تاریخ‌نگاری اسلامی در بحران بود و نیاز به راهکاری به شکل یک پارادایم/انقلابی جدید داشت که پیش‌تر همچون امری منفک از میراث فکری انباشتی تاریخ‌نگاران مسلمان تعریف شده بود. نویسنده مقدمه تاریخ‌نگاران مسلمان دوره‌های مختلف را نقد می‌کرد. همین یک نقل‌قول نگاه ابن خلدون به وضعیت تاریخ‌نگاری اسلامی را نشان می‌دهد:

«مورخان بزرگ مسلمان مجموعه‌های جامعی از رویدادهای تاریخی ساخته‌اند و آن‌ها را به شکل کتاب نوشته‌اند. اما سپس اشخاصی که هیچ شایسته مشغولیت با تاریخ نبودند شایعاتی کذب به این کتاب‌ها

< مخیله اجتماعی و جامعه‌شناسی حقوق در برزیل

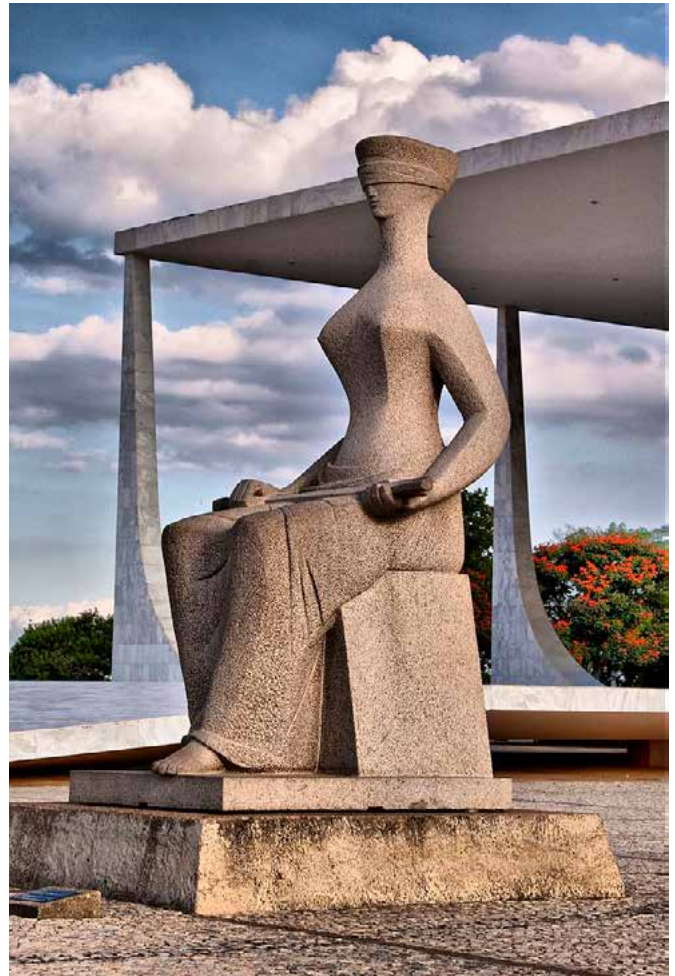
فرانسیسکو بدده، مؤسسه مطالعات اجتماعی و سیاسی دانشگاه دولتی ریودوژانیروی برزیل، گابریل اس. سرکیرا، دانشگاه فدرال فلومیننزه برزیل

مخیله را در این جا باید به مثابه جهان‌بینی جاگرفته در بازنمایی‌ها و کردارهای سوژه درک کرد، تا آن جا که این بازنمایی‌ها و کردارها، در آنچه کورنلیوس کاستوریادیس آن را «مخیله اجتماعی» (social imaginary) می‌نامد، به عنوان مرجعی مشترک برای پویای جمعی و عملکرد نهادها به خدمت گرفته می‌شوند. از این حیث مفهوم مخیله از مفهوم ایدئولوژی فاصله‌چندانی ندارد، مادامی که ایدئولوژی را نه صرفاً به منزله «آگاهی کاذب» (نوعی بازنمایی نادرست از واقعیت)، بلکه در جایگاه چیزی بفهمیم که برای کنش‌های انضمامی ما مختصات معنایی ایجاد می‌کند. به علاوه، ما این مفهوم را به خدمت می‌گیریم تا توجه‌ها را به این واقعیت معطوف کنیم که جهان‌بینی‌ها همواره عمیقاً در پیوند با جنبه‌هایی هستند که مستقیماً عقلانی نیستند (یعنی نمی‌توان آنها را به عقلانیت صرف تقلیل داد). به این معنی که مخیله اجتماعی تا حد زیادی به‌طور ضمنی عمل می‌کند و احساسات و معانی نهان را زنده می‌کند.

< خصلت انتزاعی حقوق مدرن

دلیل اصلی اینکه جامعه‌شناسی حقوق باید به‌کارگیری مفهوم مخیله اجتماعی را مد نظر قرار دهد، خصلت انتزاعی حقوق مدرن است. حقوق مدرن در نهاد شهروندی ریشه دارد که همه افراد را برابر و آزاد و سوژه‌ای خودمختار و دارای حقوق بنیادین تعریف می‌کند. حقوق مدرن سوژه حقوقی را کاملاً انتزاعی در نظر می‌گیرد: شهروند را این امر مسلم توصیف می‌کند که او آزاد است و دارای همان حقوق سلب‌ناشدنی است که هر شهروند دیگری دارد. بنابراین، قانون ابعادی از واقعیت و جنبه‌های انضمامی زندگی افراد را که ورای آن برابری انتزاعی قرار می‌گیرند، به عنوان بخشی از بُعد زندگی خصوصی که موضوع حقوق نیست کنار می‌گذارد. از این‌رو، هر چیزی برای این که بخشی از قانون و نظم حقوقی مدرن بشود باید بر اساس این فرم انتزاعی تعریف گردد (به طوری که حتی حقوق خاص و آنچه حقوق اقلیت می‌خوانند باید به عنوان جلوه‌ای از آزادی و برابری بنیادین شهروندان به تفصیل شرح داده شود).

با وجود این که بنیان‌هنجارین این چارچوب حقوقی انتزاعی و «عام» هرگونه اجرای خودسرانه و خاص را منع می‌کند (چراکه قانون مدرن نباید نمود اراده و تفسیر حقوق‌دان‌ها و وکلایش باشد)، همین چارچوب قانونی کارگزارانش را وادار به تبدیل قوانین انتزاعی به تصمیم‌های



«آ ژوستیسا» (مجسمه عدالت) اثری از آلفردو سشیاتی. مجسمه جلوی ساختمان دادگاه عالی فدرال برزیل واقع شده است. امتیاز عکس: ریکاردو کریتیوکامنز.

مفهوم مخیله برای درک نحوه عملکرد قانون در برزیل امروزی روز به روز محوریت بیشتری پیدا می‌کند. مخیله مفهومی حیاتی در تحلیل تأثیراتی است که تعامل میان نظام اجتماعی قانون در برزیل و سایر جنبه‌های پویای اجتماعی و سیاست ملی (موضوع جامعه‌شناسی حقوق) بر انضمامیت بخشی به ارزش‌ها و آرزوها می‌گذارد؛ ارزش‌ها و آرزوهایی که محور زندگی مدرنند، مانند: (۱) زندگی دموکراتیک سیاسی که به جای یک حکومت الیگارشیک، تابع مشارکت فعال شهروندان از طریق نمایندگان باشد؛ (۲) توسعه ملی مستقل و کارآمد از حیث اقتصادی؛ (۳) زندگی اجتماعی مبتنی بر آزادی‌های فردی، که در آن عملکرد مؤثر دولت در محدوده حقوق بنیادین شهروندان اتفاق می‌افتد.

بنابراین، دری به سوی تحقیق در جامعه‌شناسی حقوق گشوده می‌شود که مخیله اجتماعی درونی‌شده را مدنظر قرار می‌دهد؛ این مخیله اجتماعی درونی‌شده پیچیدگی‌هایی (نوعی جهان‌بینی) را پیرامون این نظم حقوقی دوطرفه مدرنیته ایجاد می‌کند - که ما می‌توانیم آن را تثبیت مخیله بنامیم. از خلال این مسیر می‌توان اشکال سوژکتیویته‌ای را کشف کرد که صورت‌بندی‌های ملی تاریخی تعیینشان کرده است، در مناسبات آموزش حقوقی و روابط اجتماعی متضمن اجرای قانون (باز) تولید و در نظم درونی نظام قانونی مستقر شده‌اند.

< تثبیت قانون در مخیله اجتماعی

از سوی دیگر، مشخصه ورود انگاشت شهروند (انتزاعی) به پارادایم حقوقی قانون مدرن تولید فضای غیرشهروندی است. به‌طرز تناقض‌آمیزی عبور از اقتدار حاکم مطلق به انگاشت حاکمیت مردمی و همزمان بازتوزیع ظرفیت سیاسی حاکم مطلق به «شهروندان»، بخشی از بدنه اجتماعی را بدون اقتدار سیاسی رها می‌کند. اگر این شکاف به‌طور واضح در درون نظم ایجابی حقوقی تثبیت نشده است، در عوض در زندگی روزمره اجتماعی حضور دارد. تناقض‌های این شکاف اغلب بر کاربران این قانون تحمیل می‌شود.

والتر بنیامین یکی از اولین کسانی بود که به این موضوع توجه کرد و تفسیری را بسط داد که به دنبال پیوندهای متقابل قانون و مخیله (درج‌لوه‌های متنوع) بود. بر پایه این تفسیر، نهاد قانون از اساس به بیرونیت اجتماعی (حیطه قانون انتزاعی) و خشونت غیرعقلانی ناشی از خودسری بنیادگذار قانون منشعب شده است. این قانون به‌طور مقارن (و همزمان) بیان واضح محتوایی «منطقی» و نوعی نهی «غیرعقلانی» و خودسرانه است. از آنجا که روایت لحظه تأسیس همواره به صورت پسینی ساخته می‌شود، تفسیرهای جزئی از قانون، از طریق آنچه پی‌یر لژاندر حقوق‌دان آن را «نظم جزمی» (dogmatic order) می‌نامد، این عناصر دوطرفه را به‌طور عطف به‌ماسبق پنهان می‌سازند.

تصادفی نیست که قانون برزیل در روز روشن و بدون هیچ محدودیتی با (عدم) رعایت قانون نزد طبقات مردمی و طبقات مسلط به شیوه‌ای کاملاً گزینشی کنار می‌آید. نظم مخیله به این کار می‌آید که در جای بخش ذاتا متناقض، متعارض و چندپاره قانون (میان قانون انتزاعی مدرن و شالوده فراخودی خودسرانه و خشونت‌آمیز) بنشیند و این رفتار را در درون قانون حفظ کند و به آن مشروعیت ببخشد. چه چیزی باعث موجه و مشروع شدن تصمیم قضایی‌ای می‌شود که مقرر می‌کند یک فرد «به موجب نژادش» در پیوند با گروهی جنایتکار است؟ چه چیزی حتی در مفهوم ضمنی گفتمان حقوقی، به اقدامات اغلب غیرقانونی پلیس علیه مردم سیاه‌پوست و فقیر در زاغه‌های برزیل (فاولاها) مشروعیت می‌دهد؟ به تصمیم‌گرایی^۱ سفسطه‌آمیزی که در انتشار روزانه صفحات روزنامه‌ها مشاهده می‌شود چه چیزی مشروعیت می‌دهد؟ برای درک پیچیدگی‌ها و تناقضات قانون برزیل، نوعی تعامل نظری-روش‌شناختی میان‌رشته‌ای ضروری است. این امر مستلزم تلفیق درس‌هایی از جامعه‌شناسی حقوقی سنتی‌تر و همچنین فلسفه و روانکاوی و تاریخ است؛ در غیاب یکی از آن‌ها نمی‌توان محوریت انگاشت مخیله را در حیطه قانون به درستی درک کرد. ■

نامه‌ایان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Francisco Bedê <franciscojuliaomb@gmail.com>

Gabriel S. Cerqueira <gabrielscerqueira@gmail.com>

۱. دکترینی که بر اساس آن امر درست چیزی است که مرجع قانونی تصمیم گرفته است درست باشد. (م)